۱۸۷ء

ترجمۂ فخر الحسن

ترجمہ رسالہ فخر الحسن تصنیف محمد

فخر الدین مخاطب بخطاب محب نبی

مترجم مولوی کلیم اللہ معلم تصوف

کرنیل جارج ولیم ہاملتن صاحب بہادر

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

خدایا سپاس و ستایش تو از توفیق و اعتراف بعجز و قصور
از ما لایق و از علم قلیل که عطا فرموده تسبیح تقدیس تو میکنیم
از اموری که ذات خود را از ان منزه دانسته و حمد و ثنا
میکنیم بمحامدی که تو خود را بآن ستوده و اسعد عالی تعظیمات
وافیات و تحیات زاکیات مینمایم از جناب تو بسرور
کائنات و مفخر موجودات محمد مصطفی و آل برگزیده او و اصحاب
پسندیده او و بعد حمد و صلوة معلوم ارباب فطرت و اصحاب
خبرت باد در رساله فخر الحسن که تصنیف قدوة السالکین
و زبدة العارفین حضرت مولوی محمد فخر الدین قدس الله
سره العزیز بود اکثر یاران و مریدان آنحضرت حریص
بر فهم مطالب رایقه و مآرب فائقه آن بودند و کسانیکه

در علوم

در علوم عربیه و فنون ادبیه کمال نداشتند استدعاء ترجمه
آن نسخه بفارسی از افقر عباد الله کلیم الله بن صبغة الله
نمودند و این ناقص ترین هیچمدان را لایق این خدمت
پنداشتند و هرچند عوایق دوران معدم فرصت بود
لکن از امتثال فرمایش بزرگان چاره نبود مستعینا بالله
و توکلا علی الله شروع نمودم اللهم لک الحمد و الیک المشتکی
و انت المستعان و لا حول و لا قوة الا بک و منک خدایا
تراست سپاس و ستایش و بسوی تست شکایت و
اظهار امور و توئی که یاری خواسته شده بتو و نیست گردیدن
از امری و نه توانائی بر چیزی مگر با تو و از تو و این فقره در
بیان توحید که صوفیه بآن قائلند کافیست یعنی قوة و
توانائی هر دم از جهت آنست که الله با تست پس
این قوتها اوست و از اوست بلکه همه اوست و عطف

نکردند این جمله را بر حمد جهت تخیل کمال اتحاد میان حمد و صلوة

و میتوانند که الصلوة مبتدا و منک خبر مقدم باشد لکن

استدعای صلوة و امتثال بامر صلوا نمی‌شود و متعارف همین

است مگر که استدعی را مقدر کنند و ابن اثیر گفته معنی صلوة

در لغت تعظیم و رحمت است و معنی اللهم صل علی محمد عظمه فی

الدنیا و الآخرة الصلوة علی سیدنا خیر خلقک محمد و آله و اصحابه

و احبابه اجمعین درود نازل باد بر سرور ما که بهترین پیدا شدگان

تست که نام پاک ایشان محمد و بر اولاد ایشان و یاران

ایشان و دوستان ایشان هم اما بعد فلما سمع محمد المشتهر

بفخر الدین النظامی الاورنگ آبادی الدهلوی پس از حمد و

صلوة هر گاه شنید محمد که مشهور بلقب فخر الدین است منسوب

بسوی نظام الدین بوجوه یکی آنکه نام والد شریف آنحضرت

است دویم آنکه آن آفتاب طریقت حضرت شیخ المشایخ نظام الدین

والاولیاء

باعلی اولیا بدرجهٔ رضا بودند سیوم آنکه جم غفیر و جماعه کثیر را
حق سبحانه تعالی بواسطهٔ ایشان هدایت نمود و دین الهی را
متین و منتظم گردانید و منسوب باورنگ آباد از جهه آنکه
ولادت شریف آنحضرت و نشو و نما تا ایام جوانی در
اورنگ آباد که از بلاد دکهن است بوده و منسوب بسوی دهلی
از جهه آنکه تا آخر عمر سکونت در آن اختیار فرموده‌اند و وفات
شریف حضرت بتاریخ بیست و هفتم شهر جمادی الثانی
سنه ۱۱۹۹ که آیه کریمه اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
از آن مشعر است که اعداد حروف آیه کریمه مطابق این سال
است حتی که همزه اولیا را اعتبار نکنند و اگر اعتبار کنند
یک عدد زیاده میشود و زیادتی و کمی یک عدد در تاریخ
جایز داشته‌اند در دهلی شد و قبر شریف نیز در دهلی جوار
مزار حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره واقع است
د

بدانکه قاعده در نسبت لسوی مرکب آنست که بجز اول نسبت دهند

کنند و آن حضرت در لفظ نظامی رعایت این قاعده نموده

در نسبت با ورنگ اباد و الہ باد مشہور اورنگ آبادی و الہ آبادی است

لهذا برای شفقه و مهربانی بر عوام موافق مشہور اورنگ آبادی نسبت

فرموده‌اند تا بر عوام اشتباه نشود و محتاج به بیان نشود من

لسان بعض الناس ان اهل الحدیث متفقون علی ان

کل حدیث روی الامام الفقیه الماهر الحسن البصری رضی

الله تعالی عنه عن امیر المومنین علی المرتضی کرم الله وجهه

مرسل عند البخاری و مسلم و الترمذی و ابی داود و غیرهم لا متصل

والبحث فی اتصال الامام الحسن البصری بامیر المومنین علی

البدری ابن عم النبی صلی الله علیه وسلم رضی الله عنه لیس علی

قواعد فن الحدیث از زبان بعض مردم اینکه اهل حدیث

متفق اند برینکه هر حدیث که امام حسن بصری از امیر المومنین

علی کرم الله وجهه

علی کرم الله وجهه روایة کرده مرسل است نزدیک بخاری و
مسلم و ترمذی و ابی داود و غیر ایشان و متصل نیست
و حدیث متصل آنست که هیچ راوی از سند او ساقط نباشد
و مرسل آنکه که راوی ازو محذوف باشد و غرض بعض
مردم آنست که حسن را ملاقات و روایة از حضرت علی رض
نیست پس حسن شیخ خود را حذف کرده و اسناد حدیث
بحضرت علی نموده و شنیده از بعض مردم مذکور که گفتگو در
اتصال امام حسن بصری با امیر المومنین علی رض که در جنگ
بدر حاضر شده و ابن عم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بوده
نیست بر قواعد فن الحدیث و فی المطالب النقلیة
یذکر الوقوع لا الامکان و الاکتفاء فی الاتصال علی المعاصرة
المحضة امر یابی سلامة الذهن عنه و الصوفیة یقولون بلقاء
الحسن و سماعه عن علی کرم الله وجهه و عند التفتیش لا اصل له

بود در مطالب نقلیه ذکر کرده میشود وقوع امر نه مجرد امکان پس
باید که ثابت کرده شود وقوع ملاقات حسن بصری مر علی کرم الله
وجهه را نه مجرد امکان ملاقات از جهة اتحاد زمان و هم عصر
بودن حسن مر علی را و اکتفا کردن در اتصال حدیث بر معاصرهٔ محضه
بدون اثبات ملاقات امری است که ابا میکنند ویرا اصلا مح
دثین و صوفیه میگویند بملاقات حسن بصری و سماع آن مر
احادیث از علی کرم الله وجهه و نزدیک تفتیش و تصفح کتب
این قول صوفیه اصلی ندارد یعنی در کتاب معتبر یافته نشده تا
اینجا کلام بعض مردم بود و حضرت میفرمایند فاستخاره و حام
حول اقوال ائمة الحدیث جل الله عظمتهم فوجد حدیث الحسن
المروی عن علی المرتضی کرم الله وجهه متصلا علی قاعدة
ثقات المحدثین اسکنهم الله بحبوحة جنانه این خبر ثابت
یعنی هرگاه که شنید محمد قول مذکور را استخاره کرد اقوال ائمه

حدیث

حدیث زیادہ کند اللہ تعالی بر نیکے ایشان لیس یافت
حدیث حسن را کہ روایت کردہ شدہ از علی مرتضی کرم اللہ
وجہہ متصل بر قاعدہ ثقات محدثین جاد ہد اللہ تعالی
ایشان را در میان بہشت و لسماع الحسن و لقاؤہ اصلاً
مثبتا و یافت برای شنیدن حسن بصری از علی کرم اللہ
وجہہ مشافہۃ و ملاقات حسن بعلی رضہ اصیلا کہ ثابت کنندہ
سماع و ملاقات است و احتمال دارد کہ مثبت بصیغہ مفعول
یعنی ثابت کردہ باشد عند اکثر اہل الحدیث شکر اللہ سعیہم
متعلق سماع یا مثبت یعنی سماع و ملاقات ثابت است
نزد اکثر اہل حدیث جزاہم اللہ تعالی سعی ایشان را و ہہنا
مقدمات ینبغی التنبیہ علیہا قبل الاحادیث المروی
عن الحسن عن علی المرتضی کرم اللہ وجہہ لیعین علی فخر الحسن
وہو ایصال الاتصال و ارسال الارسال و اینجا مقدمات

است که بیان مقصود بران موقوف است سزاوار است
اگاه کردن بر آن مقدمات پیش از بیان احادیث که روایة
کرده شده از حسن از علی رضه تا که مدد کنند آن مقدمات بر
فخر حسن بصری و آن فخر وصل کردن اتصال احادیث مرویه
و گذاشتن صفت ارسال از آن احادیث زیرا که درینجا
ثبوت ملاقات و تلمذ و استفاده احادیث حسن است از
علی رضه بلا واسطه و این فخر حسن است بدانکه مبین درین رساله
چند امور است اول بیان ملاقات حسن مر علی رضه را در مدینه
شریفه دویم ملاقات در بصره سیوم استفاده حسن از علی رضه
و روایة احادیث از و بلا واسطه **الفصل الاول** انه ولد
الحسن فی خلافة امیر المؤمنین عمر الفاروق رضی الله تعالی
عنه قال مجد الدین ابو السعادات ابن الاثیر فی اسماء الرجال
لجامع الاصول الحسن البصری هو ابو سعید الحسن بن ابی الحسن
یسار البصری

بیان البصری فی سبب میان موی زید ابن ثابت ولد
لسنتين بقيتا من خلافة عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه
بالمدينة الشريفة وقال الحسين بن عبد الله الطيبي في اسماء
الرجال ولد الحسن البصري لسنتين بقيتا من خلافة امير المؤمنين
عمر ابن الخطاب رضي الله تعالى عنه قال الكرماني في شرح
صحيح البخاري الحسن هو ابو سعيد بن ابي الحسن الانصاري وامه
اسمها خيرة بالخاء المعجمة والمثناة التحتانية مولاة لام سلمة
زوج النبي صلى الله عليه وسلم رضي الله تعالى عنها ولد
الحسن اواخر خلافة عمر في المدينة الشريفة زادها الله شرفا و
تعظيما فصل اول در بيان آنكه ولادت حسن بعد خلافت
حضرت عمر رضي الله تعالى عنه بيت گفت مجد الدين ابو
السعادات ابن اثير در اسماء رجال جامع الاصول كه حسن
بصري كنيت او ابو سعيد و نام او حسن و كنيت والد او ابو الحسن

ونام حسن یسار بفتح یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و آن از
بندی میسان بمیم و مثناة تحتانیه و سین مهمله آزاد کرده شده
زید ابن ثابت و پیدا شده حسن در زمانی که دو سال از خلافة
عمر رضی الله عنه باقی بود و ولادت آن در مدینه بود و حسین
طیبی نیز بیان زمان ولادت موافق مذکور گفته و گفت کرمانی
در شرح صحیح بخاری که حسن ابو سعید پسر ابو الحسن انصاری
و مادر حسن خیره بخاء معجمه و مثناة تحتانیه و رای مهمله و آن آزاد
کرده شده ام سلمه زوجه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و رضی الله
تعالی عنها و ولادت حسن در اواخر خلافة عمر رض در مدینه
شریفه بوده زیاده کند الله تعالی او در اشرف و بزرگی

الفصل الثانی

ان الحسن قدم من المدینة الشریفة زادها الله شرفا
و تعظیما الی البصرة بعد ما بلغ اربع عشرة سنة لانه قال
صاحب جامع الاصول فی اسماء الرجال الجامعیه انه قدم البصرة

بعد مقتل

لحدیث در سن تمیز متفق بودن صحابه رض بر قبول کردن
روایة جماعة از نوبالغان که نقل احادیث در صغر کردند و
سماع در سن تمیز کرده بودند کابن عباس رض مانند ابن عباس عبد الله
که تولد او قبل هجرة به سه سال بوده و ابن الزبیر و مانند عبد الله
بن زبیر که در اول سال هجرة پیدا شده و ابی الطفیل
و مانند عامر ابو الطفیل بن واثله هجار ثلثه و محمود بن الربیع
و مثل محمود بن ربیع بن سراقه خزرجی انصاری و کنیت او
ابونعیم یا ابو محمد در سنه هفتاد و نه وفات یافت و عمر ش
هفتاد و سه بود و غیرهم من غیر فرق بین ما تحملوه قبل البلوغ
او بعده و غیرهم من غیر متعلق قبول یعنی صحابه رض قبول میکرد ایشان
احادیث بدون فرق میان احادیث که ایشان قبل
بلوغ شنیده اند و میان آن احادیث که بعد بلوغ شنیده اند
و قال الحافظ جلال الدین سیوطی فی اتمام الدرایة سن التحمل

ووقته بالنسبة الى السماع التميز وتحصیل غالبا باستکمال خمس
سنین و گفت حافظ جلال الدین سیوطی در اتمام درایه که
مشتمل بر چهار علم است سال تحمل حدیث بنسبه شنیدن
نه نسبت روایة تمیز است و شعور بیاد داشتن الفاظ حدیث
و حاصل میشود این تمیز در اکثر مردم به رسیدن عمر به کمال پنج
سالگی فقال الحافظ جمال الدین المزی الحسن بن علی بن ابیطالب
رضه روی عن جده رسول الله صلی الله علیه وسلم وامه فاطمه
بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیها السلام پس
گفت حافظ جمال الدین مزی که روایت کرده امام حسن ابو محمد
ابن امام علی مرتضی علیهما السلام از جد خود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و ولادت امام حسن رضه در سال سیوم از هجره
در نصف شهر رمضان بوده و روایت کرده از مادر خود
فاطمه زهره رضه بنت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال الامام
احمد بن حنبل

احمد بن حنبل فی مسند الحسن بن علی رضه حدثنا ابو عبد الرحمن عبد الله
ابن احمد ابن محمد بن حنبل قال حدثنی ابی قال حدثنا وکیع قال
حدثنا یونس ابن ابی اسحق عن یزید بن ابی مریم السلولی عن
ابی الجوزا عن الحسن بن علی رضه قال علمنی رسول الله صلی الله
علیه و سلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر بدانکه حنبل نام
جد امام احمد ست و نام پدر ایشان محمد و راوی مسند احمد
ابو بکر بن جعفر بن حمدان بن مالک قطیعی ست منسوب بسوی
قطیعه محله بغداد و شیخ ابو بکر پسر امام احمد که عبد الله ست
و مقوله قال الامام محذوف ست پس ترجمه عبارت اینست
که گفت امام احمد بن حنبل در مسند امام حسن بن علی علیهما السلام
قولی را که روایة کرد آن قول را ابو بکر که گفت ابو بکر که حدیث
میکرد عبد الله پسر امام احمد و گفت عبد الله که حدیث کرد
مرا پدر من که امام احمد باشد گفت امام احمد حدیث کرد مرا

وکیع گفت وکیع حدیث کرد مرا یونس از برید از ابی حوزا از
امام حسن بن علی رضه گفت امام حسن رض که تعلیم کرد مرا رسول
خدا صلی الله علیه وسلم کلمات را که میگویم آن کلمات را
در دعاء وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت خدایا راه نما مرا در
جماعتی که راه نموده و عافنی فیمن عافیت و نگاهدار مارا
از بلیات در زمره کسانیکه نگاهداشته ایشانرا و تولنی
فیمن تولیت و یاری و مدد کن مرا در زمره کسانیکه مدد کرده
آنهارا و بارک لی فیما اعطیت و برکت کن مرا در چیزها که
داده مارا و قنی شر ما قضیت و نگاهدار مارا از شر چیزیکه قضا
کرده فانک تقضی ولا یقضی علیک پس تحقیق تو حکم میکنی
و حکم کرده نمیشود بر تو فانه لا یذل من والیت پس تحقیق
ذلیل و خوار نشود کسی که والی شدی و دوستی کردی باو
ولا یعز من عادیت و عزت و غلبه نیابد کسی که دشمنی کردی
باو تبارکت

باو تبارکت ربنا و تعالیت بزرگ هستی ای پروردگار
ما و بلند مرتبه هستی از همه انتهی تمام شد کلام مسند امام
احمد بن حنبل قال الامام احمد بن حنبل في مسند عثمان بن
عفان رضي الله عنه البدري الذي ادخله النبي صلى الله
عليه وسلم في البدريين واسهمه وان لم يحضره حدثنا عبد الله
قال حدثني زياد بن ايوب قال حدثنا هشيم قال زعم ابو
المقدام عن الحسن دخلت المسجد بدانکه پسر امام احمد ده هزار
حدیث بر مسند احمد زیاده کرده و این حدیث ازان زوائد
ست پس اسناد قال بسوی احمد بن حنبل مجازست باعتبار
آنکه چون اکثر مسند از احمد بن حنبل ست پس کل ازو ست
و اگر بدل قال الامام في مسند امام احمد باشد مناسب ست
پس ترجمه عبارت اینست که گفت احمد بن حنبل در مسند
عثمان بن عفان رض که بدری ست از جهت آنکه پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم عثمان رضه را در بدر یمین داخل کرده وحصه غنیمت
او را داده اگرچه عثمان رضه حاضر جنگ بدر نشده بروایة ابوبکر
قطیعی که گفت ابوبکر حدیث کرد مرا عبدالله گفت عبدالله
حدیث کرد مرا زیاد بن ایوب گفت زیاد حدیث کرد مرا
هشیم و گفت هشیم که زعم کرد یعنی گفت ابو المقدام از حسن
بصری که داخل شدم مسجد را فاذا انا بعثمان بن عفان رضه
متکی علی ردائه فاتاه سقاآن یختصمان الیه فقضی بینهما ثم
اتیته فنظرت الیه فاذا رجل حسن الوجه بوجهه نکتات جدری
فاذا شعره به قد کسا ذراعیه پس ناگاه ملاقی شدم با عثمان
بن عفان رضه و ان عثمان رضه تکیه کرده بود بر چادر خود پس
آمد عثمان رضه را دو شخص که آب میدادند زمین خود را در
حالی که خصومة میکردند بسوی عثمان رضه پس حکم کرد عثمان رضه
میان آن دو شخص پس آمدم عثمان را پس نظر کردم بسوی او

عثمان رضه

عثمان رضه پس آن عثمان رضه مردی خوب روی است که بر
روی او بواسطهٔ آبله چیچک بود و موهای او افتاده بودند بر هردو
بازوی او فانظروا الی فنظرت الیه لرفع النظر فی هذا السن
للسماع حضرت میفرمایند پس به بینید در قول حضرت حسن بصری
فنظرت الیه تا که مرتفع شود بحث و گفتگو در صحت شنیدن
حدیث درین سن و لفظ فی هذا السن متعلق به سماع است
قال امام المحدثین محمد بن اسمعیل البخاری رحمه الله فی صحیحه فی
باب متی یصح سماع الصغیر گفت پیشوای محدثین محمد بن اسمعیل
بخاری در صحیح خود در باب بیان اینکه کدام وقت درست
است شنیدن صغیر حدیث پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال حدثنا
محمد بن یوسف قال حدثنا ابو مسهر قال حدثنی ابو محمد بن
حرب قال حدثنی الزبیدی عن الزهری عن محمود بن الربیع قال
عقلت من النبی صلی الله علیه وسلم مجة مجها فی وجهی وانا ابن

خمس سنین من دلو گفت بخاری که حدیث کرد ما را محمد بن
یوسف و گفت محمد بن یوسف که حدیث کرد ما را ابو مسهر و گفت
ابو مسهر حدیث کرد مرا ابو محمد بن حرب گفت ابو محمد بن حرب
حدیث کرد مرا زبیدی از زهری از محمود بن ربیع گفت محمود فهمیدم
و یاد داشتم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آب از دلو در
دهان مبارک خود کرده در روی ما انداختند و این انداختن آب
جهة تبرک بود و ما پنج ساله بودم قال ابن الحجر فی فتح الباری
فی آخر شرح هذا الحدیث گفت ابن حجر در فتح باری که شرح
صحیح بخاری در آخر شرح این حدیث مذکور ومن اقوم ما یتمسک به
فی ان المراد فی ذلک الی الفهم فیختلف باختلاف الاشخاص
و از استوار ترین چیزیکه تمسک کرده شود بآن در اینکه مراد در صحت
سماع بسوی فهم و دریافتن حدیث است پس مختلف میشود این
فهم و شعور باختلاف اشخاص بحسب ذکا و غباوه ما لم یرد و در

الخطیب

الخطيب من طريق ابي عاصم قال ذهبت بابني وهو ابن ثلث
سنين الى ابن جريج فحدثه لفظ ما مبتدا و خبر او مقدم كه من
اقوم باشد يعني از استوار ترين دليل بر مطلب مذكور حديث
كه وارد كرده خطيب از ابي عاصم كه گفت ابي عاصم كه رفتم با
پسر خود كه سه ساله بود بسوي ابن جريج پس حديث كرد ابن جريج
پسر مرا قال ابو عاصم ولا باس بتعليم الصبي الحديث والقران
وهو في هذا السن گفت ابو عاصم كه مضايقه نيست و ممنوع نه
نه تعليم كردن كودك را به حديث و قرآن در سن سه سالگي و در
پنج سالگي بطريق اولى درست باشد لهذا فرمود يعني ان كان
فيهما يعني اگر باشد صبي سه ساله يا پنج ساله

الفصل الرابع

في ان مدت اقامة امير المؤمنين علي المرتضى كرم الله وجهه في
المدينة الشريفة زادها الله شرفا وتعظيما بعد خلافة اربعة
اشهر فصل چهارم در بيان آنكه ماندن حضرت علي كرم الله وجهه

در مدینه بعد خلافت خود چهار ماه بگذرد قال الحسین ابن محمد ابن
محمد ابن الحسن الدیار البکری فی کتاب الخمیس ناقلا عن جامع المختصر
اقام علی بالمدینة بعد مبایعته اربعة اشهر ثم سار الی العراق
گفت حسین بکری در کتاب خمیس که از تواریخ مشهوره است
در جائی که نقل کرده است از جامع مختصر که ماندند حضرت علی رضه
در مدینه بعد بیعت کردن مردم بعلی چهار ماه پستر رفتند بسوی
عراق و ذکر فی تاریخ القضاعی و کانت مدة اقامته بالمدینه
اربعة اشهر ثم سار الی العراق و ذکر کرده شده در تاریخ
قضاعی که بود مدت ماندن حضرت علی رضه در مدینه چهار
ماه پس رفتند بسوی عراق و اعلم انه لما بینا هذه المقدمات
الاربع اقامة الحسن البصری فی المدینة الشریفة زادها الله شرفا
و تعظیما و حضوره یوم الدار فی سن اربعة عشر و اقامة خلیفة
الوقت علی المرتضی رضی الله تعالی عنه بعد مبایعة الناس
فی المدینة

في المدينة الشريفة اربعة اشهر اشهر وصحة السماع قبل البلوغ

عند البخاري ومسلم وجمهور المحدثين كما يفهم من عباراتهم فكيف

يمكن عند ثبوت هذه المقدمات بالنقل عن الثقات ان يقال

ان الحسن لم ير عليا ولم يجتمع معه ولم يسمع منه لانه كان صبيا

كما قال البعض بدانکه تحقیق حال اینست که هرگاه که بیان کردم چهار

مقدمه مذکوره یکی ازان بودن حسن بصری در مدینه شریفه از

زمان ولادت تا خلافت علی مرتضی رض دویم حاضر شدن حسن بصری

در هنگامه قتل عثمان رض در سن چهارده سالگی سیوم ماندن علی رض

در مدینه بعد خلافت چهار ماه چهارم صحت سماع حدیث قبل بلوغ

نزدیک بخاری ومسلم وگروه محدثین چنانچه فهمیده میشود از عبارات

ایشان پس چه طور ممکن باشد نزدیک ثبوت این چهار

مقدمات بنقل ثقات که گفته شود که حسن بصری ندیده علی را

و مجتمع نشده و نه شنیده حدیث از و برای اینکه حسن بصری

صحیح بود چنانچه بعض مردم گفته و حق اینست که تعلیل این بعض

بعد ثبوت مقدمات مذکوره غلط محض است و نفی رویت و اجتماع

حسن بصری بعد مقدمات مذکوره در حیز امکان عادی نه بلکه

ممتنع عادیست آری بودن حسن بصری و مجتمع نشدن با علی رض

عقلا ممکن است و درین گفتگو نه و کسانیکه در سماع حدیث حسن

از علی رض اختلاف کرده اند مقصود ایشان اینست که سماع حسن

حدیث را از علی رض نزد ما ثابت نیست نه آنکه نفی رویت و اجتماع و

سماع حدیث ازان ثابت است که اثبات نفی هرگز ممکن نه و حاصل

گفتگو اینست که علما را در روایة حسن حدیث را از علی بلا

واسطه خلافست نزد اکثر متقدمین ثابت نه و متاخرین مثل جلال

الدین سیوطی و غیره آنرا ثابت کرده اند و وقتیکه عدالت و

حفظ حسن بصری نزد همه ثابت باشد و از حسن بصری ثابت شده

که ما حدیثی را که از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کنم ترک

ما از علی رض است ۱۲

ما از علی رض صحبت بی‌شک و تردد در آن بیجا است و قال الحافظ جلال
الدین السیوطی رحمه الله تعالی فی رسالة اتحاف الفرق ومن المعلوم
ان للحسن سن تمیز وبلغ سبع سنین امر بالصلوة وکان یحضر الجماعة
ویصلی خلف عثمان رض الی ان قتل عثمان رض وعلی اذ ذاک بالمدینة
فانه لم یخرج منها الی الکوفة الا بعد قتل عثمان رض فکیف یستنکر سماعه
منه کرم الله وجهه وهو کل یوم یجتمع به فی المسجد خمس مرات من حین
میز الی ان بلغ اربع عشرة سنة وزیادة علی ذلک ان علیا
کان یزور امهات المؤمنین ومنهن ام سلمة والحسن فی بیتها
هو وامه انتهی گفت جلال الدین سیوطی در رساله که نام ان اتحاف
الفرق است از معلوم است که حسن بصری را سن تمیز و شعور بود
و رسید به هفت سالگی در حال که امر کرده شده به نماز و بود
حسن که حاضر میشد جماعت را و نماز میگذارد پس عثمان تا که کشته
شد عثمان رض و علی رض در آن وقت در مدینه بود پس تحقیق

علی خارج نشده از مدینه به کوفه مگر بعد کشته شدن عثمان رض پس
چه طور ممکن باشد شنیدن حسن البصری از علی رض وحال آنکه حسن
هر روز جمع میشد با علی رض در مسجد پنج مرتبه در پنج اوقات نماز
از وقت سن تمیز تا چهارده سالگی و نیز زیاده برین ثبت است که تحقیق
علی رض بود که زیارت میکرد امهات مومنین را که ازواج مطهرات
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باشند و از امهات مومنین ام سلمه رض
بود و حسن و مادر او در خانه ام سلمه رض بود

الفصل الخامس ان

الحسن البصری ثقة مامون شیخ شیوخ اهل الحدیث عند المحدثین
الکبار بل عند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله
عنهم فصل پنجم در بیان آنکه حسن بصری ثقه است یعنی مستحکم
معتبر و مقبول است و امین است و محفوظ است از کذب و
دروغ و تدلیس و مقتدا و استاد استاذان اهل حدیث است نزد
محدثین بلکه نزدیک اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم رضی الله عنهم

و مامون است

و ما عرفت قال الکرمانی قدس الله سره العزیز فی شرح البخاری
اسم الحسن عن محمد بن سعید کان الحسن جامعا عالما فقیها ثقة
عابدا کثیر العلم فصیحا اجمل اهل البصرة اجمع الامة علی جلالته و
عظم قدره علما و زاهدا و فصاحة گفت کرمانی پاک کند الله تعالی
سر عزیز او در شرح بخاری در شرح نام حسن بصری از محمد بن سعد
که بود حسن بصری جامع کمالات و دانا بعلوم و بعلم فقه و ثقه
و عبادت کننده حق تعالی و علمش بسیار بود و زبانش فصیح
بود که سخنش همه کس می فهمیدند و مستفید می شدند و خوبترین
اهل بصره بود و اجماع کرده امت محمد صلی الله علیه و سلم بر بزرگی
او و بلندی قدر او از جهة علم و زهد یعنی بعدم توجه بحطام
دنیوی و از جهة فصاحت کلام و قال حسین ابن عبد الله
الطیبی شیخ صاحب المشکوة روح الله روحه فی اسماء الرجال
الحسن البصری روی عن الصحابة مثل ابو موسی و انس بن مالک

وابن عباس وغیرهم وعنه خلق کثیر من التابعین وتابعیهم
وهو امام وقته فی کل فن وعلم وزهد وورع وعبادة وگفت
حسین بن عبد الله طیبی که شیخ صاحب مشکوٰة است در اسماء
رجال که حسن بصری روایت کرده از صحابه مثل ابی موسی وانس
بن مالک وابن عباس وغیر ایشان وروایت کردند از حسن
بصری خلق بسیار از تابعین و حسن بصری پیشوا در وقت
خود بود در هر فن ودر علم ودر زهد وپرهیزگاری وپرستش خدا
وقال حافظ حدیث سید العالمین صلوٰة الله علیه مجد الدین
ابو السعادات محمد بن محمد المعروف بابن الاثیر الشیبانی الجزری
ثم الموصلی صاحب جامع الاصول فی اسماء الرجال له روی
الحسن البصری من الصحابة مثل ابی بکرة الثقفی وانس وسمرة
بن جندب رضی الله عنهم وروی عنه خلق کثیر من التابعین
وتابعیهم وهو امام وقته فی کل فن وعلم وزهد وورع وعبادة

وگفت مجد الدین

وگفت مجد الدین ابن اثیر در اسماء رجال جامع الاصول که
روایت کرد حسن بصری از صحابه مانند ابی بکر ثقفی و انس بن مالک
و سمرة بن جندب و روایت کرد از و خلق بسیار و باقی عبارت
مثل عبارة طیبی است و بعد این عبارة ابن اثیر گفته که وفات
یافت حسن بصری در رجب در سال یکصد و ده و روایت کرده
حسن بصری از مادر خود در شستن بول غلام از کتاب طهارة
و قال الحافظ ابو عیسی الترمذی فی فضل العرب حدثنا بشیر بن
معاذ العقدی ثنا یزید بن زریع عن سعید بن ابی عروبه
عن قتادة عن الحسن عن سمرة بن جندب ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم قال سام ابو العرب و یافث ابو الروم
و حام ابو الحبش هذا حدیث حسن گفت ترمذی در باب
بیان فضل عرب که حدیث کرد بشیر بن معاذ و گفت بشیر
حدیث کرد مرا یزید بن زریع از سعید از قتادة از حسن بصری

از سمرة بن جندب که بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند
که سام پدر عرب است یعنی عرب از اولاد سام اند ویافث
پدر مردم روم است وحام پدر مردم حبشه است واین حدیث
حسن است ومقصود از نقل این حدیث اثبات سماع حسن
از سمرة بن جندب است ورد بر منکران آن واین مبنی است
بر اینکه روایته بلفظ عن محمول بر سماع است چنانکه بیاید بدانکه
نوح علیه السلام زمین را بر سه پسر خود قسمت نموده پس قطعه
جنوبیه را که مردم سیاه فام در ان هستند بحام داده وقطعه
شمالیه را که مردم سفید پوست در آن هستند بیافث داده
وقطعه متوسطه را که مردم گندم گون در آن هستند بسام
داده چنانکه ابوریحان در تفهیم گفته والحسن عنده عبارة
عما لا یکون فی اسناده من یتهم بالکذب ولا یکون الحدیث
شاذا ویروی من غیر وجه نحو ذلک وحدیث حسن نزدیک
ترمذی عبارة

ترمذی عبارة است آن حدیثی که نباشد در اسناد وی شخصی
که متهم باشد به دروغ گفتن و نباشد حدیث شاذ و روایت
کرده شده است از غیر یک وجه مانند آن حدیث یعنی بطرق
متعدده روایت کرده شده باشد و معنی حدیث حسن که مذکور
شد ترمذی در کتاب علل گفته و شاذ عبارة از حدیثی است
که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند از ثقات
و قال الترمذی فی کتاب العلل من جامعه حدثنا سوار بن عبد الله
العنبری قال سمعت یحیی بن سعید القطان یقول ما قال الحسن
فی حدیثه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا وجدنا له اصلا
الا حدیثا او حدیثین گفت ترمذی در کتاب علل و آن کتابی
آخر جامع ترمذیست که در آن علل اسانید احادیث بیان
کرده و گفته در آن که حدیث کرد مرا سوار بن عبد الله و گفت
سوار که حدیث کرد مرا یحیی بن سعید قطان که میگفت یحیی که

انگفته حسن بصری گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم مگر که یافتیم
او را اصلا مگر یک یا دو حدیث یعنی احادیث مرسلات حسن بصری
همه متصل یافته شد مگر یک دو حدیث و قال الشیخ جمال الدین
المزی فی تهذیب الکمال فی اسماء الرجال فی احوال الحسن کانت
ام سلمة رض تخرج الحسن الی اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وسلم وهو صغیر و امه منقطعة الیها فکانوا یدعون له فاخرجته
الی عمر بن الخطاب رض فدعا له اللهم فقهه فی الدین و حببه الی الناس
وگفت مزی در کتاب که نام آن تهذیب الکمال فی اسماء الرجال
است در احوال حسن بصری که بود ام سلمه رض از امهات
مؤمنین که خارج میکرد حسن بصری را بسوی اصحاب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم در حالی که حسن صغیر بود و مادر حسن منقطعه
بود بسوی ام سلمه رض یعنی در خانه او می بود پس بودند اصحاب
که دعا میکردند حسن را پس خارج کرد ام سلمه رض حسن را

بسوی عمر

اشعث را که تحقیق ملاقات کردی عطا را و نزدیک نوم بلی
بودند ایا پس نه سوال کردی عطا را ازان مسایل گفت
اشعث که ملاقات نکردم کسی را بعد حسن بصری بکبری و صغیر
وکم بود آن کس در چشم من از حسن بصری قال قتادة وانی ارجو
ان الحسن احد السبعة گفت قتاده که ما امید دارم که حسن
یکی از فقها سبعه باشد و هفت فقها که نزد علما مشهور اند
اول خارجه بن زید انصاری دویم قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضه
سیوم عروه بن الزبیر ابن العوام الاسدی رضه چهارم سلیمان
بن یسار هلالی پنجم عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود
ششم سعید ابن المسیب هفتم سالم یا ابو سلمه در هفتم اشتباه
است وقال ایضا حماد بن سلمه عن قتادة ما احد کان اکمل
مروة من الحسن وگفت نیز حماد از قتاده که گفت قتاده
نیست کسی کامل تر از روی مروة از حسن بصری و مروة

ملکه اجتناب از صغایر که دال بر خسّه باشد مثل دزدیدن لقمه
واشتراط اجرة بر حدیث و بول و خوردن در راه و حرفهای دنیه
وقال قتادة لاوالله لا یبغض الحسن الا حروری و گفت قتاده
قسم خدا که دشمن ندارد حسن بصری را مگر خارجی ابن اثیر گفته
که حروریه بفتح حا و ضم را اول و کسر ثانیه قوم از خوارج منسوب
به حرورا که قریه ایست در عراق قریب کوفه و اول اجتماع خوارج
در آن بود و خوارج طائفه ایست که خروج کردند بر امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب رضه و خلع بیعت کردند و اکثر از ان کشته شدند
پس این مذهب غالب شد بر آن و اختیار کردند آنرا و داخل
نشدند در بیعت کسی از ائمه و خلفاء وعن حماد بن سلمة قال قال
یونس و حمید الطویل رأینا الفقهاء فما رأینا احدا اکمل مروة
من الحسن و مرویست از حماد که گفت حماد که گفت یونس و حمید
که دیدیم فقهاء را پس ندیدیم یکی را زیاده باشد در مروت از حسن بصری

وعن عطاء

بعد مقتل عثمان ورای عثمان رضی الله عنه وقال الطیبی
فی اسماء الرجال قدم البصرة بعد مقتل عثمان ورای عثمان
رضی الله عنه وذکر جمال الدین المزی فی تهذیب الکمال انه
حضر یوم الدار وله اربع عشرة سنة فصل ثانی در بیان
آنکه حسن از مدینه بطرف بصره در سن چهارده سالگی آمد
زیرا که گفت ابن اثیر در اسماء رجال جامع الاصول که حسن
آمد به بصره بعد کشته شدن عثمان رضی الله عنه ودید عثمان
رض را وخلافت عثمان رض دوازده سال بوده با دو سال از
خلافت عمر رض چهارده میشود وگفت طیبی در اسماء رجال
که آمد حسن بصری به بصره بعد کشته شدن عثمان ودید او
عثمان را رضی الله عنه وذکر کرد جمال الدین مزی در تهذیب
الکمال که حسن حاضر شد آن روز را که مردم خانه عثمان را محاصره
کرده بودند وعمر حسن چهارده سال بوده الفصل الثالث

و رکم السماع فی سن التمیز صحیح مقبول سواء بلغ حد الحلم ام لا لان
ابن الاثیر قال فی اصول جامع الاصول اما اذا کان طفلا عند
التحمل متمیزا بالغا عند الروایة فیقبل لان الخلل قد اندفع عن
تحمله و ادائه فصل ثالث در بیان آنکه شنیدن حدیث
در سن تمیز و شعور صحیح و مقبول است برابر است که بالغ باشد
یا نه زیرا که ابن اثیر گفت در جامع الاصول اگر باشد راوی
حدیث طفل وقت برداشتن حدیث یعنی وقت شنیدن
آن طفل متمیز باشد که الفاظ حدیث یاد میتوان کرد و وقت
روایة و ادای آن بالغ باشد پس قبول کرده شود آن حدیث
زیرا که بعد روایة خلل که متوهم بود از احتمال سهو و نسیان
مندفع شد از تحمل حدیث و از ادای آن و دلیل علی جوازه
اجماع الصحابة رضی الله تعالی عنهم علی قبول روایة جماعة من
احداث ناقلی الحدیث و دلالت میکند بر جواز تحمل شنیدن

حدیث در

وعن حماد بن سلمة عن علی بن زید قال سمعت عن سعید ابن المسیب وعن
القاسم بن محمد و سالم بن عبد الله و عروة بن الزبیر و یحیی بن جعدة
بن وهب المخزومی و ام جعدة و ام هانی بنت ابی طالب قال
رایت فیهم مثل الحسن و روایة ست از حماد از علی بن زید که گفت
علی بن زید شنیدم احادیث را از سعید و از قاسم و از سالم و
از عروه و از یحیی و از ام جعده و از ام هانی پس ندیدم درین جماعة
مثل حسن بصری قال حماد بن زید عن الحجاج بن ارطاة سالت
عطا عن القراءة علی الجنازة قال ما سمعنا ولا علمنا انه یقرا علیها
فقلت ان الحسن یقول یقرا علیها قال علیک بذاک ذاک
امام ضخم یقتدی به گفت حماد بن زید و روایة کرد از حجاج که گفت
حجاج سوال کردم عطا را از خواندن قرآن بر جنازه گفت عطا
نشنیدم و ندانم که خوانده میشود قرآن بر جنازه پس حجاج گفت
و گفتم عطا را که حسن بصری میگوید که قرآن خوانده میشود بر جنازه

ابن جعدة

و در ایت عطا لازم گیر این را حسن بصری بشنوا او بزرگست که اقتدا

کند تا نشنود بان حسن وکان اذا ذکر عند ابی جعفر محمد بن علی الحسین رض

قال ذاک الذی یشبه کلامه کلام الانبیاء و بود وقتیکه ذکر کرده میشد

حسن بصری نزدیک ابی جعفر رض میگفت ابو جعفر رض آن حسن بصری

شخصی است که مشابه است سخن او سخن انبیا را اعلم بدانکه ابو جعفر

کنیت امام پنجم است از دوازده امام علیهم السلام امام اول علی

بن ابیطالب کرم الله وجهه تولدش بعد سی سال از عام الفیل در

بیست و یکم رمضان شب یکشنبه در سال چهل از هجرة از دست

ابن ملجم شهید شدند عمرش شصت ۶۳ سال و بعد وفات پیغمبر

صلی الله علیه و سلم سی سال ماندند مادرش فاطمه بنت اسد

بن هاشم بن عبد مناف او اول هاشمی الطرفین است وقتیکه

بکوفه تشریف فرمودند ام سلمه رض کتب خود و وصیت خود

نگاه داشتند و ام سلمه به حسن رض ودیعه را بعد رجوع حسن داد

و مدفنش

و مدفنش قریب بنجف و قبرش را حسنین رض برابر زمین کردند
و پوشیده اند امام دویم حسن بن علی رض تولدش در رمضان در سال
دویم یا سیوم از هجره و وفاتش در آخر صفر در سال چهل و نه از هجره
عمرش چهل و هفت سال مادرش فاطمه بنت رسول الله صلی الله
علیه و سلم و رضی الله تعالی عنها مدفنش در بقیع امام سیوم حسین بن
علی رض تولدش بعد سه سال و وفاتش در محرم در سال شصت و
یک از هجره عمرش پنجاه و هفت و باقی ائمه همه از اولاد حسین رض
اند و اولاد حسن رض را در امامة دخل نیست و امام چهارم علی بن
حسین بن علی رض لقبش زین العابدین تولدش در سال سی و
هشتم از هجره و وفاتش در سال نود و پنجم عمرش پنجاه و هفت
مادرش سلافه بنت یزدجرد که نامش جهانشاه بود و امیر المؤمنین
شهربانو نامیده اند امام پنجم ابو جعفر محمد بن علی بن حسین رض
لقبش باقر تولدش در سال هفتاد و هفت و وفاتش در

در سال یکصد و چهارده عمرش پنجاه و هفت مدفنش بقیع مدینه
در قبری که پدرش در آن بود مادرش فاطمه بنت حسن بن علی ابن
ابیطالب رض و او اول علویست که از علویین زائید و کنیه
مادرش ام عبد الله امام ششم ابی عبد الله جعفر بن محمد رض تولدش
در سال هشتاد و سیوم و وفاتش در شوال در سال یکصد و چهل
و هشت عمرش شصت و پنج مدفنش بقیع در قبری که پدرش و جدش
در آن بوده مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر
صدیق رض و مادر مادرش اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق رض
و برای همین امام جعفر فرموده ولدنی ابوبکر مرتین و در کلینی گفته
مادرش اسما بنت وهب بن حفص است امام هفتم ابو الحسن موسی رض
و کنیه او ابی ابراهیم نیز هست و لقبش عبد صالح تولدش در ابوا
در سال یکصد و نوزده و هشت هم گفته اند و وفاتش در ششم رجب
سال یکصد و هشتاد و سه عمرش پنجاه و چهار وفاتش در بغداد
در قید سندی

در قید سندی بن شاهک مدفنش مقبره قریش که در بغداد است
مادرش ام ولد نامش حمیده امام هشتم ابوالحسن علی رضا تولدش
در سال یکصد و چهل و هشت و وفاتش در صفر در سال دوصد و سه
عمرش پنجاه و پنج سال بالاصح وفاتش در طوس در دیه در وقت
مامون که از مدینه بسوی مرو از راه بصره و فارس برده و از
آنجا به بغداد مادرش ام ولد که آنرا ام البنین میگفتند امام نهم
ابو جعفر ثانی محمد بن علی رضا و او موافق امام باقر است در کنیت
و در نام پدر و لهذا ابوجعفر ثانی میگفتند و لقبش تقی و جواد تولدش
در رمضان در سال یکصد و نود و پنجم وفاتش در آخر ذی قعده در
سال دوصد و بیست عمرش بیست و پنج سال و دو ماه و هژده
روز مدفنش بغداد در مقابر قریش نزدیک قبر جد خود موسی رضا
مادرش ام ولد که آنرا سبیکه نوبیه و بعضی خیزران نوشتند
امام دهم ابوالحسن ثالث علی بن محمد رضا موافق امام اول و امام هشتم

دوم در اسم و کنیه و لهذا ابو الحسن ثالث گویندش لقبش نقی معروف
بعسکری زیراکه متوکل علی الله ابا الفضل جعفر بن معتصم از مدینه
بسوی سرمن رای برده تا که وفات یافت در آن و این بلده
معروف بعسکر است که زمان جای لشکر خلفا بوده تولدش
در نصف ذی حجه در سال دوصد و دوازده و بعضی ولادتش
در رجب سال دوصد و چهارده نوشته وفاتش در رجب سال
دوصد پنجاه و چهار عمرش چهل و یک و شش ماه و بر قولی
چهل سال مدفنش خانه که در آن بوده مادرش ام ولد که آنرا
اسمانه میگفتند امام یازدهم ابو محمد حسن بن علی رضوان الله امام
دویم در اسم خود و اسم پدر و در کنیه و لقبش زکی و معروف
بعسکری ولادتش در شهر رمضان و بعضی در شهر ربیع الآخر
گفته در سال دوصد سی و دو وفاتش روز جمعه هشتم ربیع الاول
سال دوصد شصت عمرش بیست و هشت سال مدفنش در خانه
که در آن قبر

که مولد آن قبر پدرش بود بسر من رای مادرش ام ولد نامش سوسن

امام دوازدهم حضرت امام مهدی از اولاد رسول الله صلی الله علیه

وسلم است حسنی و حسینی است نام او محمد است و نام پدر او عبد الله

است مولد او مدینه شریفه است و ظهور او از مکه است و هجرتگاه

او بیت المقدس است و همان جا وفات خواهد یافت بمرگ مفاجاة

ظهور میکند از مکه در شهر محرم روز عاشورا بعد از عشا و بیعت کنند

در میان رکن و مقام مردم اشراف بعدد اهل بدر و بقیه توابع

او بسیار باشند و با وی رایت و قمیص آنحضرت صلی الله علیه

وسلم باشد پس چون نماز عشا خواند خطبه طویل بخواند در آن

خطبه مردم را بسوی طاعت خدا و رسول او علیه السلام و تابع شوند

او را اهل کوفه و یمن و ابدال شام و مالک شود تمام دنیا را چنانکه

مالک گشته سلیمان و ذو القرنین و اطاعت کنند او را مسلمانان

از عرب و عجم بغیر قتال و مدت خلافت او هفت سال است

و در روایت مشهوره و در روایت دیگر هفت سال است و
مقدار هر سال او هر سال بیست سال است از سالهای شما اینهم
از رساله مهدیه تصنیف جلال الدین سیوطی منقول است امام دوازدهم
معروف بصاحب الزمان و صاحب الدار و حجت و منتظر و قایم نامش
م ح م د و در کلینی از ابو عبد الله عم روایت کرده لا یسمیه باسمه الا کافر
و اصل اینست که برای خوف اعدا حضرت ابو محمد نام و مکان
صاحب الزمان را پوشیده داشتند و ولادتش در نصف شعبان
سال دویست و پنجاه و پنج و شیعه نوشته اند که صاحب الزمان را دو
غیبت بوده قصیره که در آن مکانش معلوم نبود مگر خواص شیعه را
دویم غیبت طویله که در آن مکانش معلوم نه مگر بخواص موالی او
و از ابی عبد الله منقول است که در غیبت او [illegible] باهل حکم کرد و در
غیبت اخری گفته میشد هلک فی ای واد سلک احوال دوازده
امام موافق کتب اهل سنت و جماعت و موافق کتب شیعه است این احوال

آنچه که نوشته شده امام [illegible] بهم بست و کلینی که مقتدای و شیخ امامیه
اثنا عشریه است نوشته که امامت این ائمه جبرئیل ع‌م در کتاب مختوم
که آنرا وصیت نامه خوانند آورده و خاتم اول امیر المومنین علیه السلام گشوده
و آنچه در آن بود بر آن عمل کرده و خاتم دویم امام حسن و خاتم سیوم
امام حسین ع‌م و در آن نوشته بود که قتال مکن و شهید شو و خارج
شو با قوم که شهادة ایشان با تست و در خاتم علی بن الحسین ع‌م
نوشته اطرق واصمت والزم منزلک واعبد ربک حتی یاتیک
الیقین پس عمل کرد بر آن و همچنین هر امام خاتم که بنام او بود گشوده
و بر آن عمل کرده و ازین معلوم شد که این امامت منزلت و مرتبه ایست
نزدیک خدا و ریاست عامه که حکام و امرا و سلاطین را باشد
از لوازم این [illegible]ت و در خاتم که بنام حضرت امیر المومنین علیه السلام
بود [illegible] ریاست و خلافت بمعنی امارة که انصار گفتند منا امیر و منکم
امیر نبوده و اگر می‌بود امتثال امر الهی میکردند و هرگز بیعت ابی بکر

روا انداشتند پس باهم نزاع وگفتگو ومخالفة از اجتهاد بوده است
بوده هرچند از طرفین دعوی نص کرده اند لکن در سقیفه بنی
ساعده مجلس بیان نص نکرده بلکه انصار منا امیر ومنکم امیر
گفتند وحضرت ابابکر صدیق رض الائمة من قریش فرمودند پس واین
دعوی نسبة عدم اطلاع صحابه بر احادیث ومفاهیم است وقال
اسحاق بن سلیمان الرازی عن الربیع بن انس اختلفت الی الحسن
عشر سنین او ماشاء الله فلیس من یوم الا اسمع منه ما لا اسمع قبل
ذلک گفت اسحاق بن سلیمان از ربیع بن انس که میگوید ربیع
آمد رفت سوی حسن بصری ده سال یا کم زیاده که خواسته بود خدا تعالی
پس نبود روزی مگر که می شنیدم از حسن چیزی را نشنیده بودم قبل
آنروز ومقصود ازین کلام بیان کثرت علم حسن بصری است و
قال ابو عتابة الرقاشی عن قریش بن انس عن حبیب بن الشهید
قال لی محمد بن سیرین سل الحسن ممن سمع حدیث العقیقة فسألته

فقال من

فقال من سمرة بن جندب قال فقلت حدثنا قريش ابن انس
قال حدثنا حبيب بن الشهيد فذكر هذا الحديث فقال لم يسمع
الحسن من سمرة قال فقلت على من تطعن على قريش بن انس او على
حبيب الشهيد فسكت گفت ابو قلابه از قریش از حبیب گفت
حبیب که گفت مرا محمد بن سیرین که بپرس حسن بصری را که
از کدام کس شنید حدیث عقیقه را میگوید حبیب پس سوال کردم
حسن بصری را پس گفت حسن بصری روایت حدیث عقیقه از
سمرة بن جندب است گفت ابو قلابه پس گفتم که حدیث کرد
ما را قریش بن انس گفت قریش که حدیث کرد ما را حبیب
بن الشهید پس ذکر کرد ابو قلابه این حدیث عقیقه پس گفت ابن
سیرین که نشنیده حسن بصری احادیث را از سمره گفت ابو قلابه
پس گفتم که کدام کس طعن میکنی بر قریش یا بر حبیب پس خاموش
ماند ابن سیرین بدانکه سماع حسن بصری از سمره در صحیح بخاری در

باب عقیقه و در ترمذی در باب عقیقه و در باب تفسیر صلوة
وسطی بعضی مبین است و حدیث عقیقه که ترمذی از حسن بصری
روایه کرده اینست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغلام
مرتهن بعقیقته تذبح عنه یوم السابع ویسمی و یحلق راسه
و ابو داود نیز حدیث مذکور از حسن بصری ذکر کرده لکن یسمی را
بعد یحلق ذکر کرده و در روایه همام از قتاده از حسن از سمره
یدمی بدل یسمی ذکر کرده و تفسیر تدمیه از قتاده ذکر کرده که صوف
را برابر اوداج عقیقه گذارند پس آن صوف بر یافوخ صبی نهند
تا مثل خیط بر سر صبی خون روان شود باز سر او بشویند و موی
تراشند و ابو داود گفته که وهم است از همام و در ترمذی نوشته
که روایت کرده اند از پیغمبر خدا علیه السلام بطرق متعدده در عقیقه
که از غلام دو شاة است و از جاریه یک شاة و نیز روایه است
از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آنحضرت علیه السلام از حسن بن

علی رض

علی رضی عقیقه یک شاة کرده و بعض اهل علم بابن حدیث رفته‌اند
وقال ابو احمد بن عدی سمعت الحسن بن عثمان یقول سمعت
ابا زرعة یقول کل شیء قال الحسن قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم وجدت له اصلا ثابتا ما خلا اربعة احادیث گفت ابو احمد
که شنیدم حسن بن عثمان را که میگفت شنیدم ابا زرعه را که میگفت
هر حدیثی که گفت حسن بصری درو قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یعنی بطریق ارسال روایة کرده یافتم آنرا اصل ثابت
یعنی بطریق دیگر متصل یافتم سوای چهار حدیث و نقل این کلام
از کتاب علل ترمذی هم گذشته وقال ابو موسی محمد بن المثنی
حدثنا هشیم بن عبید المزنی الذی یقال له الصید ابن عبید قال قال
رجل للحسن یا ابا سعید انک تحدثنا فنقول قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فلو کنت تسنده الی من حدثک قال
یقول الحسن ایها الرجل ما کذبنا ولا کذبنا ولقد غزونا غزوة الی

خراسان ومعنا فيها ثلثمائة من اصحاب رسول الله صلے
الله عليه وسلم كان الرجل منهم يصلے بنا وكان يقرا الايات من
السورة ثم يركع كفت ابو موسے كه حديث كرد مارا ابن ابا هيثم از
پدر خود كه عبيد المزني باشد گفت عبيد كه گفت شخصے حسن بصرى
را اے يا سعيد تحقيق حديث ميكنے مارا پس ميگوئى كه گفت
رسول خدا صلے الله عليه وسلم وظاهرست كه ميان تو ورسول صلے
الله عليه وسلم واسطه هست پس اگر حسند ميكردى حديث شخصے
كه حديث كرد نزا ابهزمن بود گفت عبيد كه ميگفت حسن بصرى
در جواب اے مرد دروغ نگفته ام ونسبه بدروغ كرده نشدم تحقيق
جهاد كردم يك غزوه سوى خراسان وهمراه ما در آن غزوه
سه صد از صحابه بودند وبود شخصے از آن كه نماز ميخواند با ما و
بود ان شخص كه ميخواند آيات را از سوره پس ركوع ميكرد و
قال محمد بن سعد قالوا وكان الحسن جامعا عالما رفيعا فقيها

ثقة مامونا

ثقة مامونا عابدا ناسکا کثیر العلم فصیحا جمیلا وسیما گفته محمد
بن سعد که مردمان گفتند که بود حسن بصری جامع فنون ودانا
ورقیق القلب وعالم فقیه وثقه یعنی ضبط وعدالت داشت که
سخنش نزد همه کس معتبر بود ومحفوظ از غلط ونسیان وعبادت
خدا میکرد وبسیار علم میداشت وفصیح زبان که سخنش همه کس
می فهمید وخوب صورت وسیرت بود انتهی یعنی تمام شد
کلام مزی وقال ابن الکثیر فی البدایه والنهایه فی تاریخ العالم
سئل مرة انس عن مسالة فقال سلوا مولانا الحسن فانه سمع
وسمعنا فحفظ ونسینا ترجمه این گذشت ومقصود از نقل
این عبارات مکرر تائید است که ابن کثیر نیز موافق مزی گفته
وقال مرة انی لاغبط اهل البصرة بهذین الشیخین الحسن و
ابن سیرین ترجمه این قول انس نیز گذشت وقال قتادة
ما جالسنا فقیها الا رایت فضل الحسن علیه وقال ایضا مارایت

عيناي افقه من الحسن وقال ايوب كان الرجل يجالس الحسن
ثلث حجج ما يسأله عن مسالة هيبة له وقال الشعبي لرجل يريد
قدوم البصرة اذا نظرت الى رجل اجمل اهل البصرة واهيبهم
فهو الحسن فاقراه مني السلام اين هم عبارات كذشته وقال
يونس بن عبيد كان الرجل اذا نظر الى الحسن انتفع به وان لم
يسمع كلامه ولم ير عمله وكفت يونس بن عبيد كه بود شخصي وقتيكه
نظر ميكرد بسوي حسن بصري منتفع ميشد ازو اكرچه نشنيدي كلام
او و نديدي عمل او وقال الاعمش ما زال الحسن يعي الحكمة حتى نطق
بها كفت اعمش هميشه حسن ياد ميداشت حكمة را تا كه مي
كفت بآن حكمت وكان ابو جعفر اذا ذكره يقول ذاك
الذي يشبه كلامه كلام الانبياء و بود ابو جعفر وقتيكه ذكر ميكرد
حسن را ميكفت شخصيست كه مشابه است كلام او بكلام
انبياء و قال محمد بن سعد الحسن قدم مكة فاجلس على سرير
واجتمع

واجتمع الناس اليه فحدثهم وكان فيهم مجاهد وعطاء وطاوس
وعمرو بن شعيب فقالوا لم نر مثل هذا قط و گفت محمد بن سعد که
حسن بصری آمد به مکه پس نشاندند بر تخت و مجتمع شدند مردم
بسوی او پس حدیث کرد حسن به مردم و بود در آن مجاهد و عطا
و طاوس و عمرو بن شعیب که اکابر علما بودند پس گفتند این علما
که ندیدیم مانند حسن هرگز انتهی تمام شد کلام ابن کثیر و اذا ثبت
مما ذکرنا ان الحسن ثقة مأمون مقبول الصحابة والتابعين فنبدأ
الان في المقصود حضرت میفرمایند وقتیکه ثابت شد از
چیزیکه ذکر کرده شده آنکه حسن بصری ثقه است و مامون است
و صحابه و تابعین سخنش را مقبول میداشتند پس شروع میکنیم
حالا در مقصود [illegible] بکلام الله المعبود سبحانك لا علم لنا
الخ وما اوتيتم من العلم الخ در حالیکه چنگل زننده ام به کلام
خدا از معبود که آن این آیه کریمه است یعنی آیه او تسبیح میکنیم

را نیست علم ما را نیز مگر آنچه داده و تعلیم کرده ما را نیز او بعضی آیة
دیگر نیز داده شدید از علم مگر قلیل و کم بعد فهم و قلة علم بجنب لسان فن
الحدیث پس از فهمیدن خود و قلة علم خود بطریق زبان اهل
فن حدیث و الکائنات الکلمات القدسیة لاولیاء الله تعالی
من سلسلة القادریة والسهروردیة والنقشبندیة والچشتیة
وغیرهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین الذین قال النبی صلی الله
علیه وسلم فی حقهم یغبطهم الانبیاء والشهداء وفی عرفاننا لهم
المتحابون فی الله تعالی من قبائل شتی یجتمعون علی ذکر الله
تعالی فی سماع الحسن عن علی الصدیق کرم الله وجهه مملوة فی کتبهم
ومحفوظة علی السنة اتباعهم لا طاقة للانسان بجمعها مستعینا
بالله به انکه خبر و الکائنات مملوه سب و میان آن جمله متعرضه
به بیان اصناف سلاسل و توصیف اولیاء مستعینا بالله
از فاعل شنیدار و فی سماع الحسن صفته یا جان از کلمات یا متعلق

و قبائل شتی صح

سماع و فی

سماع و فی بمعنی با ترجمه اینست اگرچه کلمات قدوسیه اولیاء
خدا در شنیدن حسن البصری احادیث را از علی مرتضی عم برآمد
در کتب اولیا و محفوظ اند بر السنه زبان تابعین اولیا
نیست طاقة انسان را بجمع کردن ان کلمات و قول سلسله
بیان اولیاست یعنی اولیا که از سلسله قادریه و سهروردیه
و نقشبندیه و چشتیه و غیرایشان از سلاسل مشهوره اند.
بدانکه چهارده سلسله معروف و مشهور اند اول زیدیه از
شیخ عبدالواحد بن زید دویم عیاضیه از شیخ فضیل ابن عیاض
سیوم ادهمیه از سلطان ابراهیم ادهم چهارم هبیریه از شیخ
هبیره بصری پنجم چشتیه از ابو اسحاق چشتی و از محمد چشتی
و از ناصرالدین چشتی و از قطب الدین چشتی و همه ابن شیوخ
مذکور اند اولیا عبدالله بن عوف اند و عالم و حافظ کلام
بودند و صحبت شیخ ابی اسحاق با شیخ علو دینوری و او از شیخ هبیره

بصری و او از حذیفه مرعشی و او از سلطان ابراهیم ابن ادهم
و او از فضیل عیاض و او از عبد الواحد زید پس بر چشتیه بر حیات
سلسله سابقه صادق می آید ششم حبیبیه از حبیب عجمی که خلیفه
حسن بصری ست هفتم کرخیه از معروف کرخی که خلیفه داود طائی
ست و او خلیفه حبیب عجمی ست هشتم سقطیه از سری سقطی
نهم جنیدیه از شیخ جنید بغدادی که سید الطائفه اند و سلسله قادریه
که از شیخ عبد القادر جیلانی از شعب جنیدیه و آن از شعب
سقطیه و سقطیه از شعب کرخیه و معروف کرخی از امام موسی
رضاست و سلسله خلوتیه که شیخ محمد خلوتی ست نیز از شعب
جنیدیه ست زیرا که شیخ محمد خلوتی از شیخ نجم الدین کبری و او
از شیخ عبد القادر سهروردی و او از سید عماد الدین ابن ناصر
اندلسی و او از امام احمد غزالی و او از شیخ ابی بکر الاصفهانی و او
از شیخ ابی القاسم الکرمانی و او از شیخ عثمان مغربی و او از شیخ علی

کاتب و او

کاتب و او از شیخ علی رودباری و او از جنید بغدادی

از سلطان ابی اسحاق کازرونی که سلطنة ترک کرده مرید

عبدالله خفیف شده یازدهم طیفوریه از سلطان العارفین

ابی یزید بسطامی و طیفور نام او بود و او حسن بصری را دید

لکن تربیة و خلافة از حبیب عجمی یافته و از شعب طیفوریه

شطاریه اند از طریق امام جعفر صادق شیخ محمد عاشق شطاری

از شیخ خدا قلی ماوراء النهری و او از شیخ ابو الحسن خرقانی و او

از شیخ مظفر مولانا ترک طوسی و او از شیخ عراقی یزید عشقی و او

از شیخ مغربی و او از سلطان العارفین و او از امام جعفر

صادق و نقشبندیه که از خواجه بهاء الدین نقشبند است

نیز از شعب طیفوریه اند و احراریه که از خواجه احرار است

نیز از شعب طیفوریه است پس در خواجه احرار دو نسبة یکی

نسبة خواجه نقشبند و یکی نسبت خاصه که یعقوب چرخی

از شیخ ابی الحسن خرقانی یافته‌اند و از دهم طوسیه از شیخ علاء الدین
طوسی سیزدهم فردوسیه که کبرویه هم نامند از شیخ نجم الدین کبری یا
و شیخ علاء الدین محتسبی بوده و هر دو یک بسوی ضیاء الدین
ابی النجیب بارادت آمده‌اند و شیخ ضیاء الدین گفت که ما هم مثل
شما طالب ایم همین هر سه بزرگ مرید شیخ وجیه حفص شده‌اند
چهاردهم سهروردیه از شیخ ضیاء الدین ابی النجیب سهروردی
و این از ذهب جنیدیه و سقطیه و کرخیه و حبیبیه اند و درین سلسله
معروف کرخی خلافه از داود طائی و او از حبیب عجمی دارد و
سوای این سلاسل یک اویسیه که از اویس قرنی ظاهر شده و
درین طریقه تربیت از ارواح است خصوصاً از روح محمد صلی الله
علیه و سلم و اکثر مشایخ نسبت اویسیه به پیغمبر علیه السلام بلا واسطه
میکنند و بعضی بواسطه علی و عمر رضی الله عنهما میرسانند و
دیگر طیفوریه غیر طیفوریه مذکوره ظاهر شده‌اند از شیخ طیفور

شامی و این سلسله شهرۂ مداریه دارد و از شیخ بدیع الدین
معروف بشاه مدار و این سلسله از ابو بکر صدیق رضه هست
و دیگر سلسلہ بخاریه از سید جلال معروف بمخدوم جهانیان
و طریق ریاضت و عبادت و اشغال و معاش و اخلاق
این سلاسل مفصل در رساله دیگر بیان خواهد شد و همه متفق
اند برابنکه اکثر اوقات بذکر خدا صرف باید کرد و همیشه متوجه بخدا
باید شد و قول حضرت صاحب الذین صفة اولیا است
یعنے اولیا که گفت پیغمبر خدا صلے الله علیه و سلم در حق ایشان
فرمود که رشک می برند بر ایشان قوم انبیا و شهدا و این اشاره
است بحدیث پیغمبر صلے الله علیه و سلم که در صحاح مذکور است
و گفت پیغمبر صلے الله علیه و سلم در عرفان و دانش اولیا
را المتحابون فی الله یعنے باهم دوستی کنند محض برای خدا
و این اولیا از قبایل مختلفه و شهرها متفرقه مجتمع اند بر ذکر

حدا که مقصود همه همین است و احتمال دارد که در سماع الحسن
متعلق ذکر یابند و اشاره بود بسوی حدیثی که در و بیان طریق
ذکر است که حضرت امیر المؤمنین عم از پیغمبر خدا علیه السلام اخذ
کردند و حسن بصری را تعلیم فرمودند و آن حدیث بیاید ان شاء
الله تعالی الباب الاول فی اللقاء باب اول در بیان
ملاقات حسن بصری به علی رضه بدانکه اثبات ملاقات مستلزم
سماع حدیث نیست لهذا ابن اثیر گفته که حسن بصری ملاقات
به طلحه و عایشه رضه کرده و لکن صحیح نشد سماع او از آن هر دو
و اثبات سماع حدیث مستلزم لقا است و موقوف بر و لهذا
این باب را مقدم کردند بر باب ثانی قال الشیخ الامام ابوبکر
محمد بن العربی روح الله روحه فی شرح جامع الترمذی قد ادرک
الحسن علیا سنا گفت محمد بن عربی که یافت حسن بصری زمان
علی رضه را در حالی که مسن بوده و قال الحافظ جلال الدین السیوطی

نا قلا عن

ناقلا عن زین الدین العراقی قال علی ابن المدینی الحسن رأی علیا
بالمدینة وهو غلام گفت جلال الدین سیوطی که ناقل است از
زین الدین عراقی که گفت علی ابن المدینی که حسن بصری دید علی رض
را به مدینه در زمانیکه کودک بود یعنی نماند که حسن بصری در
مدینه بچهارده سال رسیده و گذشته که از بهر سالگی نماز در
مسجد میخواند و هر روز ملاقات مکرر میشد و قال رأى الحسن علیا
بالمدینة ثم خرج وگفت علی ابن مدینی که دید حسن علی را در مدینه
پس خارج شد یعنی بعد قتل عثمان چنانکه گذشت وقال الذهبی
فی التذهیب انه رأى علیا وعثمان وطلحة رض وگفت ذهبی
در تذهیب که حسن بصری دید علی رض را و عثمان و طلحه رض انتهی
تمام شد کلام ذهبی اما اللقاء في البصرة فما وجدناه في کتب
الحدیث یعنی ملاقات حسن بصری با علی رض در بصره پس نیافتیم
در کتب حدیث یعنی ملاقات حسن بصری مطلق از مکان د

مقید به مدینه در کتب حدیث یافته شده و اما مقید به بصره
یافته نشده در کتب حدیث لکن در احیا و قوت القلوب یافته
شد لکن الامام الغزالی قدس الله سره الذی ذکر فی شانه
الامام الهمام قدوة الانام ابن الاثیر فی مقدمة جامع الاصول فی
بیان احکام اصول الحدیث فانه منقول من فواید العلماء وکتبهم
وتصانیفهم التی استفدناها وعرفناها مثل کتاب التلخیص لامام
الحرمین ابی المعالی الجوینی وکتاب المستصفی لحجة الاسلام ابی
حامد الغزالی وکتاب العلل للامام ابی عیسی الترمذی وغیر ذلک
انتهی کلام ابن الاثیر لکن امام غزالی که ذکر کرده در شان او امام
ابن اثیر در مقدمه جامع اصول که در بیان احکام اصول حدیث
است پس آنچه در مقدمه ذکر کرده منقول است از فواید علما
وکتب وتصانیف علما که استفاده کردم از آن کتب ودانستم
آنرا مانند کتاب تلخیص که تصنیف امام الحرمین است وکتاب

المستصفی

المستصفی که تصنیف امام حجة الاسلام غزالی است و کتاب
علل که نیز تر مذیست و غیر این کتب تمام شد کلام ابن اثیر
حاصل آنکه ابن اثیر غزالی را بلقب حجة الاسلام ذکر کرده و
استند النواوی فی الاذکار و فی مقدمة شرح المسلم وهو غزالی
که استناد کرده باو نیز فاضل نواوی در کتاب خود که مسمی باذکار
است و در مقدمه شرح صحیح مسلم و قال الامام الیافعی فی مرآة
الجنان عبرة الیقظان فی احوال الفقیه العلامة صاحب البیان
ابی ذکریا یحیی بن ابی الخیر الیمنی ان ابا الحسن ابن غزال المعروف
فی لسان العامة بابی حازم المغربی کان ینکر علی الغزالی و
تطعن فیه غزای النبی صلی الله علیه و سلم یجلده و گفت امام
یافعی در تاریخ که نام او مرآة الجنان عبرة الیقظان است در
احوال یحیی یمنی که ابن حازم مغربی بود که انکار میکرد بر غزالی
و طعن میکرد در وی پس دید ابن حازم مغربی پیغمبر خدا را صلی الله

علیه وسلم در خواب که تازیانه میزد بر ابن حازم قال الشیخ ابو الحسن
الشاذلی ولقد مات یوم مات واثر السیاط ظاهر علی جلده گفت ابو الحسن
شاذلی که بتحقیق مرد ابی حازم روزی که مرده بود و نشان تازیانه
بر بدن او بود وقال فی هذا المقام انه کان رئیس الفقها فنظر
فی الاحیاء فقال هذا خلاف السنة ثم التمس من السلطان یامر
منادیا ینادی فی البلاد باحضار نسخ الاحیاء و گفت شاذلی
در آن مقام نیز که بود ابی حازم رئیس فقها پس نظر کرد ابی حازم در
کتاب احیاء علوم پس گفت ابی حازم که این کتاب مخالف
سنت واحادیث است پس التماس کرد ابی حازم از بادشاه
که امر کند شخصی منادی را که ندا کند در همه شهرها به حاضر کردن نسخ
احیاء علوم قال فلما حضرت اجتمع هو والفقها ونظروا فیها
وکان ذلک فی یوم الخمیس فاجتمع رایهم علی ان یحرقوها یوم
الجمعة بعد الصلوة گفت شاذلی پس هرگاه که حاضر شد نسخ

احیاء

احیاء جمع شد ابی حازم و فقهاء دیگر نظر کردند در نسخ احیا و بود
آن قصه در روز پنجشنبه پس متفق شد عقل همه فقهاء بر آنکه بسوزند
نسخ احیاء را روز جمعه بعد از نماز فلما کانت لیلة الجمعة رای
النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض الجوامع ومعه ابوبکر وعمر والنور
هنالک ساطع وهم جلوس پس هرگاه شد شب جمعه دید ابی
حازم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در بعض مساجد جامعه
و همراه ابوبکر و عمر بودند و آنجا نور تابان و درخشان بود در آنجا همه
نشسته بودند فاذا الامام الغزالی قایم پس ناگاه امام غزالی ایستاده
است قال فلما رانی قال یا رسول الله هذا خصمی گفت ابی حازم
پس هرگاه دید غزالی مرا گفت غزالی ای پیغمبر خدا این خصم من
است که من بر این دعوی دارم ثم جثی علی رکبتیه پس نشست
غزالی بر هر دو زانو خود ثم زحف علیهما من مکانه الی ان وصل
الی الموضع الذی فیه النبی صلی الله علیه وسلم پس حرکت کرد

نشسته بر آن جمله از مکان خود تا که رسید بمکانی که در آن پیغمبر
خدا بود صلی الله علیه وسلم وناوله النسخة من کتاب الاحیاء و داد
غزالی نسخه احیا را پیغمبر علیه السلام را وقال یا رسول الله هذا یزعم
انی اقول عنک خلاف سنتک گفت غزالی ای پیغمبر خدا علیه
السلام ابن حازم میگوید که تحقیق میگویم از تو مخالف حدیث
و طریقه تو فانظر فیه پس ببین ای پیغمبر خدا علیه السلام در این
کتاب فان کان کما یزعم استغفرت الله وتبت پس اگر
باشد چنانچه میگوید ابن حازم توبه میکنم و مغفرت میخواهم از خدا
وان کان شیئا استحسنه حصل لی من برکتک فخذ لی حقی من خصمی
و اگر باشد چیزی که پسند کنی تو که در جائی که حاصل شده الخیر از برکت
تو پس بگیر برای من حق من از ابن حازم که بهتان و افترا کرده
بر من قال فنظر فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم من اوله واخره
گفت ابن حازم پس نظر کرد در احیا پیغمبر خدا علیه السلام از
اول تا آخر

از اول تا آخر ثم قال هذا احسن پس گفت که این کتاب خوبست
ثم ناوله الصدیق فنظر فیه ثم قال والذی بعثک بالحق انه حسن
پس داد پیغمبر علیه السلام ابوبکر صدیق رض را احیا پس نظر کرد ابوبکر رض
در الحیا پس گفت ابوبکر آری قسم بکسی که نبوة داده ترا بالحق تحقیق
احیا خوبست ثم ناوله عمر فنظر فیه ثم قال کذالک پس داد ابوبکر
عمر را احیا پس نظر کرد عمر در احیا پس گفت عمر آنچه گفته بود ابوبکر رض
قال الراوی ابو الحسن المذکور فعند ذلک امر بتجریدی
که ابو الحسن مذکورست پس نزدیک پسند کردن پیغمبر علیه السلام
و شیخین رض احیا را فرمود پیغمبر به برهنه کردن من یعنی ابن حازم
فضربت خمس اسواط پس زده شدم پنج تازیانه ثم شفع فی
الصدیق و قال یا رسول الله انما فعل هذا اجتهادا فی سنتک
و تعظیما لها پس شفاعت کرد در حق من صدیق اکبر رض و گفت
یا رسول خدا علیه السلام جز این نیست که کرد ابن حازم

این ظن جهة اجتهاد و کوشش در سنة تو وجهة تعظیم سنة تو
قال فعند ذلک عفی عنی ابو حامد گفت ابن حازم پس نزدیک
این شفاعت گذشت از من و بخشید گناه من ابو حامد و بقیت
متوجعا خمسا و عشرین لیلة و ماندم دردناک بیست و پنج شب
ثم رایت النبی صلی الله علیه وسلم جابر و مسح علی و توبنی فشفیت
پس دیدم پیغمبر خدا را علیه السلام در خواب که آمد پیغمبر و دست
مالید بر جسم قبول توبه کرد از من پس شفا یافتم از درد فنظرت
فی الاحیاء ففهمته غیر الفهم الاول میگوید ابو حازم پس نظر کردم
در احیا پس فهمیدم فهمیدنی که مغایر فهمید اول بود انتهی
تمام شد کلام شاذلی ذکر فی احیاء العلوم این جمله خبر لکن است
یعنی لکن امام غزالی ذکر کرد در احیاء علوم اخرج علی رض القصاص
من مسجد البصرة خارج کرد علی رض قصه خوانان را از مسجد بصره
ولما سمع کلام الحسن البصری لم یخرجه وقتیکه شنید علی رض کلام
حسن بصری

بسوی عمر بن خطاب رضه و دعا کرد عمر حسن را به اینکه خدایا
فقیه کن حسن را در دین و دوست کن حسن را بسوی
مردم یعنی محبت حسن در دل مردم بیدا از وقال عبد الله
بن عمرو الرقی عن یونس بن عبید عن الحسن ان امه انها کانت
ترضع لام سلمه رضه و گفت عبد الله از یونس از حسن بصری
از مادر خود که تحقیق شیر میداد مادر او نزدیک ام سلمه رض یعنی اجرت
میکرد وقال حماد بن زید عن عقبه بن ابی سب الیواسی کنت
عند بلال بن ابی بردة فذکروا الحسن فقال بلال سمعت
ابی یقول والله لقد ادرکت اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم
فما رایت احدا اشبه باصحاب محمد صلی الله علیه وسلم من
هذا الشیخ یعنی الحسن گفت حماد از عقبه که بودم نزدیک بلال
بن ابی برده پس ذکر کردند مردم حسن بصری را پس گفت
بلال که شنیدم پدر خود را که ابی برده باشد میگفت قسم خدا

که تحقیق یافتیم اصحاب محمد را صلی الله علیه و سلم پس ندیدیم هیچ کس
را مشابه تر بیاران محمد علیه السلام از حسن بصری و آنکه در نسبت
ابن اثیر راسبی منسوب به راسب بن مشید عان و راسب بن
جرم ذکر کرده و راسبی بهر دو بالمعنی منسوب بسوی راسب و آن
نام مکه شریفه است که راس القریست و رواسی بضم را
و همزه و سین مهمله منسوب بسوی رواس بن کلاب و التعیین
مرا معلوم نشده و بلال بباء موحده پسر ابی برده بضم بای موحده
و سکون را و دال مهمله پسر ابی موسی اشعری است ابن اثیر
گفته که بلال مذکور بود در بصره و شنیده احادیث را از پدر و غیره
و روایت کرد از وی قتاده و دیگران که اعلام اند و او قلیل الحدیث
و حسن الحدیث است و قال حزم بن حازم عن حمید بن بلال قال
لنا ابو قتاده الزموا هذا الشیخ ما رایت احدا اشبه رایا بعمر بن الخطاب
منه یعنی الحسن و گفت حزم از حمید گفت حمید که گفته مرا ابو قتاده

که لازم گیرید

حکمه لازم گیرید این بزرگ عالم را که حسن بصری باشد ندیدم کسی را
شبیه‌تر بعمر رض از حسن بصری در موافقت عقل و اجتهاد او
با اجتهاد عمر رض و قال بلال الراسبی عن خالد بن رباح الهذلی سئل
انس بن مالک عن مسئلة فقال سلوا مولانا الحسن قالوا یا ابا حمزه
نسالک و تقول سلوا الحسن مولانا الحسن فانه سمع و سمعنا فحفظ و
نسینا بدانکه انس بن مالک خادم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بود و کنیت
او ابو حمزه و ده ساله یا نه یا هشت ساله نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم در مدینه آمده و ده سال خدمت کرده و در خلافت
عمر رض به بصره رفته تا تعلیم فقه کند مردم را و وفات یافت در
بصره سنه نود یک یا دو یا سه و او اخر صحابه است که در
بصره وفات یافتند و عمرش یکصد و سه یا شش یا دو و بعض
نود و نه گفته و اولادش یکصد و بعض هشتاد گفته دو دختر
باقی هفتاد و هشت پسر روایت کرد ازو زهری و ابن سیرین و

قال سلوا مولانا

قتاده وثابت بن حمید وجماعه از اولاد او وخلق کثیر از تابعین
همچنین ابن اثیر در اسماء رجال ذکر کرده ترجمه اینست گفت بلال
راسبی از خالد که سوال کرده شد انس بن مالک از مسئله پس گفت
انس که بپرسید این مسئله از مولانا حسن بصری پس گفتند مردم
یا ابا حمزه می پرسیم از تو ومیگوئی که بپرسید از حسن پس گفت انس
بپرسید حسن بصری را پس تحقیق حسن بصری شنیده احادیث را
بعضی را یا از دیگری وشنیدیم ما پس یاد داشت حسن بصری و فراموش
کردم ما بدانکه ابن هذلی منسوب به هذیل بن مدرکه ذکر کرده وقال
القاسم بن الفضل الحدانی عن عمرو بن مرة انی لاغبط اهل البصرة
بهذین الشیخین الحسن وابن سیرین وگفت قاسم از عمرو بن
مره که ما رشک میبریم بر اهل بصره بسبب این دو بزرگ که یکی
حسن بصریست و دیگر ابن سیرین وقال موسی ابن اسماعیل
عن المعتمر ابن سلیمان کان ابی یقول الحسن شیخ اهل البصرة

وگفت موسی

و گفت موسی بن اسمعیل از معتمر ابن سلیمان که پدر وی که سلیمان
باشد میگفت حسن استاد مردم بصره است و قال عبد الرزاق
عن معمر قال لی عمرو بن دینار ابو الشعثا عندکم اعلم او الحسن قال
قلت لی ما تقول ان من عندنا لیزعم ان الحسن اعلم من ابن عباس
قال وهل کان الحسن الا من صبیان ابن عباس قال فقلت
وهل کان ابو الشعثا الا من صبیان الحسن قال ما هو عندنا
باعلم منه قال عبد الرزاق فقلت لمعمر افرطت قال انه افرط
فافرطت و گفت عبد الرزاق از معمر که گفت مرا عمرو
بن دینار که ابو الشعثا نزدیک شما داناترست و در علم زیاده تر
یا حسن بصری گفت معمر که گفتم در جواب عمرو چه میگوی تحقیق
نزد ما این اشخاص اند که زعم میکنند که حسن بصری در علم زیاده تر
از ابن عباس است و ظاهر است که ابو الشعثا مثل ابن عباس
نیست پس از فضیلت او بر حسن بصری چه سوال میکنی گفت

عمرو بن دینار روا یابود حسن بصری مگر از اطفال ابن عباس پس

گفت معمر که گفتم ایا بود ابو الشعثار مگر از اطفال حسن بصری گفت

عمرو نیست حسن نزد ما در علم زیاده از ابو الشعثار گفت عبد

الرزاق چون این مکالمه شنید پس گفتم با معمر که افراط کردی و زیاده گفتی

که ابو الشعثار را از اطفال حسن بصری گفتی گفت معمر در جواب

عبد الرزاق که عمرو بن دینار افراط کرد که حسن را از صبیان ابن

عباس گفت پس من نیز افراط کردم که ابو الشعثار را از صبیان

حسن بصری گفتم و قال ضمرة بن ربیعة عن الاصبع بن زید سمعت

العوام بن حوشب یقول ما اشبه الحسن الا نبی اقام فی قومه

ستین عاما یدعوهم الی الله عز و جل و گفت ضمره بن ربیعه

از اصبع که شنیدم عوام را که میگفت نیست مشابه حسن بصری

مگر پیغمبری که اقامت کرده باشد در قوم خود شصت سال در

حالی که دعوت کند قوم را بسوی خدا و قال عبد الله بن عمر الغواری

عن هشیم

عن هشيم اخبرنا الاشعث بن سوار قال اردت ان اقدم البصرة
لالقى الحسن فاتيت الشعبي فاستاذنته فقلت يا باعمرو اني
اريد ان اتي البصرة قال وما تصنع بالبصرة قلت اريد ان القى
الحسن فصفه لي قال نعم انا اصفه لك اذا دخلت البصرة فادخل
مسجد البصرة فارم ببصرك فاذا رايت في المسجد رجلا
ليس في المسجد مثله اولم تر مثله وهو الحسن قال اشعث فاتيت
مسجد البصرة فما سالت عن الحسن احدا حتى جلست اليه نعت
الشعبي وگفت عبد الله از هشيم كه خبر داد مرا اشعث اراده
كردم كه بيايم ببصره تا آنكه ملاقات كنم حسن بصري را پس آمدم
شعبي را پس سوال كردم از شعبي پس گفتم يا باعمرو من اراده ميكنم
كه بيايم ببصره را گفت شعبي چه خواهي كرد به بصره گفتم كه اراده
دارم كه ملاقات كنم حسن بصري را پس وصف كن حسن بصري
را گفت شعبي آري ما وصف ميكنم حسن بصري را براي تو وقتيكه

داخل شوی بصره را پس داخل شو در مسجد بصره پس ببیند از نگاه
خود پس وقتیکه بینی در مسجد مردی را که نیست در مسجد مانند او
یا گفت اشعث که ندیده باشی مانند او و آن حسن بصریست
گفت اشعث پس آمدم مسجد بصره را پس نپرسیدم از حسن
کسی را تا که نشستم سوی حسن بصری از نعت و اوصاف که شعبی
ذکر کرده و قال محمد بن فضیل عن عاصم الاحول قلت للشعبی لک حاجة
قال نعم اذا اتیت البصرة فاقرا الحسن منی السلام قلت ما اعرفه
قال اذا دخلت البصرة فانظر الی اجمل رجل تراه فی عینک فا
هیبة فی عینک صدرک فاقراه منی السلام قال فما عدا ان
دخل المسجد فرای الحسن والناس حوله جلوس فاتاه فسلم علیه
و گفت محمد بن فضیل از عاصم که گفتم شعبی را برای تو حاجت
هست به بصره گفت شعبی آری وقتیکه بیائی بصره را پس بگو حسن
بصری را از ما سلام گفتم شعبی را که نمی‌شناسم حسن بصری را
گفت بیه

گفت شعبی وقتیکه داخل شوی بصره را پس ببین طرف مردی
که در چشم تو جمال او زیاده باشد از همه و در دل و سینه تو صاحب
هیبت و شکوه بود پس بگو او را از ما سلام گفت محمد بن فضیل پس
صبح کرد عاصم که داخل شد مسجد بصره را پس دید حسن را در
حالتی که مردم گرد او نشسته بودند پس آمد عاصم حسن را و سلام
کرد بر وی قال موسی بن اسمعیل عن عاصم بن یسار الرقاشی اخبرتنی
امة الحکم قالت کان الحسن یجی الی خطان بن عبد الله الرقاشی
فما رایت شابا قط کان احسن وجها منه و گفت موسی بن
اسمعیل از عاصم که خبر داد مرا کنیز حکم که گفت بود حسن بصری
که می آمد بسوی خطان بن عبد الله الرقاشی پس ندیدم جوانی
را که باشد بهتر در روی از وی و رقاشی بفتح را و قاف و شین
معجمه منسوب بسوی رقاش بنت ضبیعه بن قیس و بعضی بنت
قیس گفته و این ام ولد شیبان بن ذهل بوده و قال قریش

بن حبان العجلی عن عمرو بن دینار سمعت قتادة یقول ما جمعت
علم الحسن الی علم احد من العلماء الا وجدت له فضلا علیه غیر انه
کان اذا اشکل علیه شیء کتب فیه الی سعید بن المسیب
یساله و گفت قریش از عمرو که شنیدم قتاده را که میگفت
قتاده که جمع نکردم و سنجیدم علم حسن بصری را بسوی علم یکی از علما
مگر که یافتم برای علم حسن بصری زیادتی بر علم دیگر مگر اینکه
حسن بصری وقتیکه مشکل میشد بر وی چیزی مینوشت در ان امر
مشکل طرف سعید بن مسیب که سوال میکرد از و وقال ابو عوانة
عن قتاده ما جالست فقیها قط الا فضل الحسن علیه و گفت
ابو عوانه از قتاده میگفت قتاده که نه نشستم فقیهی را هرگز
مگر که تفضیل دادم آن فقیه حسن بصری را بر خود وقال عبد الله
بن عمر القواریری عن حاتم بن وردان کنا عند ایوب فساله
رجل عن حدیث من حدیث الحسن فی کذا و کذا ثم ضحک فغضب
ایوب غضبا

ایوب مغضبا ما رایت غضبا مثله قال ثم ضحکت قال لا شیء
یا ابا بکر قال مم ضحکت لخیر ثم قال ایوب انه والله ما رات عیناک
رجلا قط کان افقه من الحسن و گفت عبد الله ابن حاتم گفت
حاتم که بودیم مانند ایوب پس سوال کرد ایوب را شخصی از
حدیث حسن بصری که در چنین و چنان بود پس خنده کرد
الشخص سایل که روایة حسن بصری را ضعیف میدانست
پس غصه کرد ایوب غصه سخت که ندیدم مثل آن غصه گفت
ایوب از چه چیز خنده کردی گفت الشخص نیست چیز یا ابا بکر
گفت ایوب نه خندیدی از خیر پس گفت ایوب تحقیق
حال اینست که قسم خدا ندید چشمهار تو کسی را هرگز که در
فقاهت زیاده باشد از حسن بصری و قال عبد الرحمن بن
المبارک عن حماد بن زید سمعت ایوب یقول کان الرجل
یجلس الی الحسن ثلث حجج ما یساله عن مسالة هیبة له و گفت

عبد الرحمن بن المبارک از حماد بن زید که گفت حماد شنیدم
ایوب را که میگفت که بودم در نشسته ماند سر حسن بصری
سه سال سوال نمیکرد آن مرد از مسئله از حسن بصری بسبب هیبت
که در دل آن مرد از حسن بصری بود وقال غالب القطان عن
بکر بن عبد الله المزنی من سره ان ینظر الی اعلم عالم ادرکناه
فی زمانه فلینظر الی الحسن فما ادرکنا الذی هو اعلم منه لم نره وگفت
غالب القطان از بکر بن عبد الله که گفت بکر کسی که خوش کند
او را اینکه نظر کند سوی داناتر مردم عالم که ما آن مردم را یافته
در زمان خود پس باید که ببیند حسن بصری را پس نیافتیم کسی را
که او داناتر باشد از حسن بصری وقال یحیی بن ایوب المقابری
عن معاذ بن معاذ قلت للاشعث قد لقیت عطاء و عندک
مسائل افلا سالته قال ما لقیت احدا یعنی بعد الحسن الا صغر فی
عینی وگفت یحیی بن ایوب از معاذ که گفت معاذ گفتم

اشعث را

شیخ الشهرزوری ثم المدنی کان الله له عنه فی کل حاله آمین شیخ صفی
الدین رح تلقین ذکر و به خلوت کبیر که شمار نمی توانند کرد الله تعالی
از ایشان طلب کنند برکات شیخ صفی الدین رح و برکات شیخ
ابراهیم مدنی رح است هذا احد طرق شیخنا نفعنا الله به فی الدارین
این مذکور یک طریق است از طریقها شیخ ما که شیخ صفی الدین رح
باشد او روایت علی الانفراد و تبعا للحدیث تبرکا وارد کرده ام آن یک
طریق را تنها جهة تبعیة حدیث جهة تبرک و هذا اخرجه الحافظ
ابو الفتوح الطاوسی نحوها فی ریحان القلوب و این تلقین ذکر را
ذکر کرده ابو الفتوح طاوسی که در رساله ریحان القلوب است
ثم الرابع ان الحسن البصری سمع من علی ابن ابی طالب رضی الله
تعالی عنه فان الحفاظ مختلفون فی ذلک فانکره جماعة منهم و اثبته
جماعة پس گفت شیخ ابراهیم که چهارم این است که حسن بصری
شنیده حدیث از علی رض و اورده برای که حفاظ اختلاف کرده اند

در سماع مذکور پس انکار کرده آنرا جماعة از اهل حدیث و تابعه کرده آنرا

یک جماعه و قول مثبتین راجح ست بر قول نافین منکرین چنانچه

سیوطی و غیره آنرا تصحیح کرده اند قال الحافظ السیوطی فی اتحاف

الفرقه وهو ای الاثبات هو الراجح عندی بوجوه گفت حافظ

سیوطی در رساله اتحاف الفرقه که اثبات سماع حسن بصری

از علی رض راجح ست نزد من بچندین وجوه و قد رجحه ایضا ضیاء

المقدسی فی المختارة و تحقیق ترجیح کرد اثبات سماع را ضیاء

مقدسی یعنی در کتابی که مسمی به مختاره ست فانه قال قال الحسن

بن ابی الحسن البصری عن علی رض بن ابی طالب رضی الله تعالی

پس تحقیق ضیاء مقدسی گفت که گفت حسن ابن ابی حسن بصری

از علی ابن ابی طالب رض یعنی روایة حدیث و سماع حدیث او از

علی رض وارد و قیل لم یسمع منه و گفته شد که سماع نکرده حسن بصری

از علی رض و تنبه علی هذه العبارة الحافظ ابن حجر فی اطراف المختارة

و تنبه

سند خبر دار باشد بر این عبارة یعنی بر عدم سماع ابن حجر در اطراف
مختاره ولکنه بعد رجح سماعه وصححه ولکن بعد از گفتن روایة
عدم سماع ترجیح داده ابن حجر سماع حسن بصری را و تصحیح کرده سماع
را لما ساق الوجوه المرجحة لسماعه پس روان کرد کلام در بیان طرق
که ترجیح دهنده اند برای سماع حسن فمن شاء فلیراجعها فی فتاوی
السیوطی وفی السمط المجید لشیخنا نفعنا الله به پس کسی که بخواهد
باید که رجوع کند آن طرق را در فتاوی سیوطی و در کتاب سمط المجید
که تصنیف شیخ ما است نفع دهد الله تعالی ما را باو فانه ساقها
ای اتحاف الفرق بتمامها وزاد علیها ما یناسب المقام پس تحقیق
آن شیخ ما آورده اتحاف الفرق که تصنیف سیوطی بتمام آن در
کتاب و زیاده کرده بر آنچه مناسب مقام بود و اذا صح السماع
واللقاء وقد وصل سند تلقین الذکر من طریق الحسن بصری بجماعة
من الصوفیة وقتیکه صحیح شده سماع حسن بصری و ملاقات او در

حالی که وصل کردند سند تلقین ذکر از حسن بصری چنانچه گذشت
گروهها از صوفیه و منهم الحفاظ و آن صوفیه حفاظ حدیث اند و
حافظ مرتبه عالیه است در علم حدیث کالحافظ ابی الفتح تقی عد
الطاوسی وصله من طریق شیخه زین الدین الخوافی مانند حافظ ابی
ابی الفتح که وصل کرده سند تلقین ذکر از طریق شیخ خود که زین الدین
خوافی است والمثبت مقدم علی النافی درحالیکه در اصول
ثابت شده که روایة مثبت مقدم بر روایة نافی است کمان
وصل سند تلقین الذکر اکبر اصح جواب او است یعنی چون اثبات
سماع نزد محدثین راجح شد با وجود موافقه صوفیه عالیه که درو
محدثین حفاظ اند و موافق قواعد اصول است پس سند تلقین ذکر
بزرگ صحیح تر باشد هذا الجواب بلسان فن الحدیث و اهله و این گفتگو
مذکور بطور اصطلاح و زبان اهل فن حدیث است و اما اکابر اهل
الطریق فهم علی بینة من ربهم فی النفی و الاثبات فانهم اثبتوا شیئا

وجزموا

[illegible] خبر صوابه فهو موافق للواقع واما بزرگان اهل کشف پس اعتماد
ایشان بر دلیلیست که از خدا بر ایشان القا می‌شود پس
وقایعی که ثابت کنند خبر وجزم کنند پس آن خبر موافق واقع
ونفس الامر است شیخ اکبر در باب یکصد وهشتاد وهشت
از فتوحات نوشته که بس حدیث مرویه از ثقات نزدیک
ما هستند صحیح در نفس الامر نیستند وبسا احادیث ضعیفه جهة
ضعف طریق یا بودن وضاع ومدلس در نفس الامر صحیح اند
پس این طایفه ادراک میکنند صحة او را وبر بصیرة اند از حق
تعالی بدانکه محدثین که حکم میکنند بر حدیث که صحیح نیست یا
موضوع است مراد ایشان این نیست که در نفس الامر صحیح نیست
یا موضوع است بلکه مراد ایشان آنست که بحسب روایة وسند
صحیح نیست پس میتواند نزدیک محدثین که آن حدیث صحیح
باشد در نفس الامر اگرچه ایشان را علم بصحة آن نباشد واین

طایفه عالیه را علم بآن باشد و معنی قول ایشان و مراد ایشان
که ذکر کردم مصرح است در کتب اصول انتهی تمام شد کلام شیخ
ابراهیم فان قیل ان تمسک بالاستصحاب و ظاهر الحال فهو
فی حکم النافی وان کان مثبتا و من اثبت زیادة فی العلم
کان مثبتا وان کان نافیا کما ثبت فی الاصول پس اگر گفته
شود که بتحقیق کسی تمسک میکند به استصحاب و ظاهر حال
پس آن شخص در حکم نافیست اگرچه در ظاهر مثبت باشد و معنی
استصحاب اینست که آنچه در زمان حال باشد ماضی را بر آن قیاس
نماید مثل آب آسیا که در حال منقطع نباشد گوید که
در زمان ماضی نیز منقطع نبود و کسی که ثابت کند زیادة علم
مثبت باشد اگرچه در ظاهر نافی بود مثلا گوید که این آب نجس
نیست زیرا که از دریا آورده‌ام و تا حال ناظر او هستم چنانچه
ثابت است این قاعده است در اصول فقه و من ثبت [illegible]

بالمعاد

نفى بالمعاصرة فهو في حكم النافي پس كسى كه ثابت نكند اتصال احاديث
حسن بصرى جهت معاصر بودن او با علي رضه پس اين شخص در حكم
نافي نيست گويا كه ميگويد كه علم باتصال ندارم پوشيده نماند كه اثبات
اتصال از جواب حسن بشاگرد خود كه يونس باشد و از حديث
ملقين ذكر اثبات بوجود معاصرة نيست پس اين اعتراض بر كسى
نيست كه اثبات اتصال به مجرد معاصرة نمايد و من نفى الاتصال
بوجود المعاصرة فيكون منعه زيادة علم وفي حكم المثبت و كسى كه
نفى اتصال حديث حسن بصرى ميكند با وجود هم عصر بودن حسن
با علي رضه پس باشد آن شخص در نفس الامر زيادة علم و در حكم
مثبت باشد گويا كه جميع اوقات را استقرار كرده و حاضر بوده
و عدم اتصال دريافته قلت ان كان النافي ينفي الاتصال
بوجود المعاصرة والاجتماع في المدينة الشريفة ستة اشهر ابعد شهر
بل في المسجد الشريف وجواب الحسن في سوال تلميذه يونس

بن عبید بانکه لم ندرک زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم

ونقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ وهو رجوع از شیخ ابن

الحجر من قوله السابق بعدم السماع الی ترجیح السماع وتصحیحه واز قول

ابی زرعه ببیعة الحسن بعلی بن ابیطالب رضه فی سن اربعة

عشر وقول علی بن المدینی برویة الحسن علیا بالمدینة الشریفة

زادها الله شرفا وتعظیما بالدلیل فاظهاره لازم جز از انکار نی اظهاره

ست میگوییم در جواب اگر هست نافی که نفی اتصال میکند باوجود

دلایل مذکوره بر اتصال پس اظهار زیاده علم بر نافی لازم است

ومجرد احتمال زیاده علم کافی نیست واز دلایل مذکوره یکی وجود

معاصرة دویم اجتماع ع حسن با علی رضه در هر گاه در مدینه بلکه در

هر روز در مسجد شریف پنج مرتبه سیوم جواب حسن به شاگرد خود

که یونس باشد چنانکه گذشت چهارم رجوع ابن حجر از قول عدم

سماع بسوی ترجیح وتصحیح سماع پنجم قول ابی زرعه به بیعه کردن حسن

با علی در ...

با علی رضا در چهارده سالگی ششم قول علی بن مدینی بدیدن حسن
بصری علی رضی را در مدینه وان نفی الاتصال بوجود المعاصرة
باحتمال العدم وادعی زیادة العلم بعدم الاصابة قول یونس بن
عبید والضیاء المقدسی ورجوع ابن حجر عن قوله القدیم وغیرهم
من المحدثین رحمهم الله تعالی فی السماع فالمثبت اولی کما یفهم
من عبارة التوضیح ان احتمل النفی ان یعرف بدلیل وان یعرف
بناء علی العدم الاصلی ینظر فی ذلک فان تبین بالدلیل یکون
کالاثبات وان تبین انه بناء علی العدم الاصلی فالاثبات اولی
واگر نفی میکنند نافی اتصال بوجود معاصرة جهة احتمال عدم ملاقات
معاصر تم با احتمال عدم بود که جایز است عقلا و دعوی میکنند درین
نفی زیادة علم را با اعتقاد آنکه قول یونس جواب نیست و همچنین
قول ضیاء مقدسی و رجوع ابن حجر و قول دیگران از محدثین در
سماع درست نه بل از قول ابن نافی قول مثبت اولی است

چنانکه فهمیده میشود از عبارة توضیح که نوشته اگر احتمال وارد دارد
نفی که معلوم شده از دلیل و احتمال دارد که بنا بر نفی بر عدم اصلی
است که اصل در اشیاء عدم است و وجود حادث پس نظر باید
کرد در این نفی که بناء آن بر کدام چیز است بر دلیل است یا بر
عدم اصلی پس اگر ظاهر شود که نفی از دلیل است باشد نفی مانند
اثبات و اگر ظاهر شود که بنا بر نفی بر عدم اصلی است پس اثبات
اولی است و از این معلوم میشود که نفی راجح بر اثبات در هیچ
وقت نیست بلکه یا مساوی است یا مرجوح قال النووی فی شرح
خطبة صحیح المسلم و لا یقال الجرح مقدم علی التعدیل لان ذلک
فیما اذا کان الجرح ثابتا مفسر السبب و الا فلا یقبل الجرح
اذا لم یکن کذلک و گفته نووی در شرح خطبه صحیح مسلم و
گفته نمیشود که جرح مقدم است بر تعدیل زیرا که این تقدیم
جرح وقتی است که باشد جرح ثابت مفسر باشد [illegible]

و اگر مفسر

و اگر عفو نیابد پس قبول کرده نشود جرح وقال الکرمانی فی غفره

الباری فی شرحه للبخاری فی باب قول عز وجل واتخذوا من مقام

ابراهیم مصلی عند تطبیق الحدیثین الذین دل احدهما علی الصلوة

فی الکعبة والآخر علی النفی عن الصلوة فیها و گفت کرمانی در

شرح صحیح بخاری در باب قول خدا واتخذوا من مقام الآیة

یعنی نماز در مقام ابراهیم که جای معین است بخوانید نزدیک

تطبیق میان دو حدیث که یکی دلالت میکند بر نماز گذاردن

پیغمبر خدا علیه السلام در کعبه و حدیث دویم بر نه گذاردن آن

حضرت نماز را در کعبه واجمع اهل الحدیث علی الاخذ بروایة

بلال لانه مثبت فمعه زیادة علم فوجب ترجیحه و این مقوله

قالی است یعنی اتفاق کردند اهل حدیث بر اخذ کردن بروایة

بلال زیرا که بلال مثبت است پس با بلال زیادة علم است

پس واجب است ترجیح روایة بلال اما النفی کالساقط فتنبه

ثمن نقی

انهم لما دخلوا الكعبة اغلقوا الباب واشتغلوا بالدعاء فرأى
اسامة النبي صلى الله عليه وسلم يدعو فاشتغل هو ايضا
بالدعاء في ناحية من نواحي البيت والرسول صلى الله عليه
وسلم في ناحية اخرى وبلال قريب منه ثم صلى النبي صلى الله
عليه وسلم فراه بلال لقربه ولم يرا اسامة لبعده ومع خفة
الصلوة واغلاق البيت واشتغاله بالدعاء وجاز له النفي
عملا بظنه واما نفی كردن كسی كه نفی كرده گذاردن آنحضرت عليه
السلام نماز را در كعبه مثل اسامه پس سبب نفی اين است
كه پيغمبر خدا عليه السلام و بلال و اسامه هر گاه كه داخل شدند
كعبه را بند كردند دروازه كعبه تا ازدحام نشود و مشغول شدند بدعا
پس ديد اسامه پيغمبر خدا را عليه السلام كه دعا ميكنند پس مشغول
شد اسامه نيز بدعا در جانبی از جوانب كعبه و پيغمبر خدا عليه
السلام در جانب ديگر بودند و بلال قريب از پيغمبر خدا عليه
السلام ب

ه السلام پس بعد دعا پیغمبر خدا علیه السلام نماز گذاردند پس دید
بطلان این نماز را بجهت آنکه نزدیک بود و نه بیابان حاجت بسبب آنکه
بعید بود از پیغمبر علیه السلام با وجودی که یک گذاردن نماز را در دا
خانه کعبه دیده کرده بودند و مشغول بوده اسامه بدعا و رفت
برای آب تا به نفس گذارده حین نمازی جهت عمل کردن بظن خود انتهی تلخص
شد سخن کرمانی فعلم من قول المحدث الصادق رحمه الله تعالی
ولکنه بعد صحح سماعه ان من انکر السماع واستند الی خاتم المحدثین
شهاب ابن الحجر العسقلانی قدس الله سره ما التفت الی
الاستیعاب لکلامه اجل الله رتبته فی العلیین وقنع علی القول
الاول کما یعتقد حسن الظن ولکنه بعد الحق نیست معلوم شد از قول
محدث یعنی شیخ ابراهیم کردی و آن قول ولکنه بعد صحح سماعه است
که سابق مذکور شد اینکه کسی که انکار کرد سماع حسن بصری را از علی رض
علیه السلام کرد این انکار را به ابن حجر عسقلانی التفات نکرده

آن منکر بود تمام کلام ابن حجر و قناعت و اکتفا کرد بر قول اول ابن
حجر چنانکه مستفاد میشود و این از لفظ ابراهیم کردی و لکنه بعد الحن
باشد و الشیخ ابراهیم الکردی روح الله روحه ثقة مأمون حاشاه
بری من ان یقول الکلام بغیر تحقیق و شیخ ابراهیم کردی
ثقه است و امین است و مستند اهل حدیث است و پاک
است که بگوید سخن بدون تحقیق و علم من قوله و هذا الحسبان
فن الحدیث و اهله بما ذکر من اللقاء و السماع و تلقین الذکر
رافعی بصوته و اطلاق لفظ الحدیث علیه تراکیده مع قول
الحافظ و اخرجه الحافظ ابو الفتوح الطاوسی بحسب ان فن الحدیث
الا ما قیل ان الصوفیة یقول بتلقین الحسن عن علی و عند التفتیش
لا اصل له لا اصل له عند الشیخ المحدث المتقن الضابط و شیوخ
الذین اسند الحدیث بهم الشیخ ابراهیم الکردی روح الله روحه
معلوم شد از قول شیخ ابراهیم کردی که و هذا الحسبان الخ
باشد و ...

باشد و معنی آن قول این است که چنانکه ذکر شد از لقاء حسن بصری
و سماع او از علی و تلقین کردن علی رضه ذکر خدا را به حسن بصری
در حالتی که بلند کنند آواز خود بود ندارد اطلاق لفظ حدیث بر روایت
تلقین ذکر و تاکید کردن قول ابو الفتوح طاوسی این هم موافق
اصطلاح اهل حدیث است پس ازین معلوم شد که آنچه گفته
شده که صوفیه میگویند به تلقین یافتن حسن از علی رضه و نزدیک
تفتیش اصل نیست این قول صوفیه را اصل ندارد و ضعیف
است نزدیک شیخ ابراهیم کردی و نزدیک شیخ او بدانکه ذکر بالجهر
بمعنی یاد کردن بزبان است در لغت و آن منقسم به جهر و خفی و حد
جهر آنست که غیر بشنود و حد خفی آنست که ذاکر خود بشنود چنانکه
در کتب فقه در بیان قراءة جهریه و خفیه مبین است و کسی که ذکر
جهر را انکار میکند گویا که انکار میکند خواندن قرآن را به جهر و آن
بدیهی البطلان است از آنکه لطف در جهر بی فایده است و شایع

رحمهم الله تکرار لا اله الا الله به نیت تزوه میکنند که این ایهٔ کریمه
از قرآن است در رکوع دویم از سوره صافات واقع است و در
رکوع دویم از سوره محمد نیز و یاد کردن بدل بی حرکت زبان که آنرا
در لغت به ذکر بالضم تعبیر میکنند نیز از اشغال معموله مشایخ است و
در ذکر لسانی توجه قلبی شرط است و بدون او مفید نیست و عادت
است نه عبادت و بزرگان فرموده اند که هر چند عادت است
لکن سراسر سعادت است و طرق ذکر لسانی و قلبی بسیار است
آنچه مناسب مزاج ذاکر باشد از شیخ کامل و مکمل اخذ نماید و همان
کفایت میکند و بعض طرق به بعض افرح بسیار ضرر میکند
به جهال و تقلید آنرا اختیار کردن خود را در هلاکت انداختن
است از آن اجتناب واجب است الباب الثالث فی
الاحادیث والقضایا باب کلیم در بیان احادیث که حسن بصری
از علی رضه روایت کرده و بیان متصل بودن آن احادیث [illegible]

الامام احمد

الامام احمد ابن حنبل رض فی مسنده حدثنا عبد الله قال حدثنی
ابی قال ثنا هشیم قال انا یونس عن الحسن عن علی قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول رفع القلم عن ثلثة عن الصغیر حتی یبلغ و
عن النایم حتی یستیقظ و عن المصاب حتی یکشف عنه گفت امام
احمد در مسند خود حدیثی که روایت کرد آنرا ابو بکر قطیعی و گفت ابو بکر
که حدیث کرد مایان را عبد الله پسر امام احمد گفت عبد الله که حدیث
کرد مرا پدر من که امام احمد باشد گفت امام احمد که حدیث کرد مایان را
هشیم که خبر داد مایان را یونس از حسن بصری از علی رض گفت علی شنیدم
از رسول خدا علیه السلام که میگفت که مرفوع شد قلم از سه کس
از صغیر تا که بالغ شود و از خفته تا که بیدار شود و از مصیبت زده
تا که مصیبت دور شود از وی یعنی بر افعال این سه کس مواخذه الهی
نیست فهذا الحدیث متصل یعنی این حدیث متصل است نه
منقطع بود و اثبات آن سه وجه بیان فرمودند وجه رابع کم

گفت هشیم

که در اتصال حدیث آخر مذکور بست کفایت نیست زیرا که چون ثابت
شد که هر معنعن متصل است نزد امام احمد احتیاج نه به بیان وجه
دیگر نه بلکه در وجوه دیگر نیز ملاحظه وجه چهارم ضرور است لانه قال
ابن الاثیر فی اصول جامع الاصول قال احمد بن حنبل رضه اذا روینا
عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الحلال والحرام والسنن والاحکام
تشددنا فی الاسانید واذا روینا عنه فی فضائل الاعمال
وما لا یضع حکما ولا یرفعه تساهلنا فی الاسانید وجه اول است برای
اثبات اتصال یعنی حدیث مذکور متصل است زیرا که گفت ابن
اثیر در جامع الاصول که گفت امام احمد وقتی که روایت میکنیم از پیغمبر خدا
علیه السلام در بیان حلال و حرام و سنن و احکام سخت کردم
در اسانید یعنی احتیاط در اسانید آن کردم و وقتی که روایت
میکنم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در فضیلت عملها و در چیزی که نه
مثبت حکم و رافع حکم نیست مساهلت کردم و آسان گرفتم در اسناد
انتهی ما قال

انتهى تمام شد کلام ابن اثیر و النشد در فی الاسانید لیس عبارة
الا عن ان یکون اجال الاسناد ثقات مامونین معلوم احوالهم
و تشد در اسناد نیست مگر از اینکه راویان اسناد ثقه باشند
و مامون و محفوظ از غلط و نسیان و از حذف کردن راوی از
اسناد و احوال شان معلوم باشد و لا شک فی ان هذا الحدیث
من الاحکام العالیة و شک نیست که حدیث مذکور از احکام
عالیه است مثبت عدم مواخذه بر احوال سه کس و لما نقل قدوة
المحدثین فی عصره الشیخ ابراهیم الکردی عن شیخه صفی الدین
المشهور بالقشاشی عن ابن الجزری و غیرهما من ثقات المحدثین
و الحفاظ کما سبق ذکره آنفا وجه دویم است این خبر که
نقل کرد آنرا الشیخ ابراهیم کردی از شیخ خود که قشاشی باشد از ابن
جزری و از غیر ایشان از ثقات محدثین چنانکه گذشت اکنون که
شیخ ابراهیم از ثقات است سماع حسن بصری که و لان یونس بن عبید

الذی یونس تلمیذ الحسن صرح سماع الحسن من علی المرتضی کرم الله وجهه

بجواب الحسن عن سواله بانک قلت قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم ولم تدرک زمانه صلی الله علیه وسلم کما مر سابقا من المزی

وجه سیوم است یعنی حدیث مذکور متصل است جهة آنکه یونس شاگرد

حسن بصری تصریح کرده به سماع حسن از علی کرم الله وجهه زیراکه

حسن بصری جواب داده شاگرد را که سوال کرده بود که شما از

پیغمبر علیه السلام روایة میکنید وحال آنکه زمان پیغمبر علیه السلام

نیافتید چنانکه گذشت از مزی که حسن جواب داد که در آن صورة

روایة از علی است ووقتیکه روایة حسن از علی در صورة ذکر نکردن

علی باشد پس در وقت ذکر کردن علی بطریق اولی باشد حدیث

دویم قال الامام احمد بن حنبل رحمه في مسند علی حدثنا عبد الله

قال حدثنی ابی قال حدثنی بهز وحدثنا عفان قال حدثنا همام

عن قتاده عن الحسن عن علی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال رفع القلم

عن ثلثة

عن ثلثة عن النايم حتی یستیقظ وعن المعتوه او قال المجنون حتی
یعقل وعن الصبی حتی یشب گفت امام احمد قویه که روایه کرد
آنرا ابوبکر و گفت ابوبکر که روایه کرد ما را عبد الله پسر امام احمد
گفت عبد الله که حدیث کرد مرا ابو من که امام احمد باشد گفت
امام احمد که حدیث کرد مرا بهز و عفان گفت بهز و عفان که حدیث
کرد ما را همام از قتاده از حسن بصری از علی رض که پیغمبر علیه السلام
فرمود که مرفوع است قلم یعنی مواخذه نیست از سه کس از خفته
تا که بیدار شود و از کم عقل یا از مجنون شک راویست تا که کمال
عقل پیدا شود و از صغیر تا که جوان شود انتهی تمام شد کلام از
مسند امام احمد رض و هذا الحدیث متصل عند الامام احمد بن
حنبل لانه معنعن و کل معنعن متصل عنده و این حدیث مذکور
متصل است نزد امام احمد رض زیرا که در و بلفظ عن روایه شده
و در روایه بلفظ عن متصل است نزد امام احمد لانه قال الحافظ

جلال الدین سیوطی رحمه الله تعالی فی تدریب الراوی فی
شرح تقریب النواوی قال وما حکاه ابن الصلاح قیل عن احمد
بن حنبل من ان عن وان لیستا سواء فمنزل ایضا علی هذه القاعدة
زیرا که گفت جلال الدین سیوطی در کتاب تدریب که شرح تقریب
است چیزیکه حکایت کرد آنرا ابن صلاح که گفته شده از احمد
بن حنبل که لفظ عن وان بتشدید برابر نیند در مرتبه مبنی بر
همین قاعده است که حدیث معنعن متصل است فان الخطیب
رواه فی الکفایه بسنده الی ابی داود قال سمعت احمد قیل له
ان رجلا قال عن عروة ان عائشة قالت یا رسول الله وعن
عروة عن عائشة سواء پس تحقیق خطیب روایة کرده عدم
مساواة عن وان بسند خود بسوی ابی داود که گفت ابی داود که
شنیدم احمد را که گفته شد برای او که شخصی گفت از عروه که
تحقیق عائشه گفت ای پیغمبر خدا علیه السلام و شخصی گفت

از عروه از

از عروه از عائشه ایں ابن هر دو لفظ برابر اند و یک معنی دارند یا نه

قال کیف هذا سواء لیس هذا بسواء گفت احمد چه طور این هر دو

لفظ برابر باشد نیست این هر دو لفظ برابر فانما فرق احمد بین اللفظین

لان عروة فی اللفظ الاول لم یسند ذلک الی عائشة ولا ادرک القصة

فکانت مرسلة واما لفظ الثانی فاسند ذلک بالعنعنة فکانت متصلة

پس جز این نیست که فرق کرد امام احمد در لفظ عن و ان از جهة آنکه

عروه در روایة باان اسناد نکرده قول را بسوی عائشه رض و نیافته

قصه را پس باشد این قصه مرسل و احتمال دارد که میان عائشه

و عروه راوی دیگر باشد و اما روایة عروه بلفظ عن پس اسناد

کرد عروه در ان قول بسوی عائشه رض پس باشد این روایة متصل

که میان عروه و عائشه رض راوی دیگر نیست انتهی تمام شد کلام

سیوطی و قال النووی فی التقریب قال احمد بن حنبل رض و جماعة

لا یلحق ان [illegible] بعن بل یکون منقطعا حتی تبین له السماع

گفت نواوی در تقریب گفت امام احمد حنبل رض و گروهی از
محدثین که لاحق نمی شود لفظ ان بلفظ عن بلکه اگر باشد روایة بان
منقطع تا که ظاهر شود برای راوی سماع ان حدیث از مدخول ان
پس آن وقت آن را بر اتصال حمل کنند وقال النواوی فی شرح
صحیح مسلم فی باب صحة الاحتجاج بالحدیث المعنعن فالجمهور علی ان
لفظة ان کعن فیحمل علی الاتصال وان کانت عن للاتصال گفت
نواوی در شرح صحیح مسلم در باب صحة حجة گرفتن بحدیث که ورد
روایة بلفظ عن باشد مذهب جمهور آنست که لفظ ان مانند
عن است پس حمل کرده شود عن را بر اتصال اگرچه عن برای
اتصال باتفاق نیست وقال الامام احمد بن حنبل ویعقوب بن
شیبه وابوبکر البرذنجی لا یحمل ان علی الاتصال وان کانت عن للاتصال
والصحیح الاول وگفت امام احمد ویعقوب وابوبکر حمل کرده نشود
روایة بان بر اتصال اگرچه عن برای اتصال است و صحیح مذهب

اول است

افال است که انه مختلف فیه است و جمهور آنرا بر اتصال حمل
میکنند و قال النواوی فی التقریب ذهب بعض اهل العلم الی انه لا یحتج
بالمعنعن مطلقا لاحتمال الانقطاع وهذا المذهب مردود بالاجماع
و گفت نواوی نیز که رفته بعض علما بسوی این که حجه گرفته نمی
شود بحدیث که در رو روایته بعن می باشد مطلق در همه اوقات
برای احتمال انقطاع و این مذهب مردود است باجماع اهل علم پوشیده نماند
که رد راجع سوی اطلاق عدم احتجاج است و احتمال انقطاع
در عنعنه بلاشک است و لهذا غیر معاصر اگر روایته بعن کند درست
است و حدیث منقطع باشد لکن قول به عدم احتجاج بحدیث منقطع
مطلقا نیز باطل است و عنعنه از معاصر محمول بر اتصال است باتفاق
چنانکه از کلام نواوی معلوم شد و احتمال انقطاع در وی غیر معتبر
نزد علما وقتی که از راوی ثابت شود که روایته ما بلا واسطه است
چنانکه از حسن بصری ثابت شد پس آن زمان احتمال انقطاع

نیست وقال ایضا فی مقدمة شرحه لمسلم ان مسلما رحمه الله تعالی
بل نقل الاجماع فی اول صحیحه ان الاسناد المعنعن له حکم الموصول
بسمعته بمجرد کون المعنعن والمعنعن عنه فی عصر واحد وان لم
یثبت اجتماعهما وگفت نووی نیز در مقدمه شرح صحیح مسلم که
مذهب مسلم بلکه مسلم اجماع نقل کرده در اول صحیح خود که تحقیق
اسناد که در وی روایة بعن باشد حکم موصول دارد مثل سمعت و حدثت
بودن روایة سمعته عن انهم هم عصر خود اگرچه ثابت نشود اجتماع
هر دو معاصر فان قیل علم من قول قتادة والله حدثنا الحسن عن
بدری مشافهة وما حدثنا سعید بن المسیب عن بدری مشافهة
وما حدثنا سعید بن المسیب عن بدری مشافهة الا عن سعد بن
مالک ان الحسن وسعید بن المسیب لم یلقیا ولم یسمعا من علی
بن ابی طالب کرم الله وجهه لان علیا رضی الله عنه بدری وما
حدث الحسن عن بدری ولا سعید بن المسیب عن احد من البدریین

لقتادة غیر

لقتاده عن سعد بن مالک فالحدیث الذی روی الحسن البصری
وسعید بن المسیب عن علی کرم الله وجهه عن بدری آخر مرسل لا
متصل پس اگر گفته شود که معلوم شد از قول قتاده که حسن
بصری از صحابه بدری روایة نکرده و سعید بن مسیب از یک بدری
که سعد بن مالک باشد روایة کرده لا از بدری دیگر نکرده زیرا که
قتاده گفته که قسم خدا که حدیث نکرد ما را حسن بصری از صحابی
که بدری باشد و حدیث نکرده سعید بن مسیب از صحابه بدریه
مگر از سعد بن مالک که بدری بود پس روایة حسن بصری از
بدری در روایة سعید بن مسیب از بدری غیر سعد بن مالک
بواسطه باشد نه بلا واسطه و شک نیست که علی رضه بدری بودند
پس روایة حسن و سعید از علی رضه مرسل است و بواسطه است
و حسن و سعید را ملاقات و سماع از علی رضه نیست پس روایة
حسن از علی رضه که بلفظ عن است محمول بر اتصال نباشد.

يجيب بوجوه الاول انه لا يفهم من عدم تحديث الحسن عن

البدري لقتادة عدم رواية الحسن البصري عنه [illegible] اصلا و

عدم مشافهة الحسن بدريا جواب داده شده از اعتراض

مذکور بچند وجوه اول جواب آنکه مفهوم نمیشود یعنی لازم نمی آید

از حدیث نکردن حسن بصری قتاده را از صحابهٔ بدری اینکه

حسن بصری روایة از بدری مشافهة نکرده زیراکه جائز است

که قتاده را روایة از علی رضه بلفظ عن یا بلفظ دیگر از طرق ادا کرده

و روایة منحصر در تحدیث نیست بلکه صیغها او بسیار اند و چون لقاء

حسن بصری با علی و سماع او ثابت شده بدلائل مذکور پس عنعنه

او محمول بر اتصال باشد و حاصل جواب منع لزوم عدم روایة

حسن از بدری از قول قتاده چنانکه کلام تنزل بر آن دلالة میکنند

پس مفهوم مقابل منطوق نیست و لا یفهم بمعنی لا یلزم و انما یلزم

هذا لو قال قتادة قال الحسن ما حدثنا بدري و ما قال بل قال ما حدثنا

الحسن بدري

الحسن جز این نیست که لازم می آید عدم روایة حسن از قول قتادة

مذکور اگر منکیفیت قتاده که گفته است حسن بصری که حدیث نکرده

ما را بدری و نگفته قتاده اینچنین بلکه گفته که حدیث نکرده ما را الحسن

از بدری یعنی ما حدثنا اگر قول حسن می بود لازم می آمد که حسن را

روایة از بدری نباشد و چنین نیست بلکه ما حدثنا قول قتاده است

او قال قتادة کل حدیث اخذ الحسن من الاصحاب والتابعین متصلا کان

او مرسلا سوا ان اخذ الحدیث الواحد من اصحابی واحد او اخذ الحدیث

الواحد من اصحاب کثیرة یعنی ابی هریرة وسمرة بن جندب و اسامة

بن زید و معقل بن یسار وغیرو احد حدثنی تمامه بجمیع روایة

یا لازم از قول قتادة مذکور عدم روایة حسن از بدری آنوقت

می شود که با قول مذکور گفته باشد قتاده هر حدیثی که حسن از اصحاب

و تابعین اخذ کرده خواه آن حدیث متصل باشد خواه مرسل و

خواه یک حدیث را از یک صحابی اخذ کرده خواه از اصحاب

متعدده همه آن احادیث حدیث کرده و از جمیع روایان وجه لزوم
بر تقدیر بودن قول ظاهر است وان تنزلنا وسلمنا ما اردتم من قول
قتادة قیاسا وهو عدم روایة الحسن وسعید ابن المسیب عن
بدري لقتادة واگر تنزل کنیم از منع سابق و تسلیم کنیم مقدمه
ممنوعه وچیزیکه اراده کرده اید شما از قول قتاده از روی قیاس
و دلیل عقل که بیاید وان مراد شما عدم روایة حسن و سعید از
بدری بر قتاده است لانه لقتادة صحبة لاریب فیه وانکان
الروایة للحسن عن علی رضه و بدری آخر ولسعید بن المسیب سوا
سعد بن مالک عن بدری فیقول ان لقتادة وماقال دلیل اراده
بیان قیاس است یعنی اراده مذکور شما جهة آنست که قتادة
صحبة با حسن بصری دارد بلاشک پس اگر حسن را روایة از
بدری بود و سعید را روایة از بدری غیر سعد می بود پس
گفت حسن و سعید برای قتاده و بیان میکرد نزد او ولازم منتفی
است زیراکه

ست زیرا که حسن و سعید ان روایة را بیان نکردند پس ملزوم
که وجود روایة باشد نیز منتفی ست فعلم بالقیاس انهما ما رایا وما
لقیا بدریا پس معلوم شد بقیاس مذکور که حسن و سعید ندیدند
و ملاقات نکردند بدری را و این علم مبنی برین ست که رویة
و ملاقات مستلزم روایة باشد زیرا که حسن و سعید حریص بودند
بر اخذ حدیث و ملاقات نکردند مگر برای اخذ حدیث والا
قیاس مذکور بر تقدیر صحة دلالة بر عدم روایة میکند نه بر عدم رویة
و ملاقات فیکون روایة الحسن عن علی مرسلا لا متصلا پس باشد
روایة حسن از علی رض مرسل بواسطه نه متصل بلا واسطه فیقال
لا یلزم من عدم روایة الحسن عن علی رض لقتادة ان لا یکون للحسن
روایة متصلة اصلا عن علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه پس گفته
شود در جواب که لازم نمی آید از روایة نکردن حسن بصری
از علی رض برای قتاده اینکه نباشد حسن را روایة متصله برای

هیچ کس از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه پوشیده نماند که در تقدیر
مذکور روایة حسن از علی رضی الله عنه بلفظ متصل نباشد جهة قول قتاده
پس حدیث مذکور متصل نباشد و عنعنه غیر قتاده متصل باشد
لان یونس بن عبید الذی قال ابو زرعة في شانه یونس بن
عبید احب الی من قتاده لکن یونس من اصحاب الحسن و قتاده
لیس من اقران یونس روی الحدیث عن الحسن عن علي مرفوعا زیراکه
یونس روایة کرده حدیث از حسن بصری از علی رض مرفوعا و ابو زرعه
در شان یونس گفته که او نزد من دوستر از قتاده است زیراکه یونس
از اصحاب و یاران حسن است قتاده اگر بر یونس نیست و قال سالت
الحسن انک قلت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم وما ادرکت
زمان الرسول فاجاب الحسن انی احدث الحدیث عن علي رض
وما ترکت اسم علی في الاسناد الا لملاحظة زمان الحجاج و گفت
یونس که سوال کردم حسن بصری را که بتحقیق تو میگوئی از رسول الله

علیه السلام

علیه السلام از علی رضی قال الشیخ المحدث المنصور برحمه الله الغنی
جمال الدین المحدث روح الله روحه و فتح لنا فتوحه گفت شیخ جمال
الدین محدث تازه کند الله تعالی روح او را و گشاده کند برای ما
فتوح او را حاصل آنست که کلام محدث در سماع حسن بصری از علی رضی
صحیح است و محدث ثقه است توثیق کرده او را ذهبی و توثیق ذهبی
معتبر است که توثیق کرده ذهبی را ابن حجر عسقلانی و در بزرگی
ابن حجر کسی را کلام نیست الذی قال فی شانه الذهبی اینچنین
محدث که گفت در تعریف او ذهبی در تاریخ و لفظه فی التاریخ
متعلق این قال است الذی قال فی حقه شهاب ابن حجر
العسقلانی فی شرح النخبه و هو من اهل الاستقرار التام فی نقد
الرجال قدس الله سرهما اینچنین ذهبی که گفت در حق آن
ابن حجر عسقلانی در شرح نخبه که تصنیف ابن حجر است و عبارة
شرح نخبه این است در آنکه ذهبی از جمله مردم است که استقرار تام

پدار ند و سره کردن مردم پس کسی که او را ذهبی تعریف و توصیف
کند سخنش معتبر است قال فی التاریخ یوسف بن الشیخ الصالح زکی
الدین عبد الرحمن بن یوسف شیخنا الامام العلامة الحافظ
الناقد المحقق المفید محدث الشام جمال الدین ابو الحجاج القضاعی
الکلبی المزی الدمشقی الاعجوبة ان فیه بدرس الحدیث کیس فی
النفس متینا و اسنادا گفت ذهبی در تاریخ یوسف پسر عبد
الرحمن که شیخ ماست امام است و علامه و حافظ احادیث
و سره کننده احادیث صحاح از ضعاف و مردم ثقه از غیر ثقه
و تحقیق کننده و فایده دهنده علوم و عالم احادیث در شام
که لقب او جمال الدین و کنیه ابو الحجاج و منسوب به قضاع و
کلب که قبیله اند و کلب قبیله از قبیله قضاعه و مزه و دمشق و مزه
بالکسر بلده است در دمشق و منسوب به علم لغة جهة آنکه عالم
کامل فن لغة بود و منسوب به مذهب شافعی گو منسوب است،

شاف

شافعی که یکی از اجداد محمد بن ادریس شافعی است و عامه در
نسبت مذهب بشافعی میگویند و این خطا است و صواب در
نسبت مذهب بشافعی است و منسوب است بروایت احادیث
که از اصحاب بدر مروی است والیه المنتهی فی معرفة الرجال و
طبقاتهم و لسوی مزی است منتهی در معرفت رجال ثقه و
غیر ثقه و طبقات مردم و من نظر فی کتابه تهذیب الکمال علم
محله من الحفظ و کسی که ببیند در کتاب مزی که نام او تهذیب
الکمال است میداند مرتبه مزی از حفظ فما رایت مثله و لا رای
هو مثل نفسه اعنی فی معناه پس ندیدیم مانند مزی و ندید مزی
مانند خود در معنی یعنی کمال علم و حفظ و کان ینطوی علی دین و
سلامة باطن و تواضع و فراغة من الریاسة و قناعة و حسن سمته
و قلة کلام و کثرة احتمال و بود مزی مشتمل بر دین و سلامت
باطن از آفات نفسانیه و تواضع با خلق خدا و فارغ البال

در رکاب ریاست و قانع بر قلیل و نیکی روش و کمی گفتگو و بسیاری
برداشت و بردباری و دیگر احد محتاج فی تهذیب الکمال الی تهذیب
الکمال فی تهذیب معرفة الرجال و هر کس محتاج است در تحصیل کمال
علمی سوی کتاب عزیزی که نامش تهذیب الکمال فی معرفة الرجال
است الذی هو مهذب الکمال فی معرفة الرجال لعبد الغنی ال
المقدسی و آن کتاب عزیز از کتابی است که نامش کمال فی
معرفة الرجال است و تصنیف عبد الغنی است قال محمد بن موسی
الحرشی حدثنا ثمامة بن عبیدة قال حدثنا عطیة بن محارب عن
یونس بن عبید قال سالت الحسن قلت یا ابا سعید انک تقول
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وانک لم تدرکه قال یا ابن
اخی لقد سالتنی عن شیء ما سالنی عنه احد قبلک ولو لا منزلتک
منی ما اخبرتک انی فی زمان کما تری وکان فی عمل الحجاج کل شیء
سمعتنی اقوله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فهو عن علی بن

ابیطالب

ابی طالب غیر انی فی زمان لا استطیع ان اذکر علیا میکویم
چیزی که کفت محمد که حدیث کرد ما یا بن اثمامه و کفت ثمامه که حدیث
کرد ما یا بن اعطبه از یونس کفت یونس که سوال کردم از حسن بصری
و کفتم یا ابا سعید تحقیق تو میکوئی که کفت رسول خدا علیه السلام
و حال آنکه زمان پیغمبر علیه السلام نیافتی کفت حسن ای برادر
تحقیق سوال کردی مرا از چیزی که کسی سوال نکرده از و
و اگر نمی بود مرتبه دوستی تو نزدیک من خبر نمی کردم تحقیق من در
زمان که هستم چنانکه می بینی تو یعنی در زمان که اعدا علی حاکم
وقت اند و بود حسن در زمان حجاج هر شی که میشنوی از من
میکویم کفت رسول خدا پس آن شی از علی رض است سوای
اینکه من در زمان هستیم که طاقت ندارم که ذکر کنم علی رض را

اخبرنا بذلک ابو اسحق بن الداراجی عن ابی جعفر الصیدلانی
اذنا قال اخبرنا ابو علی الحداد قال اخبرنا ابو نعیم قال حدثنا ابو القاسم

عبد الرحمن ابن العباس بن عبد الرحمن بن زکریا الاطروش
قال حدثنا ابو حنیفه محمد بن حنیفه الواسطی حدثنا محمد بن موسی
الحرشی انتهی میگوید مزی که خبر داد مرا از قصه مذکور ابو اسحق
از ابی جعفر بطریق اذن گفت ابی جعفر که خبر داد مرا ابو علا که
خبر داد ما یا مرا ابو نعیم گفت ابو نعیم که خبر داد ما یا مرا ابو القاسم
گفت ابو القاسم که خبر داد ما یا مرا ابو حنیفه گفت ابو حنیفه که خبر داد
ما یا مرا موسی بن محمد الحرشی و شیوخ او تا حسن بصری مذکور رسید تمام
شد کلام مزی هذا النص صریح فی اثبات سماع الحسن من علی المرتضی
کرم الله وجهه حضرت مصنف میفرماید که کلامیکه مزی از حسن بصری
نقل کرده نص صریح در سماع حسن بصری احادیث پیغمبر علیه السلام
از علی مرتضی رضه لان شیخ جمال الدین المزی ثقة عند الذهبی و شیوخ
المزی مامونون عند المزی زیرا که شیخ مزی ثقه است نزدیک
ذهبی و شیوخ مزی از ابی اسحق تا ابو النرس ماعون و محفوظ اند از
خطا و کذب

حکایة کذب نزدیک بجمیع محدثین انکر سماع الحسن البصری عن
علی کرم الله وجهه مع ملاحظة هذه المقولة فکانه یطعن وینکر
المحدثین الذین یجتمعون فی هذه الروایة پس کسی که انکار کند
سماع حسن بصری را از علی رضه باوجود ملاحظهٔ سخن وحکایت مذکور
پس گویا که طعن وانکار میکند محدثین را که مجتمع اند درین
روایة والصداقة لکل واحد من المزنی الی الحسن مسلمة ومصدقة
عند الکل وراست گوئی برای هریک از مزنی تا حسن بصری
مسلم است ودرست نزدیک همه وهذا القدر کاف فی صحة
سماعه وثبوت لقائه واین حکایت که ذکر کردم کفایت میکند
در صحة سماع حسن وثبوت ملاقات به علی رضه قال زبدة
العارفین وقدوة المحدثین مشید قواعد الطریقة الجامع بین
الشریعة والحقیقة هادی الصراط المستقیم الشیخ ابراهیم بن حسن
بن شهاب الکورانی الشهرزوری المدنی رحمه الله تعالی

الذی هو شیخ شیخ صاحب المقامات الجزیلة و الکرامات الجلیلة
الشیخ ولی الله المحدث سلمه الله تعالی وابقاه فی فنون الحدیث
کما یفهم من مکتوبه الذی ارسله الی تلمیذه میان داود فی سند
الاجازة اجزت اخانا الصالح الفاضل مولوی میان داود روایة
صحیح البخاری وغیره من الکتاب الستة ومسند الدارمی وکتاب
مشکوة المصابیح بحق قراءتی للبخاری وسماعی الدارمی واجازة
الباقی مع قراءة اوایلها علی الشیخ ابی طاهر محمد بن ابراهیم الکردی
المدنی بحق اجازته وقراءته علی والده الشیخ ابراهیم الکردی عن
الشیخ احمد القشاشی عن الشیخ احمد الشناوی الخ فی رسالته
انباه الانباه فی اعراب کلمة لا اله الا الله گفت شیخ ابراهیم
مدنی که او شیخ شیخ شیخ ولی الله محدث مرحوم است در فن حدیث
چنانکه معلوم میشود از مکتوب شیخ ولی الله مغفور که به میان
داود شاگرد خود فرستاده زیرا که در آن مکتوب تصریح است

که شیخ [illegible]

شیخ با سعد بن عبد الله صحیح بخاری را قراءة بخدمت ابی طاهر محمد که

شاگرد والد شیخ ابراهیم کردیست نموده و دارمی را سماع کرده

و اوائل باقی کتب ستة و مشکوة خوانده و باقی را اجازة گرفته

گفت شیخ ابراهیم در رساله خود که مسمی به انباه الانباه یعنی

خبردار کنندهٔ شرفا و عقلاء و آن رساله در تحقیق اعراب کلمه

طیبه است و منها ما ذکره الشیخ جلال الدین ابو المحاسن یوسف

بن عبد الله بن عمر العجمی الکورانی فی رسالته ریحان القلوب

فی التواصل الی المحبوب بقوله قال است یعنی گفت شیخ

ابراهیم از جمله ادله که بر سماع حسن بصری دال است چیزیست

که ذکر کرد او را ابو یوسف در رساله ریحان القلوب سال علی

رضی الله عنه النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله

دلنی علی اقرب الطرق الی الله و اسهلها علی عباده و افضلها

عند الله تعالی فقال یا علی علیک بمداومة ذکر الله تعالی

فی الخلوات سوال کرد علی رضه از نبی صلی الله علیه وسلم پس
گفت علی رضه ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم ره نمائی کن
مرا بر نزدیکترین راهها سوی خدا و آسان تر راهها و بهتر
راه نزدیک خدا پس فرمود پیغمبر خدا علیه السلام ای علی لازم
گیر همیشه ذکر خدا را در خلوتها فقال علی رضی الله تعالی عنه
هکذا فضیلة الذکر وکل الناس ذاکرون پس گفت علی رضه این
چنین بزرگی ذکر است و حال آنکه همه مردم ذکر کننده اند فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی لا تقوم الساعة و
علی وجه الارض من یذکر الله پس فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم ای علی قایم نخواهد شد قیامة در حال که بر روی زمین
کسی باشد که ذکر خدا میکند فقال علی کیف اذکر یا رسول
الله پس گفت علی چه طور ذکر کنم ای رسول خدا علیه السلام
قال فاغمض عینیک واسمع منی ثلث مرات ثم قل انت ثلث

مرات وانا

مرا گفت وانا اسمع فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لا اله
الا الله ثلث مرات بند کن هر دو چشم خود و بشنو از من سه
مرتبه پس بگو تو سه مرتبه و ما بشنوم فقال النبی صلی الله علیه و
سلم لا اله الا الله ثلث مرات پس گفت نبی علیه السلام
کلمه لا اله الا الله سه مرتبه مغمضا عینیه رافعا صوته در حالی که
بند کرده بودند چشمها را خود و بلند کردند آواز خود و علی رضی الله
عنه یسمع و در حالیکه علی رضه می شنود ثم قال علی لا اله الا الله
ثلث مرات والنبی صلی الله علیه وسلم یسمع پس گفت
علی رضه کلمه لا اله الا الله را سه مرتبه در حالی که نبی علیه السلام
می شنید ثم لقن علی الحسن البصری پس تلقین کرد علی رضه
ذکر حسن بصری را و شیخ اکبر در باب دو صد و هفتاد و ششم
از فتوحات نوشته که طریق علم وهبی که ماخوذ از حق باشد
در طایفه اولیا ذکر است نه فکر و ذکر جمیع السلسلة هکذا او ذکر کرد

شیخ ابراهیم تمام سلسله را بطور مذکور یعنی حسن بصری تلقین
کرد ذکر را به خلیفهٔ عجمی باشد و همچنین هر شخص به خلیفهٔ خود تلقین
ذکر بطریق مذکور کرده الی ان قال وهو الشیخ عبد القدوس
العباسی الشناوی یعنی رشید عبد القدوس تلقین ذکر کرد
به عبد القدوس وهو لقن ولده الشیخ علی و عبد القدوس تلقین
کرد ذکر به پسر خود که شیخ علی است وهو لقن سیدنا و شیخنا وقدوتنا
الی الله تعالی الامام فی الشریعة والطریقة والحقیقة والنظر
الاحدی الوارث المحمدی مرکز دوایر الملک والملکوت المحیط بالمقامات
باذن الله ذی العزة والجبروت فرد زمانه غوث اوانه سیدی
صفی الدین احمد بن محمد الدجانی المدنی الشهیر بالقشاشی نفعنا
الله تعالی به فی الدارین و شیخ علی تلقین ذکر کرد به شیخ صفی الدین
احمد قشاشی وهو لقن خلقا لا یحصیهم الا الله منهم ملتمس برکاته
وبرکاتهم ابراهیم بن حسن بن الشهاب الکورانی الشهرزوری

تم [illegible]

حسن بصری را خارج نکرد حسن بصری را از مسجد بصره اذ کان
یتکلم فی علم الآخرة والتذکیر بالموت والتنبه علی عیوب النفس
وآفات الاعمال وخواطر الشیطان ووجه الحذر منها جهة انکه بود
حسن بصری که کلام میکرد در علم آخرة وقیامة و یاد کردن موت
را و در تنبیه بر عیبهای نفس و آفات که در اعمال پیدا شوند و از
خواطر شیطان و در طریق پرهیز کردن از آن خواطر شیطانیه
و یذکر بآلاء الله ونعمائه وتقصیر العبد فی شکره و ذکر میکرد حسن
بصری نعمت های خدا را و تقصیر بنده در شکر خدا بر نعمتها
و یعرف حقارة الدنیا وعیوبها وتصرمها وقلة عهدها و شناسا
میکرد حسن بصری مردم را به محقر بودن دنیا نزدیک خدا و عیوب
دنیا و انقلابات او و کم بودن او به نسبت آخرة و خطر الآخرة و
اهوالها و شناسا میکرد به بزرگی آخرة و چیزهای هولناک که در آن
خواهد شد انتهی کلام الغزالی تمام شد کلام غزالی که دال است

بر ملاقات حسن بصری با علی رضه در بصره زیرا که دلالت میکند بر اینکه

وقتی که حضرت علی رضه در بصره آمد حسن در مسجد بصره بود و آنرا

خارج نکرد از مسجد بصره و کلام او شنید و پسند کرد که مثل قصه خوانان

دیگر که هنگامه آرای کم بودند نبود و قال مستند اهل الحدیث و

الصوفیة الشیخ ابو طالب المکی الذی استند به الدمیری فی

شرح باب التوکل و الیقین من شرح سنن ابن ماجه گفت

شیخ ابو طالب مکی که سند میکنند به کلام او اهل حدیث و صوفیه

و سند کرده دمیری در شرح باب توکل و یقین از سنن ابن ماجه

قال قال ابو طالب المکی کان عیسی بن مریم علیه السلام یقول

انظروا الخ گفت دمیری که گفت ابو طالب مکی که بود عیسی بن

مریم پیغمبر که می گفت به بینید تا آخر قصه فی قوت القلوب

متعلق قال اول است که قال مستند اهل الحدیث است یعنی

گفت ابو طالب در کتاب خود که مسمی بقوت القلوب است

للافضل عبا

لما دخل علی کرم الله وجهه البصرة جعل يخرج القصاص من المسجد

هر گاه که داخل شد علی رض بصره را شروع کرد که خارج میکرد قصه

خوانان را از مسجد و یقول لا یقص فی مجلسنا و میگفت علی رض

قصه کرده نمی شود در مسجد ما حتی انتهی الی الحسن و هو یتکلم

تا آنکه رسید به حسن بصری در حالی که او کلام و وعظ میکرد فاستمع

الیه پس گوش نهاد سوی کلام او ثم انصرف و لم یخرجه پس

گشت علی رض از مجلس حسن و خارج نکرد حسن را و کان کلامه

یشبه بکلام رسول الله صلی الله علیه و سلم و بود کلام حسن مشابه

به کلام رسول خدا علیه السلام این مقوله ابو طالب است و رأی

عثمان رض و علی ابن ابی طالب رض و من بقی من العشرة المبشرة

و دید حسن بصری عثمان رض را و علی را رض و باقی عشره مبشره را

ثم رأی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم من زمن

عثمان رض من سنة نیف و عشرین من الهجرة الی سنة نیف

و تسعين وقيل المائة پس حسن بصری اصحاب رسول خدا را
عليه السلام از بيست و چند سال سنه هجرت تا نود و چند سال و بعضی
تا صد گفته وقد كان الحسن احد المذكرين و بود حسن يكی از پند
دهندگان وكان مجلسه مجالس الذكر و بود مجلس حسن بصری
مجلس ذكر الهی يخلوا فيها مع اخوانه و اتباعه من النساك والعباد
في بيته خلوت ميكرد در آن مجالس با برادران و اتباع خود كه
عبادت كنندها خدا بودند در خانه خود مثل مالك بن دينار و ثابت
البناني و محمد بن واسع و ايوب و فرقد و عبد الواحد بن زيد
فيقول هاتوا النشر النور فيتكلم عليهم مانند مالك و ثابت و محمد
و ايوب و فرقد و عبد الواحد كه از مشاهير عابدين اند پس
ميگفت حسن بصری با مثل اين جماعة بيائيد كه پراكنده كنم
نور علم را پس كلام ميكرد بر اين جماعة مذكور الباب الثاني
في السماع باب دوم در بيان سماع حسن بصری احاديث پيغمبر را

عليه السلام

علیہ السلام ونیافتے زمان رسول خدا علیہ السلام پس جواب
داد حسن کہ من حدیث میکنم از علی رضہ ونہ ترک کردم نام علی رضہ
را در اسناد مگر بجہت ملاحظہ زمان حجاج ظالم کہ دشمن علی رضہ بودہ
وقال مولینا علی القاری غفرہ الباری فی شرح الشرح للنخبۃ
فی بیان المرسل قال جمہور العلماء المرسل حجۃ مطلقا بناء علی
الظاہر وحسن الظن بہ انہ ما یروی حدیثہ الا عن الصحابی وانما
حذفہ لسبب من الاسباب کما اذا کان یروی ذلک الحدیث
عن جماعۃ من الصحابۃ لما ذکر عن الحسن البصری انہ قال انما اطلقہ
اذا سمعہ من سبعین من الصحابۃ وکان قد یحذف اسم علی رضہ
ایضا بالخصوص لخوف الفتنۃ وگفت مولانا علی قاری در شرح شرح
نخبہ در بیان مرسل گفت جمہور علما کہ مرسل حجت است مطلقا
بجہت بنا بر ظاہر وحسن ظن بکسے کہ ارسال کردہ کہ تحقیق او روایت
نکردہ حدیث را مگر از صحابی وجز این نیست کہ حذف کردہ نام

صحابی جهة سببی از اسباب مثل آنکه روایة کرده آن حدیث
از بسیار صحابه زیراکه ذکر کرده شده از حسن بصری که گفت حسن
که ما مطلق میگذاریم یعنی نام راوی حذف کنم وقتی که میشنویم آن
حدیث از هفتاد صحابه و بود حسن که گاه نام علی رضه بخصوصه حذف
میکرد جهة خوف فتنه و قال رئیس المحدثین والحفاظ محمد بن اسمعیل
البخاری فی تاریخه الصغیر حدثنا محمد قال حدثنا تنی عمر بن علی قال سمعت
عبد الصمد بن عبد الوهاب قال سمعت خالد العبد الضعیف
یقول قال الحسن صلیت خلف ثمانیة وعشرین بدریا کلهم الحدیث
گفت امام بخاری در تاریخ صغیر که حدیث کرد ما را محمد گفت
محمد که حدیث کرد مرا عمر گفت عمر بن علی که شنیدم عبد الصمد را که گفت
عبد الصمد شنیدم خالد را این بندهٔ ضعیف که میگفت که گفت
حسن نماز گذاردم پس بیست و هشت بدری همه ان تا آخر حدیث
ولایق بانه ضعیف مطرح لانه قال النواوی فی التقریب اذا قالوا ضعیف

الحدیث فدون

۶۶

حدیث فدون لیس بقوی لا یطرح بل یعتبر به و گفته لنشوه
راوی ضعیف است و قول ضعیف مطروح این غیر معتبر است
زیرا که گفت تو اوی در تقریب وقتیکه گویند محدثین در
حق راوی که ضعیف الحدیث است پس مرتبه حدیث او
کم از تقویت و مراد آنست که حدیث از تقویت وطرح
کرده نشود ضعیف را اهل اعتبار کرده شود بضعیف ولهذا
قال البخاری منکر الحدیث کما قال فی حق البعض برای همین
که حدیث او معتبر است نه گفت بخاری در حق او که منکر الحدیث
است چنانچه گفته در حق بعض از رواة پس قول منکر الحدیث
معتبر نباشد و حدیث ضعیف الحدیث معتبر باشد و قال
شیخ شیوخ المحدثین والصوفیه الشیخ شهاب الدین السهروردی
رحمه الله فی باب السادس من العوارف قال الحسن البصری
لقد ادرکت سبعین بدریا کان لباسهم الصوف گفت شیخ شهاب الدین

سهروردی در باب ششم از عوارف که گفت حسن بصری که
تحقیق دریافتم یعنی ملاقات کردم هفتاد صحابه که بدری بودند که بود
لباس ایشان صوف والثانی فی علی تقدیر روایة قتادة عن الحسن
عن علی رض واتصال الحدیث الذی عنعن الحسن یعنی انه لا یلزم من
قول قتادة الا نفی حدثنا الذی هو اخص من سمعت و جواب
دویم بر تقدیریکه روایة قتاده از حسن از علی رض بلفظ عن ثابت
باشد و ان روایة متصل بود آنست که لازم نمی آید از قول قتاده
مگر نفی اینکه علی رض حسن را خطاب کرده حدیث پیغمبر علیه السلام
نه فرموده اند و احتمال اینکه علی رض خطاب بدیگری گفته باشند و حسن
سامع باشد از قول قتاده منتفی نمی شود و جائیکه از شیخ حدیث
شنیده باشد انجا هم ما حدثنا گفتن درست باشد زیرا که
حدثنا اخص است از سمعت و سماع گاه بی خطاب است جائیکه
گاه بخطاب باشد و گاه
مع حدثنا منتفی است معنی سمعت البته خواهد بود در جائیکه معنی

سمعت

سمعت

محقق باشد لازم نه که معنی حدثنا محقق شود کما یفهم من
کلام الکرمانی فی شرح باب قول المحدث من صحیح البخاری اما
سمعت فهو لا سمع من لفظ الشیخ سواء کان الحدیث معه او مع غیره
فهو اوسط مرتبة من حدثنا چنانچه مفهوم میشود از کلام کرمانی
در شرح باب قول محدث اخبرنا و حدثنا و انبانا از صحیح بخاری که بخاری
از حمیدی نقل کرده که حدثنا و اخبرنا و انبانا و سمعت هر چهار
لفظ بیک معنی اند و شارح کرمانی فرق کرده میان سمعت
و حدثنا پس سمعت برای روایت حدیثی ست که او شنیده باشد
از لفظ شیخ برابر ست حدیث با او باشد یا با غیر او باشد
و این سامع محض باشد پس سمعت رتبه کم دارد از لفظ
حدثنا و ظاهر ست که آنچه کرمانی در لغت مدلول مطابقی برد لفظ
ست و قال الشیخ الحافظ ابن الصلاح حدثنا و اخبرنا ارفع من
سمعت من جهة و لیس فی سمعت دلالة علی ان الشیخ رواه ایاه

و مخاطبه به تخلد فهما فان فيهما دلالة على ذلك و گفت ابن صلاح

که لفظ حدثنا و اخبرنا بلند رتبه است از لفظ سمعت از انک

جهت و نیست در لفظ سمعت دلالت بر اینکه شیخ روایة کرد حدیث

را به شاگرد و خطاب کرد با شاگرد بخلاف لفظ حدثنا و اخبرنا

که این دو لفظ دلالة دارند بر خطاب به شاگرد و انتهی تمام شد

کلام ابن صلاح والمشهور عند الجمهور ان سلب الاخص لا يفيد

سلب الاعم و مشهور نزدیک جمهور است که سلب اخص مفید

سلب اعم نیست این مقدمه عقلیه است همه عقلا برین اتفاق

دارند و تعبیر به مشهور جهة آنست که عقلیه از مثل این تجب است

و مراد از جمهور قوم است فكيف يستلزم سلبه سلب اعم الاعم

وهو اللقاء يعنى چه طور مستلزم باشد انتفاء حدثنا انتفاء

لقاء را که اعم است از سمعت که اعم بود از حدثنا و تحقیق این

مقام نزد اصحب الانام موافق مفاهیم الفاظ آنست که حدثنا

و آثار حفاظ

دلالة میکند

دلالت میکند بر خطاب متکلم مع الغیر وحدثنی دلالت میکند بر خطاب
متکلم واحد وهمچنین اخبرنا وانبانا وقال لنا واخبرنی وانبانی
وقال لی وسمعت وسمعنا دلالت میکند بر سماع حدیث از زبان
شیخ خواه سامع مخاطب باشد مع الغیر یا تنها خواه نباشد و
این همه الفاظ دلالت میکنند بر ملاقات اخذ حدیث با شیخ وقت
اخذ وتحمل حدیث و روایت حسن بصری از علی رض بالفاظ مذکوره
نزد محدثین ثابت نشده بلکه اکثر احادیث که جلال الدین سیوطی
در رساله جمع کرده بلفظ عن روایت است و روایت بلفظ عن احتمال
دارد که بلا واسطه مشافهة باشد واحتمال دارد که بواسطه
باشد لیکن چون حسن بصری معاصر علی رض بود یقینا احتمال
تدلیس ساقط است نزد محدثین خصوصا وقتی که ملاقات حسن
بصری ثابت باشد و روایت حسن از علی رض بلا واسطه نیز
ثابت باشد از قول یونس چنانکه صحابی وقتیکه از رسول الله صلی الله

علیه وسلم او قال رسول الله گوید نزد محدثین احتمال بدایه که
شاید صحابی از صحابی دیگر شنیده باشد پس معنی قول قتاده اینست
که حدیث نکرده ما را از حسن بصری از علی رضه بالفاظی که دلالة
کند یقینا بر حضور و مشافهة حسن بصری با علی وقت اخذ حدیث
واما نفی ملاقات و مشافهة مطلقا پس نمی فهمد آنرا از قول قتاده
مگر کسی که اصلا شعور بفهم اسالیب کلام عربی نداشته باشد بلکه
نفی ملاقات یقینا وقت اخذ حدیث نیز از قول او لازم نیست
وچه قسم قتاده نفی ملاقات یقینا کند و حال آنکه قتاده روایة
از حسن بصری از علی رضه بلفظ عن کرده و در روایة بلفظ عن
تیقن عدم ملاقات وقت اخذ حدیث نیست بلکه هر دو احتمال
دارد بلکه گاهی روایة بلفظ عن دلالة بر نفی واسطه کند یقینا
چنانکه عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم فیما یرویه
عن ربه عز وجل علی انه ان لم تبین هذا التقریر بل یراد بقول

قتادة ان

قتادہ قرآن الحسن ما شافہہ بدریا وما رواہ احد من البدریین رضی
اللہ عنہم وان لم تبادرہ اللفظ وعلاوہ اینست کہ اگر بیان کردہ
نشود معنی قول قتادہ بہ تقریر مذکور بلکہ ارادہ کردہ شود از قول
قتادہ کہ حسن ملاقات نکردہ بدری را و روایۃ نکردہ ہیچ کسی از
بدری حسن را اگرچہ این معنی از لفظ قتادہ متبادر نیست
یعنی در ذہن شتاب و بسہولۃ نمی آیند فما یقال فی روایۃ الحسن
عن ابن عمۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زبیر ابن العوام رضہ
پس چہ گفتہ شود در روایۃ کردن حسن بصری از پسر عمہ رسول
خدا علیہ السلام کہ زبیر بن العوام است رضہ ولاریب فی کونہ
بدریا و شک نیست در بودن زبیر رضہ بدری لان قوام
المحدثین جمال الدین المزی ایدہ اللہ بلطفہ الجلی قال فی
تہذیب الکمال زبیر ابن العوام بن خویلد بن اسد بن عبد
العزی بن قصی بن کلاب بن مرہ بن کعب بن غالب القرشی

الاسدی ابو عبد الله المدنی صاحب رسول الله صلی الله علیه
وسلم وحواریه وابن عمته صفیة بنت عبد المطلب واحد
العشرة المشهود لهم بالجنة شهد بدرا والمشاهد کلها مع رسول
الله صلی الله علیه وسلم وهاجر الهجرتین واسلم وهو ابن ثمان
عشرة سنة وهو اول من سل سیفا فی سبیل الله روی عن
النبی صلی الله علیه وسلم روی عنه الاحنف بن قیس والحسن
البصری زیرا که جمال الدین مزی در تهذیب الکمال گفته که زبیر
بن عوام کنیة او ابو عبد الله رضی و یار و از خواص رسول صلی علیه
السلام و پسر عمه حضرت که صفیه نام داشت و یکی از ده یار
بهشتی قطعی جنگ بدر را حاضر شده و در همه جنگها با رسول خدا
علیه السلام بوده و هجرة حبشه و مدینه کرده و اسلام آورد در سنه
شانزده سالگی واو اول کسی است که شمشیر کشیده در راه خدا
روایة کرد از پیغمبر خدا علیه السلام و روایة کرد از و احنف بن
قیس و حسن

قیس حسن بصری وقال الحافظ جلال الدین السیوطی رحمه الله
ناقلا عن الحافظ زین الدین العراقی قال الحسن رایت الزبیر
بایع علیا گفت جلال الدین سیوطی که ناقل است از زین الدین
عراقی که گفت حسن بصری دیدم زبیر را رضی که بیعت کرد با علی رضی
وقال الامام احمد بن حنبل رح فی مسنده حدثنا عبد الله قال
حدثنی ابی قال حدثنا عفان قال حدثنا المبارک قال حدثنا
الحسن قال جاء رجل الی زبیر بن العوام فقال اقتل لک علیا
قال لا وکیف تقتله ومعه الجنود قال الحق به فافتک به قال
لا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الایمان قید
الفتک لا یفتک مؤمن گفت امام احمد بن حنبل در مسند خود
حدیثی که روایت کرد آنرا ابوبکر قطیعی گفت قطیعی که حدیث کرد
مرا عبد الله گفت عبد الله که حدیث کرد مرا پدر من که امام احمد
بن حنبل باشد گفت پدر احمد حدیث کرد مایان را عفان گفت

عفان که حدیث کرد ما را مبارک گفت مبارک حدیث کرد

ما را حسن بصری گفت حسن که آمد مردی سوی زبیر بن عوام

پس گفت آن مرد او را به کشم برای تو علی را گفت که نه و چه طور می‌کشی

علی را و با او لشکر است گفت آنکه لاحق می‌شوم با علی را حضایس

فرصت یافته حربه میکنم بر علی و میکشم گفت چنین مکن تحقیق

رسول خدا علیه السلام فرمود که ایمان قید فتک است این طور نمی

کشد کسی را مؤمن و حدثنا عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنی

یزید بن هارون قال اخبرنا مبارک بن فضاله قال حدثنا الحسن

قال جاء رجل الی زبیر الحدیث گفت قطیعی که حدیث کرد ما را

عبد الله گفت عبد الله که حدیث کرد مرا پدر من امام احمد گفت

احمد حدیث کرد مرا یزید بن هارون گفت یزید خبر داد مرا مبارک

بن فضاله گفت مبارک حدیث کرد ما را حسن بصری گفت

حسن آمد مردی سوی زبیر تا آخر حدیث مذکور و حدثنا عبد الله

قال حدثنی

قال حدثنی ابی قال حدثنا ایوب عن الحسن قال جاء رجل الحدیث
گفت قطیعی که حدیث کرد ما را عبد الله گفت عبد الله حدیث
کرد مرا پدر من امام احمد گفت احمد حدیث کرد ما را اسمعیل گفت
اسمعیل حدیث کرد ما را ایوب گفت ایوب از حسن بصری
گفت حسن که آمد مردی تا آخر حدیث مذکور یعنی حدیث مذکور
باسناد امام احمد در مسند ذکر کرده و حدثنا عبد الله قال حدثنی
ابی قال حدثنا اسود بن عامر قال حدثنا جریر قال سمعت الحسن
قال قال الزبیر بن العوام نزلت هذه الآیة ونحن متوافرون مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم واتقوا فتنة لا تصیبن الذین
ظلموا منکم خاصة فجعلنا نقول ما هذه الفتنة وما نشعر انها تقع
حیث تقع گفت قطیعی حدیث کرد ما را عبد الله گفت
عبد الله حدیث کرد مرا پدر من امام احمد گفت احمد حدیث
کرد ما را اسود گفت اسود حدیث کرد ما را جریر گفت جریر

قال حدثنا اسمعیل

شنیدم حسن بصری را که گفت حسن که گفت زبیر که نازل شد
این آیه کریمه در جایی که بودیم ما بکثرة با رسول خدا علیه السلام که
بپرهیز کنید فتنه را که نرسد آن نیکه ظلم کرده اند خاص یعنی ظالم
و غیر ظالم همه را برسد پس شروع کردم ما که میگفتیم که این آیه فتنه
کدام است و نه دریافتیم که آن فتنه واقع میشود جایی که واقع میشود
یعنی آن فتنه قتل عثمان رضه و محاربه با علی رضه بود و قال جمال الدین
المزی فی احوال علی کرم الله وجهه فی التهذیب علی ابن ابیطالب رضه
شهد بدرا والمشاهد کلها مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما خلا تبوک گفت جمال الدین مزی در احوال علی رضه در کتاب
تهذیب که علی ابن ابیطالب رضه حاضر شد جنگ بدر را و جمیع
جنگها را با رسول خدا علیه السلام سوای جنگ تبوک روی عنه
ابراهیم بن عبدالله بن حسین مرسلاً و ابراهیم بن عبدالله
بن عبد القاری کذلک و ابراهیم بن محمد ولد علی ابن ابیطالب رضه

والاحنف بن

والاحنف بن قیس التمیمی وابنه الحسن بن علی ابن ابیطالب و
الحسن بصری وابنه الحسین بن علی ابن ابی طالب وسعید بن المسیب
روایة کرد از علی رضا ابراهیم که جدش حسین و ابراهیم که جدش عبد
الغفار بود نام پدر این هر دو عبد الله است و روایة این هر دو از ابراهیم
مرسل است و روایة کرد از علی ابراهیم بن محمد بن حنفیه نام مادر
بن علی ابن ابیطالب و ابن اثیر گفته که روایة کرد محمد بن حنفیه
بن علی از پدر خود و روایة کرد از و ابراهیم و حسن بصری و امام
حسن و امام حسین رض و سعید ابن المسیب رض و از کلام مزی معلوم
میشود که روایة حسن بصری مرسل نیست و الا بیان میکرد چنانچه
در روایة ابراهیم گفته و بهذا ارتفع التعارض و حصل التوفیق
بین قول قتاده ما حدثنا سعید المسیب عن بدری مشافهة الا
عن سعد بن مالک و بین عبارة قدوة المحدثین ابن الاثیر فی
اسماء الرجال لجامع الاصول سعید بن المسیب روی عن علی

وبه این تقریر که ذکر کردم در بیان معنی قول قتاده دور شد تدافع
میان قول قتاده مذکور و میان عبارة ابن اثیر که گفته سعید بن
مسیب روایت کرده از علی رض که بدرستی بلا شک وفی اسد
الغابه فی احوال الصحابه فی احوال سعد بن مالک وهو سعد بن
ابی وقاص من مسند علی بن زید ویحیی بن سعید سمعا سعید بن
المسیب یقول قال علی بن ابیطالب رض کرم الله وجهه ما جمع رسول
الله صلی الله علیه وسلم اباه وامه لاحد الا لسعد بن ابی وقاص
قال له یوم احد ارم فداک ابی وامی وگفت در کتاب اسد الغابه
در احوال سعد بن مالک وکنیة مالک ابی وقاص است از مسند
علی بن زید ویحیی بن سعید این هردو شنیدند از سعید ابن
مسیب که میگفت سعید که گفت علی رض جمع نکرد در تفدیه
رسول خدا علیه السلام پدر و مادر خود را برای هیچکس مگر برای
سعد بن ابی وقاص مالک و در این اسناد روایة سعید بن
مسیب است

مسیب روایت کرده از علی بن ابی طالب رضه والامام الترمذی ذکر فی
جامعه هذا الحدیث وحسنه وصححه فی مناقب سعد بن ابی وقاص
و ترمذی ذکر کرده حدیث مذکور در جامع خود در مناقب سعد
بن ابی وقاص و این حدیث را از قسم حسن و صحیح نوشته
قال حدثنا الحسن بن الصباح البزار ثنا سفیان بن عیینه
عن علی بن زید ویحیی بن سعید بن المسیب یقول قال علی رض
ما جمع الخ هذا حدیث حسن صحیح گفت ترمذی حدیث کرد مایان را
حسن بن الصباح گفت حسن حدیث کرد مایان را سفیان بن
عیینه از علی بن زید و یحیی و این هر دو از سعید بن مسیب
میگفت سعید که گفت علی رض حدیث مذکور گفت ترمذی
این حدیث حسن صحیح است قال الشیخ ابن الحجر العسقلانی
فی التقیید والایضاح فی اثبات سماعه عن امیر المومنین
عمر الفاروق رضه من احمد بن حنبل فقال قد راه وسمع منه

گفت ابن حجر در کتاب تقیید و ایضاح در اثبات سماع سعید
بن مسیب از عمر فاروق رضه از روایة احمد بن حنبل که گفت
احمد تحقیق دید سعید عمر را رضه و شنید از عمر رضه و قال ابو حاتم
الرازی راه علی المنبر ینعی النعمان بن مقرن گفت ابو حاتم که
دید سعید عمر را بر منبر که خبر مرگ نعمان بن مقرن میگفت انتهی
تمام شد کلام ابن حجر و قال الشیخ الامام ابن الصلاح رح فی علوم
الحدیث و ذکر الحاکم قبل کلامه المذکور ان سعید ادرک عمر رضه
فمن بعده الی آخر العشرة گفت ابن صلاح که امام علم حدیث
ست ذکر کرده حاکم پیش از عبارة مذکور که ابن حجر نقل کرده
که سعید یافت عمر رضه را پس بعد عمر رضه تا آخر عشره مبشره
ذکر کرده قال الحافظ جمال الدین المزی فی تهذیب الکمال قال
ابو طالب قلت لاحمد بن حنبل سعید بن المسیب فقال و
من مثل سعید بن المسیب ثقة من اهل الخیر قلت سعید عن عمر حجة

قال هو عندنا

قال هو ابن ماجة قد رای عمر وسمع منه گفت ابن حجر در کتاب

تقیید والایضاح در اثبات سماع سعید بن مسیب از عمر فاروق رض

از روایة احمد بن حنبل پس گفت احمد تحقیق دید سعید عمر را رض

و شنید از عمر رض و قال ابو حاتم الرازی گفت مزی در تهذیب که

گفت ابو طالب که گفتم امام احمد را سعید بن مسیب چه حال دارد

پس گفت احمد کیست مانند سعید او ثقه است از اهل حدیث

گفت ابو طالب گفتم احمد را که روایة سعید از عمر حجة است

گفت احمد نزدیک ما حجة است تحقیق دید سعید عمر را و سماع

حدیث کرد از عمر و فیه قال المزی ایضا خالد بن زید ابو ایوب

الانصاری الخزرجی شهد بدرا والعقبة والمشاهد کلها مع

رسول الله صلی الله علیه وسلم و عنه اسلم ابو عمرو التجیبی

و سعید بن المسیب انتهی و در تهذیب گفت مزی نیز که

خالد بن زید حاضر شد بدر را و عقبه و همه مشاهد را با رسول خدا

علیه السلام روایة کرد اسلم و سعید تمام مشتبه کلام مزری [illegible] نماند

که درین کلام اثبات مطلق روایة سعید ست از بدری و انرا

حمل بر فرد کامل که روایة به سماع و مشافهه ست نموده و این

سلب تحدیث سعید بن المسیب عن بدری بعد سعد بن ابی

وقاص لا یستلزم سلب لقاء سعید بن المسیب و سماعه عن بدری

غیر سعد بن مالک این تعلیل ارتفاع تعارض ست و متعلق ست

به ارتفع یعنی سلب کردن قتاده تحدیث سعید از بدری غیر

سعد مستلزم سلب لقاء سعید و سماع او از بدری غیر سعد نیست

زیرا که احتمال دارد که سماع از بدری غیر سعد داشته و قتاده را

بطریق خطاب ان مسموع بیان نکرده فمفاده ان کل حدیث

روی سعید بن المسیب عن سعد بن ابی وقاص لن کان متوجها

و مخاطبا الینا بخلاف روایة سعید بن المسیب عن بدری آخر

بان لا یخاطبنا و نحن نسمع بالحضور پس آنچه مستفاد از قول قتاده

میشود این

میشود و این ثابت است که هر حدیثی که روایت کرد سعید از سعد بود
از سعید متوجه بسوی جابر و خطاب کرد وطرف جابر به خلاف روایت
سعید از دیگر غیر سعد که بود آن روایت بود و آن خطاب
بجابر و اصلاح میکردیم بحضور ان قیل لا یعارض کلام الحافظ ابن
الصلاح والترمذی والحافظ ابو الحجاج المزی وغیرهم من الحفاظ
والمحدثین رضی الله عنهم للامام الهمام مسلم القشیری النیشابوری
لان التعارض لا یکون الا فی صورة المساواة ومسلم فی العلو
والاعتبار ولیس المحدثین فی جنبه شیئا وانکانوا محدثین وحفاظا
فی نفسه وشیخا من شیوخه فما به الا انقیاد ولا یکون الا قول مسلم
رحمه الله تعالی وهو عدم لقاء سعید بن المسیب بدریا غیر سعد بن
سعد بن مالک پس اگر گفته شود که معارضه و مقابله میکند
کلام ابن صلاح و ترمذی و مزی وغیره قول مسلم را زیرا که معارض
قولین نمی باشد مگر وقت مساواة آن قولین و محدثین مذکور

بمرتبه مسلم نمی رسند پس معتبر را انقیاد قول مسلم نشد و

آن عدم ملاقات سعید بن مسیب را غیر سعد ابن ابی وقاص قال قدوة

الحفاظ والمحدثین استاد مسلم القشیری النیشاپوری رحمه الله ان

اسمعیل البخاری اسکنه الله وسط جنانه فی صحیحه الذی هو ابدی

کتاب بعد کتاب الله مع اشتراطه فی متن کتابه الاتصال

فی کتاب الحج حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا حجاج بن محمد

الاعور عن شعبة عن عمرو بن مرة عن سعید بن المسیب قال اختلف

علی و عثمان و هما بعسفان فی المتعة فقال علی ما ترید الی ان تنهی

عن امر فعله رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فلما رای ذلک

علی اهل بهما جمیعا جواب داده شده از اعتراض مذکور باینکه

امام بخاری اعلی رتبه دارد از مسلم و استاد اوست و شرط

کرده اتصال در متن کتاب خود که اصح کتاب است بعد قرآن

و بخاری در کتاب الحج در آخر باب قول الله الحج اشهر معلومات

کفتہ کہ

گفته حدیث کرد ما را قتیبه بن سعید گفت قتیبه که حدیث
کرد ما را حجاج بن محمد اعور از شعبه از عمرو بن مره از سعید بن مسیب
گفت سعید اختلاف کردند علی و عثمان رضی الله عنهما و هر دو در عسفان که
نام موضعیست میان مکه و مدینه در متعه حج پس گفت علی عثمان را
چه چیز اراده میکنی در حالی که مائلی و قاصدی بسوی اینکه
نهی میکنی از چیزی که کرد رسول خدا علیه السلام آنرا گفت سعید
هرگاه که دید و اعتقاد کرد جواز متعه حج را علی رضه احرام بست
بحج و عمره و جمع کرد هر دو را در احرام و این را قران میگویند
و قران نوعی از تمتع است بحسب معنی لغوی یا حکم قران مثل تمتع
بود نزد عثمان یا مراد از متعه عمره است در اشهر حج خواه در ضمن
حج بود یا متقدم بر وی یا منفرد و این هر سه توجیه کرمانی ذکر کرده
و این حدیث مثبت ملاقات سعید است با علی و عثمان رضی
که مدرک بودند و این حدیث را مسلم روایت نیز کرده و زیاده

کرده فقال عثمان دعنا عنك الخ چنانکه بیاید پس قول [illegible]

از مسلم منافی این روایتست مگر که نقل اختلاف علی و عثمان

و اجتماع ایشان که در حدیبیه و عسفان از حضور و مشاهد نباشد [illegible]

فی تاریخه الصغیر حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد [illegible]

غیلان بن جریر عن ابن المسیب قال انا اصلحت بین علی و عثمان

و امام بخاری در تاریخ صغیر گفته که حدیث کرد مایان را سلیمان

بن حرب گفت سلیمان حدیث کرد مایان را حماد از غیلان

از ابن مسیب گفت ابن مسیب که ما صلح کردم میان علی و عثمان

و این روایت نص است بر ملاقات سعید بدریین را غیر سعد

و فیه ایضا حدثنا محمد قال حدثنا علی و غیره عن ابی داود عن سعد

عن ایاس بن معویه قال قال لی سعید بن المسیب انی لاذکر

یوم نعی عمر النعمان بن مقرن علی المنبر امام بخاری در تاریخ صغیر

نیز گفته که حدیث کرد مایان را محمد گفت محمد حدیث کرد مایان را

علی و غیره

علی وغیره از ابی داود از سعد از ایاس گفت ایاس که گفت
مرا سعید بن مسیب که ما یاد داریم روزی را که خبر داد عمر مرگ
نعمان بن مقرن را بر منبر وفیه الذی کتبه سعید بن المسیب انی
لاذکر یوم نعی عمر بن الخطاب النعمان بن مقرن علی المنبر ونیز در
تاریخ صغیر است که نوشت ایاس را سعید که ما یاد دارم روز
خبر دادن عمر مرگ نعمان بن مقرن را بر منبر وقال الحافظ جمال
الدین المزی فی تهذیب الکمال فی احوال سعید بن المسیب قال
البخاری قال لنا سلیمان بن حرب حدثنا سلام بن المسکین
عن عمران بن عبد الله الخزاعی عن ابن المسیب انا اصلحت بین
علی وعثمان قلت لعلی انه امیر المؤمنین وقلت لعثمان انه
علی ولو شئت ان اقول قولا لفعلت گفت مزی در تهذیب
در احوال سعید که گفت بخاری که گفت ما یاز اسلیمان گفت
سلیمان حدیث کرد ما یاز اسلام از عمران از ابن مسیب

که ما صلح کردم میان علی و عثمان گفتم علی را عثمان امیر المومنین
است و گفتم عثمان را که او علی است و اگر میخواستم که بگویم سخنی
هر آینه میکردم وقال الذهبی فی التذهیب قال سلام بن مسکین
عن عمران بن عبد الله الخزاعی عن ابن المسیب قال انا اصلحت
بین علی و عثمان قلت لعلی انه امیر المومنین وقلت لعثمان انه
علی ولو شئت ان اقول قولا لفعلت گفت ذهبی روایه مذکور
در تذهیب ترجمه گذشت وقال امام المحدثین والحفاظ مسلم
القشیری النیشابوری فی متن صحیحه لا فی متابعاته اخذه شرط الاتصال
کما یفهم من قول النواوی فی خطبه شرحه گفت مسلم در متن صحیح خود
نه در متابعات وآن عبارت از احادیثی است که در تراجم
ابواب بخاری و مسلم ذکر کرده بدون اسناد و احادیث که
در متن بخاری و مسلم اند هم متصل اند لهذا قید متن افزوده
فرمودند مع اخذه شرط الاتصال یعنی با وجود اخذ کردن مسلم

شرط اتصال

شرط اتصال را در اسانید متون احادیث چنانچه فهمیده میشود
از قول نواوی در خطبه شرح صحیح مسلم قال الشیخ الامام ابو عمرو
بن الصلاح رحمه الله تعالی شرط مسلم رح فی صحیحه ان یکون الحدیث
متصل الاسناد بنقل الثقة عن الثقة من اوله الی منتهاه
سالما عن الشذوذ والعلة این عبارة نواویست گفت
ابن صلاح که شرط کرد مسلم در صحیح خود اینکه باشد حدیث
متصل الاسناد بنقل ثقه از ثقه از اول تا آخر سالم از شذوذ
و علة و بین النواوی فی شرحه وکذا قال وحدث وذکر
وشبهها فکله محمول علی السماع و بیان کرد نواوی در شرح
مسلم و همچنین لفظ قال وحدث وذکر و مانند اینها هم محمول
بر سماع اند حدثنا محمد بن المثنی ومحمد بن بشار قالا حدثنا محمد
بن جعفر حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن سعید بن المسیب
قال اجتمع علی و عثمان بعسفان فکان عثمان ینهی عن

المتعة والعمرة فقال علي ما تريد الى امر فعله رسول الله صلى
الله عليه وسلم تنهى عنه فقال عثمان دعنا عنك فقال
اني لا استطيع ان ادعك فلما ان راى علي ذلك اهل بهما
جميعا اين مقوله قال مسلم است گفت مسلم که حدیث کرد
ما را محمدین گفتند هر دو محمد که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر
گفت محمد بن جعفر حدیث کرد ما را شعبه از عمرو از سعید گفت
سعید که جمع شدند علی و عثمان در عسفان پس بود که منع
میکرد از متعه و عمره در ایام حج پس گفت علی چه اراده میکنی
در جایی که قصد میکنی سوی امری که کرد آنرا رسول خدا علیه
السلام منع میکنی از ان امر پس گفت عثمان بگذار مرا از
خود و ترک کن گفتگو پس گفت علی که ما طاقت ندارم که بگذارم
ترا پس هرگاه که اعتقاد کرد علی جواز متعه در حج احرام بست بحج
و عمره هر دو یکجا قال بقیة السلف وقدوة الخلف محی الدین

ابو زکریا

ابو زکریا یحیی بن شرف بن حری بن حسن بن حسین بن محمد
النواوی شارح صحیح مسلم فی کتابه تهذیب الاسماء ولد سعید
لسنتین مضتا من خلافة عمر رض وقیل لاربع سنین ثم رای
عمر وسمع منه ومن عثمان وعلی وسعد بن ابی وقاص وابن عباس
وابن عمر الخ گفت نواوی در تهذیب الاسماء پیدا شد سعید
در زمانی که دو سال از خلافت عمر رض گذشته بوده وبعضی چهار
سال گفته اند دید عمر را وشنید از عمر واز عثمان وعلی وسعد
وابن عباس وابن عمر تا آخر ابن اثیر روایة وسماع او از
عمر ذکر نکرده وقال فیه ایضا قال ابو طالب فقلت لاحمد بن حنبل
سعید بن المسیب فقال من مثل سعید بن المسیب ثقة
من اصحاب الخیر قلت فسعید عن عمر حجة قال هو عندنا حجة
وگفت نواوی در تهذیب الاسماء نیز که گفت تا آخر واین
عبارة مع ترجمه گذشت قد رای عمر وسمع منه اذا لم یقبل سعید

عن عمر فمن یقبل گفت احمد دید سعید عمر را و شنید از وی فبلکه
قبول کرده نشود روایه سعید از عمر پس کدام کس قبول کرده شود
فتفطن من حدیث البخاری فی صحیحه و شرط صحیحه تفریع ست
بر مقدمات و تحقیقات مذکوره یعنی پس دریاب و معلوم
کن ملاقات سعید و سماع او از پدر یاین از حدیث بخاری
در کتاب صح و از شرطی که در ذکر احادیث اسانید کرده و
ان اتصال ست و اقوال سعید بن المسیب فی تاریخ البخاری
انا اصلحت الخ و انی لا اذکر الخ و معلوم کن ملاقات سعید را
از اقوال سعید در تاریخ بخاری و ان انا اصلحت الخ و انی لا اذکر
ست و گذشت و من حدیث مسلم فی متن صحیحه لا فی متابعات
و معلوم کن از حدیث مسلم در متن صحیح نه در متابعات
چنانکه گذشت و احکم بدفع التعارض بین روایة البخاری
و مسلم و الامام احمد بن حنبل و الشیخ الامام ابن الصلاح

و غیرهم

وغیرہم من الحفاظ اسکنہم اللہ بحبوحۃ جنانہ وبین عبارۃ
مسلم التی وقعت فی خطبۃ صحیحہ وحکم کن بدفع تعارض
میان روایۃ بخاری ومسلم وامام احمد وابن صلاح وغیرہ کہ
دال اند بر سماع سعید از بدریین ومیان عبارت مسلم
در خطبۂ صحیح خود کہ دال ست بر عدم ملاقات وسماع سعید
از بدریین بترجیح سعید بن المسیب علی تلمیذہ قتادۃ وعدم
لزوم الشیخ ان کل حدیث اخذ من شیوخہ لحدیث لکل تلمیذ
سواء صحبہ لحظۃ او اسبوعا او شہرا او غیر ذلک این بیان
طرق دفع تعارض ست وجار ومجرور متعلق احکم یا دفع
یعنی دفع کن تعارض بترجیح قول سعید کہ دال بر ملاقات
ست بر قول قتادہ کہ شاگرد سعید ست پس دلالۃ قول قتادہ
بر عدم ملاقات مرجوح ست وغیر معتبر ونیز دفع کن تعارض
بانیکہ لازم نیست شیخ را کہ حدیث کند ہر حدیثی کہ اخذ کرد

از شیوخ خود یا هر شاگرد خواه صحبة شاگرد با شیخ استاد یک
لحظه باشد یا یک هفته یا یک ماه یا یک سال و یا سالها پس
احتمال دارد که سعید را سماع از بدریین باشد و آن احادیث
را با قتاده روایة نکرده او بترجیح البخاری علی جمیع المحدثین
یا دفع کن تعارض بترجیح دادن قول بخاری که دال بر ملاقات
ست بر اقوال جمیع محدثین پس قول بخاری معتبر است و ملاقات
سعید راجح و قول مخالف بخاری مرجوح و تعارض نمی باشد
مگر نزد مساواة قولین او به تبیین قول قتاده ما نه ما یستفاد
من هذا الا سلب حدثنا و هذا لا ینافی لقاء عمر و ادرک علی رضی
یا دفع کن تعارض به بیان کردن معنی قول قتاده باین طور
که مستفاد نمی شود از قول قتاده مگر سلب لفظ حدثنا و این
منافی نیست ملاقات سعید عمر را و ادراک سعید علی را
رضی الله عنهما چنانکه مفصل گذشت فحینئذ یکون تغیر قول همام الذی

دفعیه

وقع فی خطبة صحیح مسلم حدثنی الفضل بن سهیل انا عفان بن
مسلم انا همام قال قدم علینا ابو داود الاعمی فجعل یقول حدثنا البراء
وحدثنا زید بن ارقم فذکر ذلک لقتادة فقال کذب ما سمع منهم
انما کان ذلک سایلا یتکفف الناس زمن طاعون الجارف
پس این وقت که معنی قول قتاده سلب لفظ حدثنا بود می باشد
تفسیر قول همام که در خطبه صحیح مسلم واقع است معنی که بیان کفت شد
بقول بان اباداود الخ و خبر یکون همین قول است وانچه در خطبه
صحیح مسلم است این است که کفت مسلم حدیث کرد مرا فضل
بن سهیل کفت فضل خبر داد مایان را عفان بن مسلم کفت
عفان خبر داد مایان را همام کفت همام که آمد بر ما ابو داود اعمی
پس شروع کرد که میکفت ابو داود اعمی حدیث کرد مرا براء و حدیث
کرد زید پس ذکر کردم این تحدیث اعمی به قتاده پس کفت قتاده
که دروغ کفت اعمی نه شنید اعمی از براء و زید جز این نیست که

بود اعمی گدا اسایل که گدائی میکرد مردم را در زمان وبا و مرگ عام و
حدثنی حسن علی الحلوانی ثنا یزید بن هارون اخبرنا همام قال دخل
ابو داود الاعمی علی قتادة فلما قام قالوا ان هذا یزعم انه لقی ثمانیة عشر بدریا
فقال قتادة هذا کان سایلا قبل الجارف ولا یعرض فی شیء
من هذا ولا یتکلم فیه فواللہ ما حدثنا الحسن عن بدری مشافهة ولا حدثنا
سعید بن المسیب عن بدری مشافهة الا عن سعد بن مالک
روایة دیگر است از مسلم گفت مسلم حدیث کرد مرا حسن علی
گفت حسن حدیث کرد ما یا یزید گفت یزید خبر داد ما یا همام
گفت همام داخل شد ابو داود اعمی بر قتاده پس هرگاه برخاست
اعمی گفتند مردم که این اعمی میگوید که ملاقات کرده هژده بدری
را پس گفت قتاده این اعمی بود گدا سایل قبل موت عام و پیش
نمی آمد در چیزی از تعلم و اخذ حدیث و کلام نمیکرد در روایة احادیث
پس قسم خدا که حدیث نکرده ما یا حسن بصری از بدری مشافهة
و قد یکرد

داند حدیث کرد سعید از بدریین شافهة مگر از سعد بن مالک بان
که اباداود الاعمی بسبب لقاء البدریین وتکلفه عنهم وعن غیرهم یروی
عن البدریین ویقول حدثنا البراء وزید بن ارقم فقال قتادة انه التعبیر
بلفظ حدثنا لا یصح وان لقی البدریین آن قول خبر یکون است
یعنی تفسیر قول همام اینست که اباداود اعمی بسبب ملاقات او
با بدریین وسوال کردن او با ایشان واز غیر ایشان روایت میکند
از بدریین بلفظ حدثنا ومیگوید حدثنا البراء وزید پس گفت قتادة
اعمی را التعبیر بلفظ حدثنا صحیح نیست اگرچه ملاقات بدریین کرده
باشد در حین گدائی وعلی هذا یدل قول قتادة لا یعرض فی شیء
من هذا ولا یتکلم ان لا یعتنی بالحدیث والحسن البصری وسعید بن
المسیب اکبر من ابی داود الاعمی واجل واقدم سناً واکثر اعتناء
بالحدیث وملازمة اهله والاجتهاد فی الاخذ عن الصحابة ومع هذا
ما حدثنا احد منهم عن بدری واحد ای باعتباره الام رضی الله تعالی عنهما

بلفظ حدثنا فکیف یقول ابو داود الاعمی بزعمه اللقاء عن البدریین

تکلفا حدثنا البراء و حدثنا زید بن ارقم و بر تقریر مذکور دلالت میکند

قول قتادہ کہ لا یعرض الخ باشد یعنی بیش نمی آید اعمی در تعلم حدیث

و کلام نکرد و اعتنار روایہ حدیث نداشت و حسن بصری و سعید

کہ بزرگ است از اعمی در عمر و زیادہ است در اعتنار باخذ حدیث

و ملازمت باہل حدیث و کوشش در اخذ احادیث از صحابہ و

باوجود این بزرگی و مرتبہ حدیث نکرد حسن و سعید از بدری بلفظ

حدثنا پس چہ قسم میگوید اعمی بسبب زعم لقاء بدریین و در گدائی

حدثنا البراء و حدثنا زید بن ارقم و حاصل آنکہ روایتہ حدیث

بلفظ حدثنا کسے را سزاوار است کہ در تعلیم و تعلم حدیث اوقات

خود صرف کردہ باشد و گدائی را کہ تعلم و تعلیم منصب او نیست

تعبیر بلفظ حدثنا صحیح نیست و الا امی و ان لم یقرر بہذا التقریر

بل باخذ عدم اللقاء کما اخذہ النواوی رحمہ اللہ فما نعلم تطبیق

قول قتادہ

قوله قتادة هذا كان سائلا قبل الجارف لا يعرض في شيء من هذا
اي لا يكتفى بالحديث بقوله انه لقي ثمانية عشر بدريا لان عدم الاعتنا
بالحديث والسوال بالجارف لا يستلزم عدم لقاء بدريين والجواب
موقوف على ان النسبة بين المعتنى والملاقي يكون بالمساواة
بان كل من يعتنى بالحديث فيلاقي بدريا وكل من لا يعتنى بالحديث
ولا يدخل في زي اهله فلا يلاقي بدريا وليس فليس واگر تقرير کرده
نشود قول قتاده را بتقرير مذکور بلکه اخذ کنیم از قول قتاده عدم
ملاقات اعمی به بدریین چنانکه اخذ کرده عدم ملاقات را نواوی
پس نمی‌دانیم تطبیق قول قتاده که هذا کان سائلا الخ ست بقول
اعمی که حالیین نقل آن کردند که اعمی زعم میکند که او ملاقات کرده
هژده بدری را زیرا که عدم اعتنا بحدیث و گدائی کردن در
زمان موت عام مستلزم عدم لقاء اعمی به بدریین نیست و جواب
قتاده حالیین را بنفی ملاقات اعمی به بدریین موقوفست که

بمعنی بحدیث و ملاقی بدر بلین مساوی باشد وجود او و عدم او
یعنی هر معنی ملاقی باشد و هر غیر معنی ملاقی نباشد اعنی بسبب مساواة
میان معنی و ملاقی نه در وجود نه در عدم چه جائز است که معنی
بحدیث ملاقی بدر نباشد و غیر معنی ملاقی شود و پس نیست جواب
قتاده بنفی ملاقات از جهت عدم اعتنا بحدیث و گدائی کردن
درست والمشهود بالعیان ان السائلین المضطرین لیسئلون
الخواص والعوام المحدثین وغیرهم خصوصا من المنعمین الذین
لایردون السوال بحسب الطاقة والعیدرون المنعمون المنقادون
لامر النبی صلی الله علیه وسلم لاتردوا السائل الی احق زعمهم
بالسوال عنهم من غیرهم رضی الله عنهم ولاینصبون الحجاب
علی الابواب و بیانش که از مشاهده معلوم شده آنست که
گدایان مضطر سوال میکنند خواص و عوام را و محدث و غیر
محدث را خصوصا از دولتمندان که رد سوال نمیکنند بقدر

طاقت و اهل

طایفه و ایلی بزرگ که عرو بلمندان و منقاد امر پیغمبر خدا علیه السلام
بودند که حضرت علیه السلام فرمودند لا تردوا السائل ولو نزاور
زبودند بزعم سائلین به سوال کردن از غیر پدر بیچ سوالی ساده
نمی کردند در بابان که بر در رو کنده پس گدا سائل را در زمان
ایشان ملاقات با پدر یقین ثابت باشد از جهة حکم عادة که
به مشاهده معلوم ست بدانکه احوال سعید بن مسیب و ابی داود
اعمی مقصود بالذات از تالیف رساله نبود لکن چون در قول
قتاده با حسن بصری مذکور رسند تحقیق آن هم نموده شده و لما
وجدت دلالة بینة من قول قتادة فوالله الخ علی عدم اللقاء
کان الحدیث الذی ثبت اتصاله عند الامام احمد بن حنبل
رضی الله تعالی عنه متصلا عند المحقق امام المحدثین والحفاظ
ابو الحسن مسلم بن الحجاج القشیری النیشاپوری رضه لانه لیق علی
الامکان الذی هو الاصل عنده فی الاتصال کما یبینه عبارته

في مقدمة صحيحه عن بزا و هرگاه که نیافتم دلالة و اصحه از قول قتاده
که خوا الله الخ باشد بر عدم ملاقات حسن بصری ثابت شد
حدیث حسن بصری بلفظ عن که متصل است نزد امام احمد بن
حنبل رض متصل نزد امام مسلم رض نیز زیرا که باقی ماند ملاقات
حسن بر امکان که اصل است در بودن حدیث متصل نزد
مسلم رض چنانکه خبر میدهد عبارة مسلم رض در مقدمه صحیح خود از آن
که امکان ملاقات کفایت میکند در اتصال حدیث وقد تکلم
بعض منتحلی الحدیث من اهل عصرنا فی تصحیح الاسانید و تسقیمها
بقول این عبارة مسلم است که گفته تحقیق کلام کرد بعض
منتحل حدیث از اهل عصر ما در بیان صحه و سقم آن پس سخن انتحال
در لغة سخن غیر را به خود نسبت کردن و ادعاء آن نمودن و مراد
اینجا این است که این قایل منصب اهل حدیث به خود نسبت
میکند و او آن منصب ندارد و این تعریض است از مسلم رح

بر بخاری قبل

۸۵

بر امام بخاری قبل از ملاقات و وقتی که مسلم و جماعه محدثین با
امام بخاری ملاقات کردند اسانید و متون احادیث خلط
کرده و تقدیم و تاخیر نموده نزد بخاری ذکر کردند و امام بخاری بعد
سماع کلام همه محدثین یک یک را جواب داده و آنچه او تقدیم
و تاخیر و خلط کرده از درست نموده بیان کرد همه معترف بفضل
و کمال او شدند و به تعظیم پیش آمدند و مسلم شاگردی او اختیار
نمود و کتاب امام بخاری اصح کتب است بعد کتاب الله نزد
محدثین و صحیح مسلم را جهة ترتیب ابواب و تهذیب ترجیح
داده اند لو ضربنا عن حکایته و ذکر فساده صفحا لکان رایا
متینا و مذهبا صحیحا اذ الاعراض عن القول المطرح احرى لاماتته
واخمال ذکر قائله واجدر ان لا یکون ذلک تنبیها للجهال علیه
الا اعراض کنم از حکایه ان قول و ذکر فساد آن اعراض کردنی
هر اینه باشد اعراض را استوار و مذهب صحیح زیرا که اعراض

از قول متروک و مردود لایق نیست جهت فنا کردن آن قول و پوشیده
کردن ذکر گوینده او و عذر او در این عبارت که نباشد ذکر آن قول
الکاتب برای جهال بر آن قول غیر انا لما تخوفنا من شرور العواقب
واغترار الجهلة بمحدثات الامور و تسارعهم الی اعتقاد خطاء
المخطئین والاقوال الساقطة عند العلماء رأینا الکشف عن فساد
قوله ورد مقالته بقدر ما یلیق بها من الرد اجدی علی الانام واحمد
للعاقبة فیه ان شاء الله تعالی لیکن هر گاه خوف کردم از شرها
و آخر کارها و فریب خوردن جاهلان با امور مخترعه و شتابی کردن
جاهلان سوی گرویدن و راست و درست دانستن خطاء
مخطئین و اقوال که ساقط اند نزد علما از نظر دیدیم ظاهر کردن
فساد آن قول و رد کردن مقاله این شخص بقدریکه لایق است
به قول و قایل از رد نافع تر بمردم و نیک تر بعاقبة که در آن کار رد
است ان شاء الله تعالی و زعم القایل الذی افتتحنا الکلام علی

الحکایة عن

الحکایة عنه قوله والاخبار عن سوء روایته ان کل اسناد لحدیث فیه
فلان عن فلان و قد احاط العلم بانهما قد کانا فی عصر واحد و جائز
ان یکون الحدیث الذی روی الراوی عن من روی عنه قد سمعه منه و
شافهه به غیر انه لا نعلم له منه سماعا و لم نجد فی شیء من الروایات
انهما التقیا قط او تشافها بحدیث ان الحجة لا تقوم عنده بکل
خبر جاء بهذا المجیء حتی یکون عنده العلم بانهما قد اجتمعا من دهرهما
مرة فصاعدا او تشافها بالحدیث بینهما او یرد خبر فیه بیان
اجتماعهما و تلاقیهما مرة من دهرهما فما فوقها گفت ان قایل که
شروع کردم سخن از قول او و از بدی فکر و اندیشه او که تحقیق
هر اسناد حدیث که در روایة بلفظ عن باشد و معلوم بود
که راوی بلفظ عن و مروی عنه در یک زمان بودند و جائز است
که آن حدیث را راوی شنیده باشد از هم عصر خود و ملاقات
کرده با او لکن معلوم بیقین نباشد برای آن راوی از هم عصر

سماع کو نباشد در هیچ روایتی که آن هر دو معاصر ملاقات نکرده اند
هرگز یافته نشد به گروهی از بحدیث تحقیقی که قائم نمی شود نزد آن شخص
که شیخ او بلفظ عن روایت کرده به هر حدیثی که بیاید با اسناد کی در او
عنعنه است از هم عصر در هیچ وقت تا وقتی که باشد نزد آن
شخص علم با جتماع معاصر باشد یک مرتبه یا زیاده یا تشافه
معاصر باشد بحدیث یا وارد شود خبری که در و بیان اجتماع
و ملاقات آن هر دو معاصر بود یک مرتبه پس زیاده یعنی بعد از
علم ملاقات هر دو معاصر آن حدیث مروی با سناد معنعن
حجت می شود و خبر آن در قول ان کل اسناد الخ جمله ان الخ
است و رابطه مظهر آورده در قول لکل خبر جاء بهذا المجیء یعنی بهذا
الاسناد فان لم یکن عنده علم ذلک و لم تات به روایة
صحیحة تخبر ان هذا الراوی عن صاحبه قد لقیه مرة و سمع منه شیئا
لم یکن فی نقله الخبر عن من روی عنه علم ذلک و الامر کما وصفنا حجة
پس الرجال

بعضی که معنی باشد نزد راوی علم ملاقات و نباید باشد روایت
که خبر دهد به ملاقات نزد حجت در نقل کردن راوی خبر را از
کسی که روایت کرده از و علم آن خبر در حالی که از نفس کلام بطریق
مذکور است یعنی معاصره معلوم است و ملاقات معلوم نه جزا
شرط لم یکن فی نقله ای و حجة اسم لم یکن دویم و خبر لم یکن مقدم بر
اسم وکان الخبر عنده موقوفا حتی یرد علیه سماعه منه لشیء من الحدیث
قل او کثر فی روایة مثل ما ورده باشد خبر نزد راوی موقوف یعنی
غیر متصل و احتمال دارد این مراد باشد که باشد حجیة خبر نزد راوی
موقوف تا که وارد شود بر راوی سماع معنعن از معنعن عنه
به شیء له حدیث قلیل باشد آن یا کثیر در روایة مثل روایة مذکور
یعنی در روایة دیگر روایة ان راوی متصل آمده باشد و هذا القول
یرحمک الله فی الطعن فی الاسانید قول مخترع مستحدث غیر مسبوق
صاحبه الیه ولا مساعد له من اهل العلم علیه شروع است در رد

قول مذکور از مسلم یعنی قول مذکور در طعن اسانید احادیث صحیحه
قبیح است که آن تعالی [illegible] نو اختراع کرده که پیش از آن قول سبقت
نکرده آن قایل را و نیست مدد کننده آن قایل را از اهل علم آن
قول وذلک ان القول الشایع المتفق علیه بین اهل العلم بالاخبار
والروایات قدیما وحدیثا ان کل رجل ثقة روی من مثله حدیثا
وجائز ممکن له لقاؤه والسماع منه لکونهما جمیعا کانا فی عصر واحد
وان لم یات فی خبر انهما اجتمعا ولا تشافها بکلام فالروایة ثابتة
والحجة بها لازمة الا ان تکون هناک دلالة بینة ان هذا الراوی
لم یلق من روی عنه او لم یسمع منه شیئا فاما والامر مبهم علی الامکان
الذی فسرنا فالروایة علی السماع ابدا حتی یکون الدلالة التی
بینا وابن ردّ مذکور یعنی بودن ان قول توجیه آنست که قولی
که مشهور و متفق علیه میان محدثین در زمان قدیم و جدید است
آنست که هر مرد راوی ثقه که روایت کند از ثقه که روایت کند از
ثقه حدیث

ثقه حدیث را وجایز و ممکن باشد آن راوی را ملاقات مثل
شفعه و سماع آنهم جهة بودن هر دو از راوی و مروی عنه در یک
زمانه و اگر اینجا لفظ کانا نباشد نیز عبارت درست است و اگرچه
نیامده در هیچ خبر که آن هر دو مجتمع شدند و نه اینکه تشافه بکلام
کردند پس آن روایة ثابت است و حجة بآن روایة لازم است
مگر که باشد آنجا دلیل واضح بر اینکه آن راوی ملاقات نکرده
با کسی که روایة از و کرده یا نه شنیده از و هیچ خبر را یعنی پس
این وقت حجة نباشد اما در جایی که امر مبهم است بر امکان.
ملاقات و سماع که ان را تفسیر کردم یعنی جهة بودن آن هر دو
در زمان واحد امکان ملاقات است اگرچه ملاقات و عدم
ملاقات معلوم بیقین نیست بلکه مبهم است پس روایة محمول
بر سماع است همیشه تا که دلیل عدم ملاقات که بیان کردم باشد
فیقال المخترع هذا القول الذی وصفنا مقالته او للذاب عنه

فذا عظیم یعنی جملة قولک ان خبر الواحد الثقة عن الواحد الثقة

حجة یلزم به العمل ثم اذا علمت فیه الشرط بعد فقلت حتی یعلم انهما قد

کانا التقیا مرة فصاعدا او سمع منه شیئا پس گفته میشود که تبع

این قول را که ذکر کردم قول او را کسی را که در جمیع اعتراض مخالفه

متقدمین از و می باید تحقیق گفتی در جمله قول خود که خبر واحد ثقه از واحد ثقه

بهر طوریکه روایة کنند حجه است لازم است عمل باو پس داخل کردی

در حجیة و لزوم عمل شرط مذکور پس گفتی که حجه نیست تا وقتیکه

دانسته بشود که آن هر دو با هم ملاقات کردند یک مرتبه یا زیاده

یا سمع کرده راوی از و چیزی را فهل تجد هذا الشرط الذی اشترطته

عن احد یلزم قوله والا فهلم دلیلا علی ما زعمت پس آیا می یابی این

شرط را که اشتراط کردی او را ثابت از کسی که لازم کرده شود

قول او و درست باشد تقلید او را اگر نیابند این قول از هیچ کس

از علمای متقدمین بلکه مخترع است پس بیاید دلیل بر چیزیکه گفتی

از اشتراط

از اشتراط شرط مذکور و بعد ازین عبارت در صحیح مسلم گفته
پس اگر گویند که اشتراط مذکور آنست که در روایة عنعنه
امکان ارسال هست و مرسل حجة نیست گوئیم در جواب که
بعد ثبوت ملاقات امکان ارسال باقی ست چه جایز
ست که صحابی که ملاقات او با پیغمبر خدا علیه السلام یقینی ست
روایة کند از صحابی دیگر و آنرا حذف کرده در روایة بعنعنه
و همچنین روایة تابعی از صحابی بعنعنه جائز ست که بواسطه
تابعی باشد پس لازم آمد که در هیچ اسناد معنعن اتصال ثابت نشد
و حال آنکه اسناد هشام بن عروه از پدر از عائشه رض
معلوم ست که متصل ست و آنچه مسلم در اعتراض نوشته
صحیح درست ست لکن شک نیست که بعد ثبوت ملاقات
ظن بنفی واسطه قوی میگردد و میتواند که از قراین بدرجه
یقین رسد و امام بخاری در صحیح خود اسناد معنعن که آورده

ملاقات رواة آن ثابت است و انکار اسانید که مسلم ذکر کرده از امام بخاری معلوم فقیر نیست پس هیچ جای اعتراض نیست

وایضا فی مقدمة صحیحه وما علمنا احدا من ائمة السلف ممن یستعمل الاخبار و یتفقد صحة الاسانید و سقمها مثل ایوب السختیانی وابن عون ومالک بن انس وشعبة بن الحجاج ویحیی بن سعید القطان وعبد الرحمن بن مهدی ومن بعدهم من اهل الحدیث فتشوا عن موضع السماع فی الاسانید کما ادعاه الذی وصفنا قوله من قبل

و نیز مسلم در مقدمه صحیح خود گفته که ندیدایم هیچکس را از ائمه سلف که مستعمل اخبار و متفقد صحة و سقم اسانید بودند مانند ایوب وغیره که مذکور شدند تفتیش کرده باشند که سماع در اسانید در کدام موضع هست و کدام جا نیست چنانکه دعوی کرده آنرا کسی که ذکر کردم قول او پیشتر ازین وانما کان تفقد من تفقد منهم سماع رواة الحدیث ممن روی عنهم اذا کان الراوی

ممن عرف

ممن عرف بالتدلیس فی الحدیث واشتهر به وجز این نیست تفحص
کسی که تفتیش کرده تجسس کرده از رواة سماع روایه کسی حدیث را
از کسی که روایت کرده ازوان زمان بود وقتی که راوی معروف
ومشهور بوده بتدلیس در حدیث یعنی بعض رواة در اسناد
حذف میکرد از جهة ضعف ان فحینئذ یبحثون عن سماعه فی روایته
ویتفقدون ذلک منه کی ینزاح علة التدلیس پس وقت توهم
تدلیس بحث میکنند از سماع آن راوی مدلس در روایتهای وی [illegible]
سماع را از آن راوی که تا دور شود علة تدلیس فمن ابتغی ذلک
من غیر مدلس علی الوجه الذی زعم من حکینا قوله فما سمعنا ذلک من احد
ممن سمینا ولم نسم من الائمة پس کسی که طلب کرده تفتیش سماع
را از غیر مدلس بطریق که زعم کرده کسی حکایت کردم قول او پس
نشنیدم این تفتیش از کسی که نام بردم گفتم و از کسی که نام نبرده
گفتم از اصحاب حدیث فمن ذلک ان عبد الله بن یزید الانصاری

وقد رأى النبي صلى الله عليه وسلم وقد روى عن حذيفة وعن ابي
مسعود الانصاري وعن كل واحد منهما حديثا يسنده الى النبي صلى الله
عليه وسلم وليس في روايته عنهما ذكر السماع منهما ولا حفظنا في شيء
من الروايات ان عبد الله بن يزيد شافه حذيفة وابا مسعود الانصاري
بحديث قط ولا وجدنا ذكر رؤيته اياهما في رواية بعينها ولم نسمع
عن احد من اهل العلم ممن مضى ولا ممن ادركنا انه طعن في هذين الخبرين
اللذين رواهما عبد الله بن يزيد عن حذيفة وابي مسعود بضعف
فيهما بل هما وما اشبههما عند من لاقينا من اهل العلم بالحديث من
صحاح الاسانيد وقويها يرون استعمال ما نقل بها والاحتجاج بما
اتت من سنن وآثار پس از جملهٔ اسانید که حجت اند باتفاق و
ملاقات راوی بعض با شیخ خود ثابت نیست اینست که عبد الله
بن یزید الانصاری که بتحقیق دید پیغمبر خدا علیه السلام را بتحقیق
روایت کرد از حذیفه و از ابی مسعود الانصاری هر واحد حدیثی
را اسناد کرده

را اسناد میکنند هر واحدان حدیثها را سوی پیغمبر علیه السلام
حقیقت در کتب روایة عبدالله از حذیفه و ابی مسعود ذکر سماع از
حذیفه و ابی مسعود و یاد ندارم در هیچ روایة که عبدالله مشافهة
تحدیث از حذیفه و ابی مسعود کرده و نه یافتم ذکر کرده دیدن عبدالله
حذیفه و ابی مسعود را در هیچ روایة معین و نه شنیدم از یکی از علماء
گذشته و اساتذه خود که طعن کرده باشند در روایة عبدالله از
حذیفه و ابی مسعود جهة ضعف در آن بلکه این هر دو روایة
از اصح اسانید و قوی اسانید نزد اساتذه ما از محدثین و اعتقاد
میکنند باستعمال منقول باین روایة و حجة میگیرند به سنن و آثار
که آمده باین روایة و مثل آن پوشیده نماند که ملاقات عبدالله
با حذیفه و ابی مسعود از جمله بدیهیات است احتیاج اثبات ندارد
بلکه ملاقات اکثر صحابه با هم که در مشاهد و معارک و مساجد جمع
میشدند از جمله ضروریات است و ابو عبدالله حذیفه بن یمان صاحب

سر پیغمبر خدا علیه السلام بوده و مهاجرة کرده مع پدر در زمان
بعد و حاضر نشد بدر را روایة کرده از عمر بن خطاب و علی ابن ابی
طالب و ابو الدرداء و دیگر از صحابه و تابعین و وفات یافت بعد از عثمان
در مداین سال سی و پنج یا شش بعد قتل عثمان به چهل شب و نام
یمان حسیل است و او را یمان لقب میکردند که خونی که کرده بود پس
گریخت طرف مدینه پس حلیف شد با عبد الاشهل و قوم او او را
به یمانی نسبت دادند جهت آنکه حلیف یمانیه شد و مراد داشتند از آن
انصار و هی فی زعم من حکینا قوله من قبل واهیة مهملة حتی سبب
سماع الراوی عن من روی و این روایة در زعم کسی که حکایت
کردم قول او را پس واهی و مهمل اند تا که برسد شنیده اند یعنی از
کسی که روایة کرده از و پوشیده نماند که اگر مراد مسلم این باشد
که روایة و اسناد مذکور نزد امام بخاری مهمل است پس این عجب
است زیرا که امام بخاری این اسناد در صحیح خود در آورده در باب ان
الاعمال بالنیة

...بالنية كفقة حدثنا حجاج بن منهال قال ثنا شعبة اخبرني
عدي بن ثابت قال سمعت عبد الله بن يزيد عن ابي مسعود عن
النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا انفق الرجل على اهله نفقة
يحتسبها فهي له صدقة لكن چون مسلم وقت تحرير اين سطور صحيح
بخاري را نديده و مطالعه نكرده لهذا ننوشته آنچه نوشته ولو ذهبنا
نعدد الاخبار الصحاح عند اهل العلم ممن يهن بزعم هذا القايل
ونحصيها لعجزنا عن تقصيي ذكرها واحصايها كلها واگر شروع نماييم
در شمار كردن اخبار صحيحه نزد اهل علم كه سست اند بزعم اين قايل
و جمع نماييم آنرا هر آيينه عاجز شويم از تمامي ذكر آن و از شمار جمع آن
ولكنا احببنا ان ينصب منها عددا يكون سمة لما سكتنا عنه
منها و لكن دوست داشتيم و خواستيم كه برپا كنيم و بيان نماييم از آن
اسانيد چند عدد را كه باشد علامة رهنما براي آن اسانيد كه خاموش
ماندم از ان و ذكر نكردم آنرا از ان اسانيد و هذا ابو عثمان النهدي

و ابو رافع الصایغ وهما ممن ادرک الجاهلیة وصحبا اصحاب رسول

الله صلی الله علیه وسلم من البدریین هلم جرا ونقلا عنهم الاخبار

حتی نزلا الی مثل ابی هریرة وابن عمر وذویهما قد اسندا کل واحد

منهما عن ابی ابن کعب عن النبی صلی الله علیه وسلم حدیثا ولم یسمع

فی روایة بعینها انهما عاینا ابیا وسمعا منه شیئا وان عددانست

که ابو عثمان نهدی و ابو رافع الصایغ که یافته اند زمان جاهلیة

را و صحبة کردند به اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از بدریین

وغیره ونقل کردند از اصحاب اخبار را تا که نازل شدند سوی

مثل ابی هریره وابن عمر و مانند ایشان که کثیر الروایة بودند تحقیق

اسناد کرد هر واحد از ابو عثمان و ابو رافع از ابی ابن کعب از

پیغمبر خدا علیه السلام حدیث را و نه شنیدیم در هیچ روایة بعینه

که آن هر دو دیده باشند ابی را یا شنیده باشند از ابی چیزی را

و اسند ابو عمرو الشیبانی وهو ممن ادرک الجاهلیة وکان فی زمن

النبی صلی الله

عن النبی صلی الله علیه وسلم رجلا والو معمر عبد الله بن سخبرة کل واحد
منهما عن ابی مسعود الانصاری عن النبی صلی الله علیه وسلم حدیثین
و اسناد کرد ابو عمرو که زمان جاهلیت یافته بود و در زمان پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بالغ عاقل و اسناد کرد ابو معمر و هر واحد از ابو عمرو ابو معمر
اسناد کردند از ابی مسعود از نبی علیه السلام دو خبر را و اسند عبید
بن عمیر عن ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم عن النبی صلی
الله علیه وسلم حدیثا و اسناد کرد عبید از ام سلمه رضی الله عنها از نبی علیه
السلام حدیث را و عبید بن عمیر ولد فی زمان النبی صلی الله علیه
وسلم و عبید بن عمیر متولد شد در زمان پیغمبر صلی الله وسلم یعنی
با وجود که پیغمبر را دید روایت بواسطه صحابه کرده و اسند قیس بن
ابی حازم وقد ادرک زمن النبی صلی الله علیه وسلم عن ابی مسعود
الانصاری عن النبی صلی الله علیه وسلم ثلثة اخبار و اسناد کرد
قیس با وجود که زمان پیغمبر علیه السلام یافته از ابی مسعود انصاری

سنه خبر را او اسند عبد الرحمن بن ابی لیلی و حفظ عن عمر بن
الخطاب رضی الله عنه و صحب علی رضی الله عنه عن انس بن مالک
عن النبی صلی الله علیه و سلم حدیثا و اسناد کرد عبد الرحمن ابن ابی
لیلی حدیث را از انس بن مالک از نبی علیه السلام و یاد داشت
از عمر رضه و مصاحبت کرد علی را رضه و ابن الاثیر گفته که شش سال از
خلافت عمر رضه باقی بود مانده که عبد الرحمن متولد شد و در سال هشتاد
حشت یا یک یا دو کشته شد یا غرق شد در نهر بصره یا مفقود و گم
شد و او در طبقه اولی از تابعین کوفه است و در نام پدر او
اختلاف بسیار است یا داود یا غیر آن و او سماع دارد از پدر و
از علی رضه ابن ابیطالب و از عثمان بن عفان و سهل بن حنیف
و ابا ایوب انصاری و زید بن ارقم و برا بن عازب و کعب بن
عجره و ابا الدرداء و غیر ایشان رحمه و سماع دارد ازو شعبی و مجاهد
و عبد الملک بن عمیر و عمرو بن مره و ابن سیرین و عمرو بن عون و یزید
بن ابی زیاد

بسیار است

بن ابی زیاد و خلق بسیار و اسند ربعی بن حراش عن عمران بن
حصین عن النبی صلی الله علیه و سلم حدیثین و عن ابی بکرة عن
النبی صلی الله علیه و سلم حدیثا و اسناد کرد ربعی از عمران از پیغمبر
علیه السلام دو حدیث را و از ابی بکره از پیغمبر خدا علیه السلام یک
یک حدیث و قد سمع ربعی عن علی ابن ابیطالب رضی الله
عنه و روی عنه و بتحقیق سماع کرد ربعی از علی ابن ابیطالب رض
و روایة کرد ازو یعنی ربعی از علی رضه بلفظ سماع روایة کرد از
عمران بلفظ عن و اسند نافع بن جبیر بن مطعم عن ابن شریح
الخزاعی عن النبی صلی الله علیه و سلم حدیثا و روایة نافع بن
عن ابی شریح از پیغمبر علیه السلام یک حدیث را و اسند
النعمان بن عیاش عن ابی سعید الخدری ثلثة احادیث عن
النبی صلی الله علیه و سلم و روایة کرد نعمان بلفظ عن از
ابی سعید ابی سعید بلفظ عن از پیغمبر خدا علیه السلام سه حدیث را

واسند عطا بن یزید اللیثی عن تمیم الداری عن النبی صلی الله علیه

وسلم حدیثا و روایة کرد عطا بلفظ عن از تمیم به عن از پیغمبر خدا

علیه السلام یک حدیث را و اسند سلیمان بن یسار عن رافع

بن خدیج عن النبی صلی الله علیه وسلم حدیثا و روایة کرد سلیمان

بلفظ عن از رافع بلفظ عن از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یک

حدیث را و اسند حمید بن عبد الرحمن الحمیری عن ابی هریرة عن

النبی صلی الله علیه وسلم احادیث و روایة کرد حمید بلفظ عن

از ابی هریره و ابی هریره بلفظ عن از پیغمبر خدا علیه السلام بسیار

احادیث را فکل هولاء التابعین الذین نصبنا روایتهم عن

الصحابة الذین سمیناهم لم یحفظ عنهم سماع علمناه منهم فی روایة

بعینها پس همه این تابعین که ذکر کردم روایة ایشان بلفظ عن

از صحابه که نام شان ذکر کردم محفوظ نیست سماع این تابعین

از روایة ایشان بلفظ سماع نیامده در علم ما الهم لقوهم

نفس

فی نفس خبر بعینه و محفوظ نیست که آن تابعین ملاقات آن
صحابه کرده اند در ذات خبر این وقت اخذ حدیث و همی مانند
عند ذوی المعرفة بالاخبار والروایات من صحاح الاسانید وان
اسانید مذکوره اسانید معتبره اند نزد اهل حدیث که شناخت
اخبار و روایات دارند از اسانید صحیحه ولا نعلمهم وهنوا منها
شیأ قط و نمیدانم علمای حدیث را که تضعیف و توهین کرده باشد
آن اسانید را ولا التمسوا فیها سماع بعضهم من بعض و
نه جستند و طلب کردند در آن اسانید سماع بعض رواة را
از بعض اذ السماع لکل واحد منهم ممکن من صاحبه غیر مستنکر
لکونهم جمیعا کانوا فی العصر الذی اتفقوا فیه زیرا که سماع هر یک
از ایشان باهم ممکن است نیست بعید که انکار کرده شود بجهة
بودن همه در یک زمان وکان هذا القول الذی احدثه هذا
القایل الذی حکیناه فی توهین الحدیث بالعلة التی وصف

اقل من ان یعرج علیه ویثار ذکره و بود قول مذکور که اختراع کرده
این قایل که حکایت کردم در تضعیف حدیث جهت علیه بیان
کردم کمتر از اینکه عروج کرده شود برو و بر اکنده کرده شود ذکر او
یعنی قول مذکور لایق ذکر نبود اذ کان قولا محدثا وکلاما خلفا لم
یقله احد من اهل العلم سلف ویستنکره من بعدهم خلف زیراکه
بود آن قول مخترع و سخن باطل که هیچکس از متقدمین آنرا نگفته
و انکار خواهند کرد آنرا متاخرین فلا حاجة بنا فی رده باکثر مما
شرحنا پس نیست احتیاج ما را در رد او بکلام که زیاده باشد
از کلام که شرح کردم اذ کان قدر المقالة وقایلها القدر الذی
وصفناه زیراکه بود مرتبه سخن و گوینده او مرتبه که ما ذکر کردیم و
الله المستعان علی دفع ما خالف مذهب العلماء و علیه التکلان
و بخدا مدد طلب کرده شد بر دفع چیزیکه مخالف علماست
و بر خداست اعتماد انتهی تمام شد کلام صحیح مسلم فما قیل ان
کل حدیث

كل حديث روى الحسن عن علي عند البخاري ومسلم والترمذي
وابي داود وغيرهم ليس بمتصل وان كان الزمان يساعد صحبته
والرواية عنه لكن في المطالب النقلية يذكر الوقوع لا الامكان
والجماعة الذين يصححون الاتصال بالمعاصرة ثابتة عند محققي
اهل الحديث والاكتفاء على المعاصرة المحضة في الاتصال امر بناء
سلامة الذهن عنه مبني على عدم اصابة اقوال ائمة الحديث پس
الخ گفته شده یعنی شیخ ولی الله رحمه الله گفته که هر حدیثی که
روایة کرده حسن بصری از علی رض نزد بخاری ومسلم وترمذی
وابی داود وغیره از محدثین متصل نیست اگرچه زمان مساعد
صحبت وروایة میکنند از علی لکن در مطالب نقلیه ذکر کرده میشود وقوع
را نه امکان را وجماعتی که اتصال حدیث حسن بصری حیثیت
معاصرة تصحیح میکنند ثابت نیست نزد محققین از اهل حدیث
واکتفاء بمعاصرة محضة ودر اثبات اتصال احادیث

امریست که انکار میکنند سلامتی ذهن از و مبنی است بر نرسیدن
این قایل اقوال ایمه حدیث را و خبر ما قیل الی مبنی است بر مطالب
نقلیه و بعدم اکتفا معاصره در اثبات سماع مخالف تحقیق
مسلم است که مذکور شد که امام احمد حنبل و مسلم و الترمذی و غیرهم
مانند امام احمد که معنعن نزد او متصل است و مسلم که امکان ملاقات
و اتحاد زمان را در اثبات سماع کافی گفته و ترمذی و غیره که ذکر
آن کرده شد بلکه خلاف الاجماع المسلّم عند مسلم القشیری رح بلکه
قول مذکور خلاف اجماع است که نقل کرده آنرا مسلم قبل از مسلم
داشته قال الامام الحافظ ابو عیسی الترمذی فی جامعه فی باب
ما جاء فیمن لا یجب علیه الحد حدثنا محمد بن یحیی القطعی البصری
ثنا بشر بن عمر ثنا همام عن قتاده عن الحسن عن علی رض ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال رفع القلم عن ثلثة عن النایم حتی یستیقظ
و عن الصبی حتی یشب و عن المعتوه حتی یعقل الحدیث باسناد

دیگر از روات

دیگر از روایة احمد بن حنبل با دنی تفاوت در متن حدیث
آورده شد و فی الباب عن عایشة رضی الله عنها و در این باب روایة
از عایشه رض نیز هست قال ابو عیسی حدیث علی حسن غریب من
هذا الوجه وقد روی من غیر وجه عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم
گفت ترمذی که حدیث علی رض از این وجه یعنی از روایة حسن بصری
از قبیل حسن غریب است و روایة کرده شده حدیث مذکور بطرق
متعدده غیر یک وجه از علی رض از پیغمبر علیه السلام یعنی بلفظ عن
از علی رض بطرق متعدده آمده ولا نعرف للحسن سماعا عن علی بن
ابی طالب رضی الله عنه و نمی شناسیم حسن بصری را سماع از علی رض
انتهی ترجمه شد کلام ترمذی ای لا نعرف سماع الحسن عن علی عن
خطاب علی معه او مع غیره او بطریق الانباء والاخبار او بنهج آخر
سوا قرار الحدیث الشیخ او التلمید حضرت مصنف فرمایند که تفسیر
قول ترمذی که یعنی نشناسیم کیفیة سماع حسن بصری از علی رض که

بطریق خطاب بود تنها یا با غیر یا بطریق انبار یا اخبار یا بطریق

دیگر و حدیث را شیخ خوانده بود یا شاگرد اعلم ان هذا الحدیث

متصل علی مذهب الامام احمد بن حنبل بسبب العنعنة فقط بدانکه حدیث

مذکور متصل است بر مذهب امام احمد بن حنبل بسبب آنکه هر حدیث

معنعن نزد او متصل است چنانکه گذشت و علی مذهب الدار

قطنی والضیاء المقدسی و شیخ ابن الحجر بعد ما رجع عن مذهبه و اتفق شیخه

و غیرهم من اعلام الدین بدلیل صحة سماع الحسن عن علی کرم الله وجهه

و حدیث مذکور بر مذهب کسانیکه برای اتصال ثبوت سماع از

خارج شرط میکنند مثل دارقطنی و ضیاء مقدسی و ابن حجر بعد رجوع

کردن از انکار سماع حسن و قت شیخ و غیره از محدثین متصل است

بدلیل ثبوت سماع حسن از علی رضه و عند مسلم ایضا بسبب عنعنة

المعاصرة و امکان اللقاء و نزد مسلم نیز حدیث مذکور متصل است

جهة عنعنه معاصرة و امکان لقا که کافیست در اتصال نزد مسلم

دیوشنده مانده

ومعلوم شده نماند که مراد امام احمد حنبل نیز عنعنه معاصر ست زیرا که
عنعنه غیر معاصر را هیچ کس متصل نخواهد گفت وعند الترمذی
یشترط فی الاتصال ثبوت المعاصرة کما یفهم من عبارة الشیخ
ابن الحجر العسقلانی فی النخبة وشرحها ونزد ترمذی حدیث مذکور
نیز متصل ست زیرا که ترمذی شرط میکند در اتصال عنعنه ثبوت
معاصرة را موافق مذهب مسلم چنانکه مفهوم میشود اگرچه صریح نیست
از عبارة ابن حجر از نخبه وشرح نخبه وعنعنة المعاصر محمولة علی السماع
بخلاف غیر المعاصر فانها مرسلة او منقطعة فشرط حملها علی السماع
ثبوت المعاصرة لا عن المدلس وقیل یشترط فی حمل عنعنة المعاصر
علی السماع ثبوت لقائهما ای الشیخ والراوی عنه ولو مرة واحدة
عنعنه معاصر محمول بر سماع ست بخلاف عنعنه از غیر معاصر که آن
باسقاط راوی از اسناد ست وآنرا مرسل نامند اگر از تابعی
باشد ومنقطع گویند اگر مادون تابعی باشد وگاه مرسل را بر منقطع

اعم که شامل قول صحابی وقال علیه السلام ست نیز اطلاق کنند

پس حمل عنعنه بر سماع بثبوت معاصرة ست بشرطیکه عنعنه

از مدلس نباشد و گفته شده که شرط در حمل عنعنه معاصر بر سماع

بثبوت ملاقات شیخ و راوی ست او اگرچه یک مرتبه باشد

پوشیده نماند که درین عبارة تصریح بمذهب ترمذی نیست لکن

ظاهر این ست که آنچه پیش از لفظ قیل گفته مذهب همه محدثین

غیر بخاری ست که قایل باشتراط لقا ست پس ترمذی دران داخل

ست لیکن این توجیه وقتی درست باشد که حسن نزد ترمذی از

مدلسین نباشد و قال مولانا علی القاری فی شرح هذه العبارة و

عنعنة المعاصر سواء ثبت اللقاء بینهما ام لا عند الجمهور محمول علی

السماع و عند البخاری شرط اللقاء و لو مرة واحدة و گفت مولانا

علی قاری در شرح عبارة نخبه که عنعنه معاصر نزد جمهور محمول بر

سماع ست خواه لقاء شیخ و راوی ثابت باشد خواه نه و نزد بخاری

محمول بر سماع

که حمول بر سماع بشرط لقا است اگرچه یک مرتبه باشد و در جمهور
ترمذی داخل است انتهی تمام شد کلام علی قاری فلا یعارض بن
قوله لا نعرف الخ یدل علی الارسال لان عدم العرفان ما یتعلق
الا بکیفیة السماع لا السماع تفریع بر تفسیر مذکور برای قول ترمذی
یعنی چون معنی قول ترمذی بطریق مذکور گفته شد پس معارضه
کرده نمیشود متصل بودن حدیث که از احسن عن از علاء
روایة کرده باینکه حکم باتصال مخالف قول ترمذیست که لا نعرف
الخ باشد زیرا که ان قول و لا لة میکند بر ارسال و وجه دفع معارضه
آنکه که عدم عرفان متعلق بکیفیة سماع است نه بنفس سماع پس
سماع نزد ترمذی ثابت است و حدیث متصل است وان
سلمنا ما اردتم ای تعلق عدم العرفان لسماع فلا یقدح فی
اتصال الحدیث ایضا و اگر تسلیم کنیم تعلق عدم عرفان بسماع
پس قدح نمیکند این قول بر بنا تقدیر نیز در اتصال حدیث

لان لفظ لا نعرف لا يدل بالجزم على عدم سماع الحسن عن علي كرم
الله وجهه في نفسه لانه قال لا نعرف وما قال عرفنا عدم السماع
زيرا كه لفظ لا نعرف دلالة نميكند يقينا بر عدم سماع حسن بصري
از علي رضه بذات خود جهة آنكه ترمذي لا نعرف گفته واو دال
بر نفي معرفة است ونگفته عرفنا عدم السماع كه دال بر معرفة
عدم سماع است ونفي معرفة سماع مستلزم معرفت نفي سماع نه
وقادح ومخل در اتصال نفي سماع است نه نفي معرفة سماع ولان
اكثر المحدثين يذكرون في عباراتهم لا نعرف ولا نعلم وما سمعنا و
ما حفظنا سماعه منه وما شافهه به ولا يريدون عدم السماع واللقاء
بل يظنون بالخير ويحكمون بالحديث الذي ذكروا هذه الالفاظ في
اسناده انه متصل وصحيح وبراي آنكه اكثر محدثين ذكر ميكنند در
عبارات خود لفظ لا نعرف ولا نعلم ومانند آن واراده نميكنند
ازين الفاظ عدم سماع ولقا در نفس الامر بلكه ظن خير ميكنند وحكم
ميكنند بر حديث

میکنند بر حدیثی که ذکر کرده‌اند این الفاظ در اسناد که متصل و صحیح است
کما قال مسلم رح فی خطبة صحیحه ان عبد الله بن یزید الانصاری حدث
روی عن حذیفة وعن ابی مسعود الانصاری وعن کل واحد منهما بسنده
الی النبی صلی الله علیه وسلم ولیس فی روایته ذکر السماع منهما و
لا حفظنا فی شیء من الروایات ان عبد الله بن یزید شافه
حذیفة وابا مسعود بحدیث قط انتهی چنانکه گفته مسلم در خطبه
صحیح خود عبارتی که ترجمه ان گذشت وان عبارة دلالت میکند
که عدم معرفة سماع وحکم باتصال منافاة ندارند ولانه ما اشترط
الحافظ ابو عیسی الترمذی رح فی الاتصال عرفان السماع علی انه
قال لا نعرف السماع ای تعلق عدم العرفان بالسماع الذی هو
اخص من اللقاء والادراک فما یعرف من سلب العرفان بالسماع
سلب عرفان اللقاء لان سلب الاخص لا یستلزم سلب الاعم
وان تعلق عدم عرفانه رح باللقاء فیصرح بلا نعرف اللقاء لکن یشتمل

السماع ایضا وما صرح فعلم ان عرفانه تعلق باللقاء وما تعلق به

واز جهت آنکه شرط نکرده ترمذی در اتصال عرفان سماع را پس عدم

عرفان سماع منافی حکم اتصال نباشد با وجودیکه ترمذی گفته که نمی

شناسم سماع را که او اخص است از لقا پس معلوم نمی شود از

نه شناختن سماع نه شناختن لقا زیرا که سلب اخص که سماع است

مستلزم سلب اعم که لقاست نیست واگر متعلق می بود عدم

عرفان ترمذی به لقا پس میگفت که نمیدانم لقا را که تا شامل سماع

می شد ونه تصریح کرده باین پس معلوم شد که عرفان ترمذی

به لقا متعلق است وتعلق نیافته به سماع یعنی ترمذی لقا را

که شرط صحت اتصال نزد بخاریست میداند اگرچه سماع را نمیداند

واین را تائید کرد به عبارۀ شرح ترمذی ولهذا اصدر الفقیه الامام

الحافظ القاضي ابی بکر محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن

احمد المعروف بابن العربي في عارضة الاحوذي في شرح الترمذي

۱۰۱

در شرح هذا القول بلفظ قد دخلا على الماضي واستدرک بلفظ
لکن وقال قد ادرک الحسن علیا مسنا لکن لا نعلم سماعه وبرای
همین که لقا معلوم ترمذی ست قاضی ابو بکر شارح ترمذی در
شرح قول مذکور لفظ قد که دال بر تحقیق ست در صدر کلام
که صیغه ماضی ست آورده وبعده دفع توهم سماع به لفظ لکن
کرده وگفته که تحقیق یافت وملاقات کرد حسن بصری علی رضی
را در حالی که بالغ بوده لکن نمیدانم سماع حدیث او از علی رضی وصرح
الحافظ جلال الدین السیوطی فی رسالته اتحاف الفرق بانه قال
الحافظ زین الدین العراقی فی شرح الترمذی عند الکلام علی هذا الحدیث
قال علی بن المدینی الحسن رای علیا بالمدینة وهو غلام وتصریح
کرده سیوطی در رسالة اتحاف الفرق که زین الدین عراقی در
شرح ترمذی در جائیکه کلام برین حدیث کرده گفته که گفت
علی ابن مدینی که حسن بصری دید علی را رضی در مدینه در حالی که

کودک بود قال ابو زرعه کان الحسن البصری بویع لعلی ابن ابی طالب
رضه ابن اربع عشرة سنة ورأی علیا بالمدینة ثم خرج الی الکوفة و
البصرة ولم یلقه الحسن بعد ذلک گفت ابو زرعه که حسن بصری
بیعت کنانیده شد به علی رضه در حالیکه چهارده ساله بود و دید
علی رضه را در مدینه پس خارج شد علی بسوی کوفه و بصره و ملاقات
نکرد علی را حسن بعد خروج وقال الحسن رأیت الزبیر بایع علیا
گفت حسن بصری دیدم زبیر را که بیعت کرد با علی رضه انتهی تمام شد
کلام سیوطی در رساله وقال الذهبی فی التهذیب الحسن رأی
عثمان وعلیا وطلحة انتهی گفت ذهبی در تهذیب که حسن
بصری دید عثمان را و علی را و طلحه را تمام شد کلام ذهبی الصحیح
لقاء الحسن بعلی المرتضی کرم الله وجهه عند شراح الترمذی والقاضی
وعند ابن الجوزی بعد رجوعه عن الانکار والضیاء المقدسی والذهبی
وغیره ذلک من المحدثین ثبت الاتصال فی هذا الحدیث عند
الترمذی وسلم

١٠٢

از ترمذی و مسلم و البخاری و جمهور المحدثین رضه هرگاه ثابت
شد ملاقات حسن بصری به علی رضه نزد محدثین که مذکور شدند
ثابت شد اتصال در حدیث مذکور که بعنعنه است مروی است
نزد ترمذی و مسلم و بخاری و جمهور محدثین رضه فعلی تقدیر ملاحظة
اقوال المحدثین الذین تقدم ذکرهم لانعرف هذا الاجماع الذی
نقله بعض الفضلاء عفی عنه ان اتصال الحسن بعلی المرتضی کرم
الله وجهه باطل ینکره الشیعة و اهل السنة پس بر تقدیر ملاحظه
اقوال محدثین که مذکور شدند نمی شناسیم اجماعی را که نقل کرده
است بعض فضلا یعنی شیخ ولی الله رحمة الله که اتصال حسن
بعلی رضه یعنی ملاقات او به علی رضه باطل است انکار میکنند
از آن شیعه و اهل سنة الا بان یاول بخصوصیة المکان او بالحاق
او ببعض اهل السنة او بان اقوال ائمة الحدیث الذین هم مقتدوا
اهل الدین لم یصل الیه یعنی گفتن مثل این قول از فاضل درست نیست

مگر که تاویل کرده شود بخصوصیة مکان مثل کوفه و بصره یا حکم کرده شود
که عبارة کسی لاحق کرده در کتاب او و از حدیث یا مراد او از ائمه
اهل سنة بعض اهل سنة باشد یا اقوال ائمه حدیث که مذکور شدند
نفی قایل نرسیده و از شیعه مذهبهم انکار اهل السنة سوا ائکان عن
الاصحاب او من الاحباب الی یوم التناد و اما شیعه پس مذهب
ایشان انکار اهل سنة است خواه صحابه باشد خواه تابعی تا
روز قیامة پس انکار اتصال حسن از انها بعید نه بدانکه شیعه
اگرچه حسن بصری را مقتدا نمی دانند لیکن ملاقات او با علی رض
نزد ایشان هست یا نه به فقیر معلوم نیست و وقت تحریر از کتب
ایشان حاضر نبود که تحقیق کرده میشد و قال الشیخ العلامه
برهان المحدثین جلال الدین عبد الرحمن السیوطی رحمه الله فی
اتحاف الفرق قال الحافظ ابن الحجر وقع فی مسند ابی یعلی قال حدثنا
جویریه من اشرس قال انا عقبة بن ابی الصهباء الباهلی قال

محمد بن

سمعت الحسن علیا یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
مثل امتی مثل المطر الحدیث گفت سیوطی که ناقل است از ابن حجر
واقع شد در مسند ابی یعلی که گفت ابی یعلی که حدیث کرد
مرا جویریه گفت جویریه که خبر داد ما را عقبه گفت شنیدم حسن را
که میگفت شنیدم علی را رضه که میگفت که گفت پیغمبر خدا علیه السلام
مثل امت من مانند مطر است تا آخر حدیث قال محمد بن الحسن
ابن الصیرفی شیخ شیوخنا هذا النص صریح فی سماع الحسن من علی کرم
الله وجهه و رجاله ثقات گفت محمد صیرفی که شیخ شیوخ ما است
که این اسناد نص صریح است در اثبات سماع حسن از علی
رضه و رجال رواة این اسناد همه ثقه اند انتهی کلام جلال الدین
السیوطی تمام شد کلام سیوطی بدانکه همین اسناد مذکور کفایت
میکند در اثبات مقصود از رساله زیرا که وقتی که سماع ثابت
شد بنص صریح ملاقات هم ثابت شد و احادیث مرویه

۹ گفت عقبه

بلفظ عن هم متصل شدند نزد محدثین و احتیاج گفتگو زیادت

قال شیخ شیوخ اهل الحدیث صفی الدین المدنی [illegible] بالقشاشی رحمة

الله علیه فی کتابه سمط المجید والحسن وان قالوا انه کان یدلس

لکنه ثقة گفت قشاشی در کتاب خود که سمط المجید است

که حسن بصری اگرچه مردم گفتند که حسن تدلیس میکند لکن حسن

ثقه است جامع عدالت و ضبط بدانکه ارسال حسن بصری و

گفتن او قال رسول الله صلی الله علیه وسلم متفق علیه لکن

اسقاط کردن از اسناد راوی بسبب ضعف آن از حسن

ثابت نشده لهذا بر انکار ابن سیرین که گفت لا تاخذ بمراسیل

الحسن وابی العالیه فانهما لا یبالیان عمن اخذا الحدیث اعتراض

کرده اند باینکه عدم مبالاة مستلزم عدم اخذ بمراسیل ایشان

نیست مگر وقتیکه ثابت شود ارسال آن و ترک آن راوی

مجروح راویست چنین چنانکه حسن گفته وقتیکه میگویم شما را

لم حدیث کرد

که حدیث کرد مرا فلان پس او حدیث از آن است و وقتیکه
میگوییم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آواز هفتاد
کس مروی است پس تدلیس که قبیح است میان محدثین از حسن
ثابت نشده ح قال الحافظ ابن الحجر فی تقریب التهذیب الحسن
بن ابی الحسن البصری واسم ابیه یسار واسم امه خیرة بالتحتانیة
والمهملة الانصاری مولاهم ثقة فقیه فاضل مشهور وکان یرسل
کثیرا ویدلس وهو راس الطبقة الثالثة مات سنة عشر ومائة
وقارب التسعین انتهی گفت ابن حجر در تقریب که حسن
که نام پدرش یسار و نام مادرش خیرة است ثقه فقیه است
وفاضلی مشهور است و بود که ارسال وتدلیس میکرد و او از طبقه
سیوم است وفات یافت در سال یکصد و ده و نزدیک
نود سال عمرش رسیده و ازینجا مفهوم شد که در ثقه بودن
حسن اختلاف نه و تدلیس که او میکرد مراد از و معنی است

که منافی ثقه نیست ومن المقرر ان المدلس الثقة اذا عبر فی
روایة عن شیخه بصیغة صریحة فی السماع کسمعت وحدثنی
فراویة مقبولة واسناده متصل فراویة الحسن فی الحدیث
المذکور مقبولة واسناده متصل لکونه ثقة صرح بلفظ سمعت
واز مقررات ومسلمات است که مدلس که ثقه باشد وقتی که
تعبیر کند در روایة خود از شیخ خود بصیغه که صریح در سماع است
مثل سمعت وحدثنی پس روایة او مقبول است واسناد او
متصل است پس روایة حسن در حدیث مذکور مقبول است
واسنادش متصل است زیرا که حسن ثقه است که تصریح کرده
بلفظ سمعت وکلما صح السماع انتفی سبب الخدشة الخادشین
فی وصل الخرقة هرگاه که ثابت شد سماع حسن از علی رضی الله عنه دور
شد مناقشه در رسیدن خرقه از علی رضی الله عنه به حسن بصری رضی الله عنه
وقد تقرر انه اذا انتفی سبب الخدشة وقد وصله من هو ثقة و

منقول خطیه

مگفتیم آن ظاهر آن ما حاکم بانقطاع مرفوع موصول وبالله التوفیق و
انقطاع گذشت که تعلیق که کشف شد سبب حذف شد و تحقق وصل
کرد آنرا کسی که ثقه و مقبول ست ظاهر شد که حکم حاکم کرده ان بعض
بانقطاع وعلاوه مرفوع و موصول ست قال شیخ الاسلام الحافظ ابو زکریا
النواوی فی التقریب والصحیح التفصیل فیما رواه بلفظ محتمل
لم یبین فیه السماع فمرسل وما بینه فیه کسمعت وحدثنا واخبرنا واشباهها
فمقبول یحتج به وفی الصحیحین وغیرهما من هذا الضرب کثیر کقتادة
وسفیانین وغیرهم وهذا الحکم جار فیمن دلس مرة وما کان فی الصحیحین
وشبههما عن المدلسین بعن محمول علی ثبوت السماع تم کلام النواوی
گفت ابو زکریا نواوی در تقریب که صحیح در روایت مدلس تفصیل
ست پس حدیثی که روایت کرد آنرا مدلس بلفظی که احتمال واسطه
دارد و بیان کرده نشد در و سماع پس آن مرسل ست و حدیثی
که بیان کرد مدلس در و مثل سمعت وحدثنا واخبرنا و مانند آن

پس مقبول است حجة کرده میشود و در صحیح بخاری و مسلم این نوع
یعنی روایة مدلس به بیان سماع و اخبار بسیار است مثل قتاده
و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه که هر دو امام وقت خود بودند
و غیر ایشان و این حکم مذکور جاریست در کسی که یک مرتبه تدلیس
کرده و آنچه در صحیح بخاری و مسلم و مانند ایشان از مدلسین بلفظ عن
مروی شده محمول بر ثبوت سماع است تمام شد کلام نواوی و
تحقیق و تفصیل این مقام که در کتب اصول حدیث مبین است
آنست که تدلیس بمعنی پوشیدن عیب است مشتق از دلس بمعنی
اختلاط ظلمه و راوی که عیب اسناد را از شیخ بپوشد آنرا مدلس
بکسر لام گویند و حدیث را مدلس بفتح لام نامند و تدلیس در اسناد
یا باین طریق است که روایة کنند از کسی که ملاقات کرده یا معاصر
او بوده حدیثی که از و سماع نکرده بود بطریقی که در وهم آید که آن حدیث
را سماع از و دارد و گاه مدلس شیخ خود را اسقاط میکنند بلکه راوی

تدلیس نیست

که بعض شیخ است مرد ضعیف یا صغیر است یا مانند آن آنرا حذف
کنند و بعضی در مدلس بر روایت حدیث از ملاقی اعتبار کرده اند و مجرد
معاصرة اکتفا نه نموده تا فرق شود میان مدلس و مرسل خفی و ظاهر
آنست که اسقاط راوی از اثنای اسناد اگر جهت ستر عیب نیست
پس آنرا مرسل یا معضل گویند بحسب اصطلاح و اگر جهت ستر
عیب است پس مدلس خوانند و ارسال بمعنی لغوی شامل همه اقسام
مذکوره است و قسم دوم تدلیس در شیخ است باین طور که او را
بلقبی یا وصفی بیان کند که بآن مشهور نباشد و قبح مطلق تدلیس
بحسب قبح اغراض تدلیس است و قسم دویم تدلیس اخف است
و اسهل لکن در وی تضییع حدیث است جهة انسداد طریق معرفة
حال آن راوی و قسم اول تدلیس مذموم است لکن علما نوشته اند
که از ثقات مثل سفیان ثوری و سفیان بن عیینه بوقوع آمده و در روایت
مثل این مدلسین اختلاف کرده اند و مذهب صحیح تفصیل است

یا منقطع

که از تقریب نقل کرده شده و نقل مسلم حکم میکنند که در وسط نقطعی
که در زهد و ورع و تقوی و علم و فضل مرتبهٔ علیا داشته باشند
و شاگردان ایشان بمرتبهٔ اجتهاد کمال بودند از ایشان اسقاط راوی
ضعیف باوضاع جهة ترویج حدیث است هرگز بوقوع نیامده که
منافی دیانت و کمال است آری اتصال و ارسال جهة نشاط
و ضیق حال طریقهٔ مسلوکه رجال است چنانکه مسلم در خطبهٔ صحیح
بآن تصریح کرده که رواة حدیث را از شیخ خود سماع میکنند و در وقت
نشاط تسمیهٔ شیخ میکنند و این را نزول نامیده و گاه نام شیخ از اسناد
حذف کنند و این را صعود نامیده پس مراد از وقوع تدلیس از ثقات
حذف راویست از اسناد نه جهة ستر عیبی که مانع قبول روایة
او باشد و منافی حجیة روایة او بود بلکه جهة اغراض دیگر مثل خوف
فتنه چنانکه حسن بصری ذکر کرده و لهذا نزد حنفیه مراسیل ثقات
معتبر و حجة است ما از دقت نظر هم و مآل حسن ذکر هم و بدانکه اسنادی
حالی از احتمال

ایم و احتمال اتصال و ارسال باشد دعوی احد الاحتمالین یقینی
در نفس الامر از عقل بعید بلکه محدثین که باحث از احوال رجال
احادیث احاد اند غایت سعی ایشان تحصیل ظن است پس وقتیکه
میگویند که حدیث ضعیف یا موضوع است مرادشان آنست
که بحسب ظن ما و اصطلاح ما چنین است اما اثبات چیزیکه در نفس
الامر است مقدور ایشان نیست پس اختلاف در عنعنه که مذکور
شد بحسب اصطلاح است بلکه آنچه متصل بحسب اصطلاح بالاتفاق است
مثل عنعنه صحابی از پیغمبر علیه السلام و عنعنه تابعی از صحابی که ملاقاتش
یقینی است احتمال ارسال در آن نیز جایز است چنانکه مسلم
در صحیح خود بآن تصریح کرده فثبت الاتصال وانقطع الارسال پس
ثابت شد اتصال در روایت حسن از علی رض بلفظ عن زیرا که
سماع او معاصر و مقبول است و دور شد ارسال پس عنعنه
حسن از علی رض متصل است بحسب اصطلاح همه محدثین نه مرسل

وقتیکه حسن از مدلسین نباشد و همین حق است و اگر از مدلسین باشد

چنانکه بعض گفته اند پس روایت حسن از علی رض بلفظ سمعت متصل و

مقبول است الا ان یقول المتنبی یعنی ارسال حدیث الحسن عن علی

رضی الله عنه ان لفظ السماع محتمل فلم لا یجوز ان یکون السماع بالواسطة

وارسلت الواسطة یعنی روایت حسن بلفظ سمعت علیا متصل

است همه وقت مگر وقتیکه گوید ارزو کننده در جاییکه ارزو میکنید

ارسال حدیث حسن را از علی رض اگر چه بلفظ سمعت باشد که

لفظ سماع محتمل است اتصال و ارسال را پس چرا جائز نباشد

اینکه باشد سماع بواسطه و ارسال کرده شده واسطه را فیلزم ان لفظ

السماع محتمل عند العقل لا عند اهل الحدیث لان الکرمانی صرح فی شرح البخاری

اما سمعت فهو لما سمع من لفظ الشیخ پس التماس کرده شود در جواب

آن قایل که لفظ سماع محتمل ارسال است نزد عقل که مخصوص بوضع

الفاظ نداده شد نزد اهل حدیث که عقلا حقیقی اند و عارف بمدلولات

زیراکه

اینجا ظاهر اکرمانی تصریح کرده در شرح بخاری بانکه سمعت موضوع
است برای روایتی که مسموع شده از لفظ شیخ و زبان او
و اهل لغت از لفظ سمعت زید امثلا یقول سماع بواسطه هرگز
نمی فهمند و هیچ کس سمعت النبی یقول را بر سماع بواسطه حمل
نکرده فح ای علی تقدیر ثبوت السماع بلا واسطة علی طبق فن
الحدیث ثبت اتصال الحدیث علی مذهب المحدثین رح
پس وقتیکه ثابت شد سماع حسن از علی رضه بلا واسطه از اسناد
مذکور موافق فن حدیث ثابت شد اتصال حدیث بر مذهب
محدثین رح فما قیل فی قرة العینین علی روایة حافظ عصره جلال
الدین السیوطی باسناده قال قال سمعت الحسن یقول سمعت
علیا کرم الله وجهه الخ مع استمساکه بقوله محمد بن الحسن الصیرفی شیخ
شیخنا هذا نص صریح فی سماع الحسن من علی کرم الله وجهه الکریم صحیح
باشد باین قدر صحبت معتد بها ثابت نمیشود و سخن ما در صحبت

معتبر بها است لا نعرف خبر ما قيل لا نعرف است پس آنچه گفته

شده يعنی شيخ ولی الله رحمه الله قرة العينين عبارة فارسی گفته

اند بطريق اعتراض بر رواية مذكوره در رساله سيوطی واستمساك

سيوطی بقول محمد صيرفی كه شيخ شيوخ اوست واو گفته كه رواية مذكور

نص صريح است در سماع حسن از علی رضه نمی فهم معنی اين عبارة

فارسی را الا انه ما يفاد من الفاظ هذه العبارة الا هذه المقدمات

الثلث على تقدير صحة الحديث ما يثبت من هذا السماع الحسن

من علی كرم الله وجهه وسماع الحسن بهذا القيد لا يفيد ولا يثبت

الصحبة المعتدة بها او كلامنا فی الصحبة المعتدة بها لا فی السماع

والاتصال فالاول ظ والثانی يدل على تحقق السماع والاتصال

مع عدم تحقق الصحبة المعتدة بها فيعارضه كلامه السابق فی هذا

المقام اگر اتصال حسن بامير رضی متحقق می بود واو را صحبت

معتدة بها می بود وجود چنين صحبت منتفی نيست بل اتصال وتحقق

عدم استفاد

زیراکه مستفاد میشود از عبارت فارسیه مگر سه مقدمه یکی آنکه
بر تقدیر صحت حدیث ثابت میشود مگر سماع حسن از علی رضه دویم
آنکه سماع حسن و اتصال حدیث او مفید و مثبت صحبت معتدبها
نیست وسیوم آنکه کلام ما در صحبت معتدبهاست نه در سماع
مقدمه اولی ظاهرست و ثابت کرده شد بتفصیل و مقدمه
ثانیه منافی کلام سابق این قائل ست زیراکه دلالت میکند
برینکه سماع و اتصال مستلزم صحبت معتدبها نیست و کلام سابق
دلالت میکند بر استلزام میان آن هر دو و ان کانت هذه الشرطیة
ایضا غیر معلومة لنا لان تحقق الاتصال لا یستلزم تحقق الصحبة
المعتد بها حتی یلزم من انتفاء الصحبة انتفاؤه کما یفهم من احوال
الصحابة ومن عبارات البخاری و مسلم و الترمذی و جمهور المحدثین
رضی الله عنهم اگرچه این شرطیه که در کلام سابق این قائل است
معلوم ما نیست زیراکه تحقق اتصال مستلزم تحقق صحبت طویله

معتنی بها نیست تا که لازم شود از انتفاء صحبت انتفاء اتصال
چنانکه معلوم از احوال صحابه که بعض را صحبت طویله و در روایة از پیغمبر
علیه السلام بلفظ سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول متصل است
باتفاق و کسی را در آن خلاف نه و مفهوم میشود از عبارات بخاری
و مسلم و ترمذی و جمهور محدثین رضی پوشیده نماند که اتصال حدیث
که مصطلح محدثین است ثابت نمی‌شود مگر از اسناد در روایة که محدثین
و اهل لغة از آن اتصال و نفی واسطه می‌فهمند و اثبات نفی احتمالات
اتصال بدلیل عقلی بعد ثبوت آن بطریقه مسلوکه ایشان خروج از
منصب محدثین است و محدثی که تشبه بفلسفی نماید و دلیل عقلی
استعمال کند در غیر موضع لایق او کلامش نبود مگر سقط محض و مقدور
محدث نیست مگر که اتصال حدیث ثابت کند بطریق مسلوکه خود
و جائی که احتمال ارسال است مثل عنعنه معاصر الی آخره تعلیق اتصال
نماید بغلبه ظن یا باختیار ارسال کند بظن خود گوید که اتصال نزد ما

ثابت

اینجا ثابت نیست نه اینکه گویند اتصال البته اینجا منتفیست این تا در نفی

محض است و جائیکه احتمال اتصال نبود مثل عنعنهٔ غیر معاصر آنجا

کسی دعوی اتصال نخواهد کرد و احتیاج به نفی اتصال نخواهد شد لان

هذه العبارة تدل علی امرین نفی الاتصال واستلزام تحقق نفی

الصحبة نفی الاتصال زیرا که عبارهٔ مذکوره دلالة میکند بر دو امر

یکی نفی اتصال که نتیجهٔ آن قیاس است دویم استلزام نفی صحبة

نفی اتصال زیرا که انتاج مبنی است بر اینکه از نفی لازم نفی

ملزوم میشود و این دلیل است بر اینکه استلزام بین النفیین از

کلام او میشود اگرچه این ظاهر بود لکن برای توضیح بیان فرمودند تا

کسی توهم نکند که استلزام میان هر دو نفی در کلام او صریح نیست

الا ان یقال ان مذهبه مختار السمعانی او مختار ابو عمرو الدانی لان

السمعانی شرط فی الاتصال طول الصحبة وابو عمرو الدانی شرط فیه

معرفته الروایة استثنائیست از قول لا یستلزم الخ یعنی تحقق الاتصال

تحقق صحبة معتد بها را استلزام نیست در هیچ وقت مگر وقتی که

گفته شود که مذهب مختار سمعانیست یا مختار ابو عمر است زیرا که

سمعانی شرط کرده در اتصال طول صحبة را و دانی شرط کرده در

اتصال معرفة روایة را و لا نعلم ما اراد بالصحبة المعتد بها الطول

او المعرفة فکلامه یحتمل ان یطابق بالسمعانی او بالدانی و نمیدانم

چه اراده کرده آن قایل از صحبة معتد بها طول صحبة اراده کرده

یا معرفة اراده کرده پس کلام آن قایل احتمال دارد که مطابق

سمعانی باشد یا مطابق دانی لکنه صرح فی هذا الکتاب بر حدیثی

که از حسن از علی باشد پس بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و غیره

ایشان متصل نیست این رد توجیه مذکور است باینکه کلامش

دلالة میکند که مقصود او گفتگو موافق بخاری و غیره از جمهور محدثین

نه موافق مذهب شاذ و غیر مشهور پوشیده نماند که توجیه مذکور بسیار

بعید و ضعیف است و مفید نه و لا یخفی ما فیه علی من اطلع مذهب

البخاری و مسلم و غیرهم

البخاري ومسلم وغيرهم من النقاد في الاتصال بان البخاري شرط
في الاتصال اللقاء ولو مرة واحدة كما قال الشيخ ابن الحجر العسقلاني
في النخبة وشرحها وپوشيده نيست خلاكه در عبارة مذكور است
بر كسى كه اطلاع دارد به مذهب بخاري ومسلم وغيره از نقاد در
اتصال به اينكه بخاري شرط كرده در اتصال لقا را اگرچه يك مرتبه
باشد نه صحبت معتقد بها را چنانكه گفت ابن حجر در نخبه وشرح آن
وشرط حمل عنعنة المعاصرة على السماع ثبوت لقائهما اي الشيخ و
الراوي عنه ولو مرة واحدة ليحصل الامن عن باقي معنعنه عن كونه
من المراسيل الخفي وهو المختار تبعا لعلي ابن المديني والبخاري وغيرهم
من النقاد عبارة نخبه است شرط حمل عنعنه معاصر بر سماع ثبوت
ملاقات شيخ با راوي است اگرچه يك مرتبه باشد تا حاصل شود
امن از باقي معنعنه او از بودن آن عنعنه از مراسيل خفي وهمين
مختار على ابن مديني وبخاري وغير ايشان است از نقاد وبا آن

مسلم شرط فی الاتصال المعاصرة فقط بل نقل الاجماع فی خطبة
صحیحه علی ان الاسناد المعنعن له حکم الموصول بسمعته بمجرد کون المعنعن
والمعنعن عنه فی عصر واحد وان لم یثبت اجتماعهما کما مر سابقا
این جار مجرور نیز متعلق به اطلاع است یعنی بر کسی که اطلاع دارد
باینکه مسلم شرط کرده در اتصال معاصرة را و بس بلکه نقل کرده
اجماع در خطبه صحیح خود بر اینکه اسناد معنعن را حکم موصول که بسمعته
است نه تنها بودن معنعن و معنعن عنه در زمان واحد اگر چه
ثابت نباشد اجتماع آن هر دو چنانکه گذشت و قال الشیخ ابن
الحجر فی مقام آخر من النخبة و شرحها ان رجحانه من حیث الاتصال
فلاشتراطه ان یکون الراوی قد ثبت له لقاء من روی عنه و
لو مرة واکتفی مسلم بمطلق المعاصرة و گفت ابن حجر در مقام دیگر
از نخبه و شرح آن اما رجحان مذهب بخاری از حیثیه الاتصال پس
برای شرط کردن بخاری این را که باشد راوی که ثابت باشد
خد اورا ملاقات

او را ملاقات کسی که روایة کرده ازو واکتفا کرده مسلم به مجرد
بمعاصرة بدون اثبات لقا هرده وانتهی تمام شد کلام نخبه ولما
کان احوال اتصال التابعی بالصحابی بل اتصال رجال الاسناد
بشیوخهم کاحوال اتصال الصحابی بالنبی صلی الله علیه وسلم کما قال مولانا
علی القاری فی شرح الشرح للنخبة ولما انجر الکلام الی ذکر الصحابة
فعرفته وکذا الحال فی التابعی هرگاه که بود حال اتصال تابعی با صحابی
بلکه حال اتصال رجال اسناد با شیوخ خود مثل احوال اتصال
صحابی با نبی علیه السلام چنانکه گفت ملا علی قاری در شرح شرح
نخبه هرگاه منجر شد کلام سوی ذکر الصحابه پس دانستی آن را و
همچنین حال است در تابعی اردت ان نبین یعنی الصحابی
فیعلم احوال التابعی این جزا لما است یعنی هرگاه چنین بود
اراده کردم که بیان کنیم یعنی صحابی پس معلوم شود احوال التابعی
بتفصیل و قال محمد بن اسمعیل البخاری روح الله روحه فی

صحیحه من صحب النبی صلی الله علیه وسلم او راه فهو من اصحابه گفت
امام بخاری در صحیح خود کسی که صحبت کرد با نبی علیه السلام یا دید
او را پس او از اصحاب است وقال ابن الحجر فی فتح الباری عند
شرح هذه العبارة بعد اللتیا والتی وقد وجدت ما جزم به البخاری
من تعریف الصحابی فی کلام شیخه علی بن المدینی فقرأت فی
المستخرج لابن القاسم بن مندة بسنده الی احمد بن سیار الحافظ
المروزی قال سمعت احمد بن عتیک یقول قال علی بن المدینی
من صحب النبی صلی الله علیه وسلم او راه ولو ساعة من النهار
فهو من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن حجر در فتح
الباری نزد شرح این عبارة مذکوره بعد چنین و چنان تحقیق یافتم
چیزیکه جزم کرده باآن بخاری از تعریف صحابی در کلام شیخ او علی مدینی
پس خواندم در مستخرج ابی القاسم سند میکند سوی احمد که گفت
احمد که شنیدم احمد بن عتیک را که میگفت که گفت علی مدینی کسیکه
صحبت کرد

صحبت کرد نبی علیه السلام را یا دید او را اگرچه یک ساعة از روز
باشد آن اصحاب پیغمبرست انتهی تمام شد کلام ابن حجر و قال القسطلانی
رح فی شرح هذه العبارة من صحب النبی صلی الله علیه وسلم فی زمن
نبوته ولو ساعة او راه فی حال حیوته ولو ساعة من المسلمین
العقلاء گفت قسطلانی در شرح این عبارة کسی که صحبت کرد نبی
علیه السلام را در زمان نبوة او اگرچه یک ساعة باشد یا دید او را
در حال زندگانی او اگرچه یک ساعة باشد از مسلمین عقلا پس
او از اصحاب اوست و قال ابن الحجر فی النخبة و شرحها و هو
ای الصحابی من لقی النبی صلی الله علیه وسلم و مات علی الاسلام
ولو تخللت ردة فی الاصح والمراد باللقاء ما هو اعم من المجالسة
والمماشاة و وصول احدهما الی الآخر وان لم یکالمه ویدخل فیه
رویة احدهما الآخر سواء کان ذلک بنفسه او بغیره گفت ابن
حجر در نخبه و شرح آن که صحابی کسیست که ملاقات کرد پیغمبر را

علیه السلام ومرد بر اسلام اگرچه درمیان آمده ردة در مذهب
اصح یعنی بعض میگویند که از ردة صحابیة مرتفع میشود لکن مذهب
اصح آنست که اگر باز اسلام آورد ومرد بر اسلام پس او از اصحاب
است ومراد از لقا عام که بطریق مجالست باشد ویا در راه
همراه مشی کنند و برسد یکی بر دیگری اگرچه کلام باهم نکرده وداخل
میشود درین رویة یکی دیگر را پس اعمی که دید پیغمبر علیه السلام اورا
نیز از اصحاب است برابر است که باشد این رویة بذات خود
بقصد یا باشد بغیر خود انتهی تمام شد کلام ابن حجر وقال مولانا
علی القاری فی شرح هذه العبارة ای سواء بالاستقلال بان یقصد
رویة علحدة او بالتبعیة وبوسیلة الغیر سواء کان ینظر الیه قصدا
او قصد رویة غیره وراه بتبع الوقوع نظره اتفاقا من غیر قصد والا
فالروایة بالغیر لا معنی له وقیل معناه سواء کان رویة احد بنفسه
بان یکون هو نفسا باعثا علی الرویة او کان بغیره بان یکون

الباعث

الباعث ذلک الغیر گفت مولانا علی قاری در شرح این عبارة
مذکوره و تفسیر بنفسه و بغیره یعنی برابر است که باشد دیدن پیغمبر
علیه السلام باستقلال بانیکه قصد کند رویة پیغمبر را علیه السلام
جدا یا بتبعیة و وسیله غیر برابر است که نظر کند سوی پیغمبر علیه السلام
بقصد یا قصد کند دیدن غیر پیغمبر علیه السلام را و دیده باشد پیغمبر
علیه السلام را به تبع جهت وقوع نظر رائی بر پیغمبر علیه السلام بحسب
اتفاق بدون قصد و اگر توجیه مذکور کرده نشود پس رویة بالغیر
معنی ندارد یا گفته شود در معنی او برابر است رویت یک مرد دیگر را
بذات خود بانیکه ذات او باعث رویة بود یا بالغیر خود بانیکه باعث
بر رویة غیر باشد قال التلمیذ قوله لغیره ای بان یکون صغیرا
فیحمل الی النبی صلی الله علیه وسلم انتهی گفت شاگرد ابن حجر
که معنی بغیره آنست که باشد بیننده صغیر السن پس برداشته
شود سوی نبی علیه السلام تمام شد کلام مولانا علی قاری و قال

النواوی فی شرحه للمسلم فی معرفة الصحابی والتابعین الفضل
مما یتاکد الاعتناء به ومس الحاجة الیه فیه یعرف المتصل من المرسل
گفت نواوی در شرح صحیح مسلم در معرفت صحابی و تابعین فضل
از جملهٔ آن چیزیست که اعتنا و توجه باو زیاده است و حاجت باو
بسیار می افتد پس باو شناخته میشود متصل از مرسل فاما الصحابی
فکل مسلم رای رسول الله صلی الله علیه وسلم ولو لحظة هذا هو
الصحیح فی حده وهو مذهب احمد بن حنبل وابی عبد الله البخاری فی
صحیحه والمحدثین کافة پس صحابی در نزد اهل سنت کسی است که دیده
باشد پیغمبر علیه السلام را اگرچه یک لحظه ببیند و همین صحیح است
در حد صحابی و این مذهب احمد بن حنبل و امام بخاری و همه محدثین
است و ذهب اکثر اصحاب الفقه والاصول الی انه من طالت
صحبته له صلی الله علیه وسلم و رفتند اکثر اهل فقه و اصول بسوی
اینکه صحابی کسی است که دراز باشد صحبت او مر پیغمبر علیه السلام را

قال الامام

قال الامام القاضی ابو بکر ابن الطیب الباقلانی لا خلاف من اهل
اللغة ان الصحابی مشتق من الصحبة جار علی کل من صحب غیره قلیلا
وکثیرا اتصال صحبته شهرا او یوما او ساعة گفت ابو بکر باقلانی خلاف
نیست میان اهل لغة که صحابی مشتق از صحبت است و اطلاق کرده
میشود بر هر کسی که صحبت کند غیر خود را کم یا زیاد گفته میشود صحبت
کردیم او را یک ماه یا یک روز یا یک ساعة قال وهذا یوجب فی حکم
اللغة اجراء علی هذا علی من صحب النبی صلی الله علیه وسلم ولو ساعة
هذا هو الاصل گفت باقلانی واین موجب است در حکم لغة جاری
کردن و اطلاق نمودن لفظ اصحاب بر هر کسی که صحبت نبی علیه
السلام کرده اگرچه یک ساعة باشد و همین اصل است قال
ومع هذا فقد تقرر للامة عرف فی انهم لا یستعملون الا فی کثرة صحبته
واتصال لقاوه گفت باقلانی با وجود اصل مذکور مقرر شده برای
امة عرفی در اینکه استعمال نمیکنند لفظ صحابی را مگر بر کسی که کثیر شد

صحبت او و یا بے دریے شدہ ملاقات او ولا یجری ذلک علی من

لقی المرء ساعة و مشی معہ خطوات و سمع منہ حدیثا و اطلاق

نمیشود لفظ صحابے بر عرف مذکور برکسے کہ ملاقات کند کسے را

یک ساعت و برود باو چند قدم و بشنود از و سخنے را فوجب ان لا

یجری فی الاستعمال علی من ہذا حالہ پس واجب باشد کہ اطلاق نشود

لفظ صحابے در استعمال برکسے کہ اینست حال او ہذا الکلام القاضی

المجمع علی امامتہ و جلالتہ این کلام قاضے باقلانیست کہ اجماع شدہ

بر بزرگے او وفیہ تقریر للمذہبین ویستدل بہ علی ترجیح مذہب

المحدثین فان ہذا الامام قد نقل عن اہل اللغة ان الاسم یتناول

صحبتہ ساعة او اکثر و اہل الحدیث قد نقلوا الاستعمال فی الشرع

العرف علی وفق اللغة فوجب المصیر الیہ و در کلام قاضے تقریر

بر دو مذہب و استدلال کردہ میشود بہ کلام قاضی بر ترجیح مذہب

محدثین پس تحقیق این امام نقل کرد از اہل لغة کہ اسم صحابے شامل

است صحبتہ

ست صحبت یک ساعت یا زیاده را و اهل حدیث نقل کردند استعمال
در شرع و عرف خود موافق لغت پس واجب است گردیدن سوی او
واما التابعی ویقال فیه التابع فهو من لقی الصحابی وقیل من صحبه
کالخلاف فی الصحابی اما تابعی وگفته میشود او را تابع نیز پس او کسی
ست که ملاقات کرده صحابی را و گفته شده که تابعی کسی ست که
صحبت کند صحابی را مانند خلاف در صحابی که مذکور شد والاکتفا
هنا بمجرد اللقاء اولی نظرا الی مقتضی اللفظین و اکتفا کردن به مجرد
ملاقات بهتر ست جهت نظر کردن سوی مقتضی هر دو لفظ انتهی کلام
تمام شد کلام نواوی وقال الکرمانی فی شرح تعریف الصحابی للبخاری
والطبقة الثانیة تسمی بالتابعی وهو مسلم رای صحابیا والطبقة
الثالثة تبع التابعی وهو مسلم رای تابعیا گفت کرمانی در شرح
تعریف صحابی که بخاری گفته طبقه ثانیه نامیده میشود به تابعی و او
هر مسلم که بیند صحابی را و طبقه سیوم تبع تابعی و آن هر مسلم که

ببیند تابعی را انتهی تمام شد کلام کرمانی فان قیل بان ابن الجوزی
ذکر فی التلقیح عن سعید بن المسیب انه لا یسمی بلفظ الصحابی الا من
من غزا او اقام سنة او سنتین مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
فالصحابی لا یکون صحابیا الا من له الصحبة المعتد بها فکذا حال
التابعی و تبع التابعی لان احوال الصحابی مقیاس و متبوع پس
اگر گفته شود در تائید قائل باشتراط صحبة معتد بها که ابن جوزی
در تلقیح از سعید بن مسیب نقل کرده که نامیده نمی شود به صحابی
مگر کسی که جنگ با کفار کرده همراه پیغمبر علیه السلام یا یک سال یا دو
سال با پیغمبر علیه السلام بوده پس صحابی نباشد مگر کسی که او را
صحبة معتد بها بود و همچنین تابعی و تبع تابعی زیرا که احوال صحابی
قیاس کرده میشود با و حال تابعی و تبع تابعی یقال اولا ان ابن
الجوزی ما قنع بهذه الروایة فقط لیصح الاستدلال بل ذکر الروایات
المتعددة بحیث فیه ههنا فینبغی لنا ذکر ان بلا حظ اولا جمیع عبارة

ابن الجوزی

ابن الجوزی التی وردت فی التلقیح فیستدل بها فلهذا النقل
عبارة التلقیح بتمامها لیحصل حال الاستدلال بل المستدل بالتفصیل
والتنقیح ویظهر حال اخذ الصحیحة المعتمد بها فی الصحابی والتابعین
بالتصریح علی طریق الثقات والنقاد گفته میشود اول در جواب
که ابن جوزی قناعت نکرده بذکر روایة مذکوره تنها تا استدلال تو
درست بود بلکه ذکر کرده روایات معتمده مخالف روایة مذکوره
بسند متاخر پس سزاوارست بما و تو که ملاحظه کنیم اول تمام عبارة
ابن جوزی که در تلقیح واقع شده پس استدلال کرده شود با آن عبارة
پس برای همین نقل کرده شد تمام عبارة تلقیح که تا حاصل شود
و منکشف گردد حال استدلال بلکه حال مستدل بتفصیل و تنقیح
ظاهر شود حال اخذ صحیح معتمد بها در صحابی و تابعی بتصریح ثقات
و نقاد و هی هذا و ان عبارت اینست فصل فی بیان المستحق
تسمیة الصحابی و کان سعید ابن المسیب لا یعد الصحابی الا من

اقام مع رسول الله صلی الله علیه وسلم سنة او سنتین وغزا
معه غزوة او غزوتین ابن جوزی فصل در بیان کسی که مستحق بنام
صحابی است آورده و گفته که بود سعید بن مسیب که شمار نکردی از
صحابی مگر کسی را که اقامت کرده با پیغمبر علیه السلام یک سال یا دو سال
یا جنگ با کفار همراه پیغمبر علیه السلام کرده یک مرتبه یا دو مرتبه قال
الواقدی ورایت اهل العلم یقولون کل من رای رسول الله صلی الله
علیه وسلم وادرک الحلم فاسلم وعقل امر الدین ورضیه فهو عندنا
ممن صحب رسول الله صلی الله علیه وسلم ولو ساعة من نهار گفت
واقدی و دیدم اهل علم که میگویند هر کس که دید رسول خدا را علیه السلام
ورسید بلوغ را پس اسلام آورد و فهمید امر دین را و راضی شد
بدین پس او نزد ما از اصحاب رسول خدا است علیه السلام اگر یک
ساعت روز با پیغمبر علیه السلام صحبت کرده و روایت عبدوس بن مالک العطار
قال سمعت ابا عبد الله احمد بن حنبل یقول کل من صحب سنة او شهرا

اویوما

او یوما او ساعة او راه فهو من الصحابه و روایة کرد عبدوس
و گفت شنیدم ابا عبد الله احمد بن حنبل را که میگفت کسی صحبت
کرد یک سال یا یک ماه یا یک روز یا یک ساعة تا دید پیغمبر علیه السلام
را پس او از اصحاب رسول است و روی الفربری عن البخاری قال
من صحب النبی صلی الله علیه و سلم او راه من المسلمین فهو من
اصحابه و روایة کرد فربری از بخاری گفت بخاری کسی که صحبة
کرده است نبی علیه السلام را یا دید نبی علیه السلام را از مسلمین
پس او از اصحاب نبی است علیه السلام انتهی تمام شد عبارة
فصلی که ابن جوزی در تلقیح گفته و ازین معلوم شد که قول سعید مخالف
اقوال اهل علم است و ثانیا بانه صرح النواوی فی التقریب و عن
سعید بن مسیب انه کان لا یعد الا من اقام مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم سنة او سنتین او غزا معه غزوة او غزوتین
فان صح فضعیف و گفته میشود در جواب مرتبه دویم که تصحیح

کرده نوادی که قول سعید اگر صحیح باشد که از روست این ضعیف

است فان مقتضاه ان لا یعد جریر البجلی و شبهه صحابیا و لاخلاف

انهم صحابة پس مقتضی قول سعید اینست که شمار کرده نشود جریر و مانند

آنرا از صحابه و حال آنکه آنست که کسی خلاف نکرده در بودن آن

از صحابه جریر بجیم و بهر دو رای مهمله ابن اثیر گفته که گفت جریر اسلام

آوردم قبل وفات نبی علیه السلام بچهل روز و روایت کرده از وی انس

بن مالک و قیس ابن حازم و شعبی و پسران او که عبد الله و منذر و

ابراهیم باشند و بجلی بفتح باء موحده و فتح جیم منسوب بسوی بجیله و آن

مادر اولاد انمار بوده یا کنیز حبشه بود که حضانت کرد اولاد انمار را

بعد مردن مادر شان و در نسبت باو اضافت کردند قال الحافظ

شیخ الاسلام ابو الفضل عبد الرحیم زین الدین العراقی فی شرح الالفیه

و لا یصح هذا القول عن ابن المسیب و گفت زین الدین عراقی که

ثابت نشده قول مذکور از سعید ابن مسیب و قال الامام المتقن

ابن الصلاح

ابن الصلاح فی علوم الحدیث بعد ذکر قول سعید بن المسیب
کان المراد بهذا ان صح عنه راجع الی المحکی عن الاصولیین ولکن
فی عبارته ضیق یوجب ان لا یعد من الصحابة جریر بن عبد الله
البجلی ومن شارکه فی فقد ظاهر ما اشترط فیهم ممن لا یعرف خلافا
فی عده من الصحابة گفت ابن صلاح بعد ذکر قول سعید گویا که
مراد ازین اگر ثابت شود از سعید این قول راجع است سوی مذهب
اصولیین لکن در عبارة سعید تنگی است که یک سال یا غزوه اعتبار
کرده و اصولیین این نگفتند و این تنگی موجب این است که شمار
کرده نشود از صحابه جریر بجلی را و کسی که مثل اوست در کم کردن ظاهر
چیزی که شرط کرده در صحابه یعنی صحبت او یک سال نشده و کسی خلاف
نکرده در شمار کردن ایشان از صحابه و روینا عن شعبة عن موسی
السبلانی واثنی علیه خیرا قال اتیت انس بن مالک فقلت هل بقی
من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم احد غیرک فقال بقی ناس

من الاعراب قد رواه واما من صحبه فلاو روایة کرده شدیم از
شعبه از موسے که ثناکرده شد چرو به نیکی گفت موسی امدم انس
بن مالک را پس گفتم ایا باقی مانده از اصحاب کسی غیر تو پس گفت
انس باقی اند از اعراب بادیه نشین که دیده بودند پیغمبر علیه السلام
را واما کسی که صحبت کرده به پیغمبر علیه السلام پس نیست وعن ابی امامة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال طوبی لمن رانی وطوبی سبع
مرات لمن لم یرنی وامن بی رواه احمد رضه واز ابی امامه مرویست
که رسول خدا علیه السلام فرمود خوشی باد مرکسی را که دید مرا وخوشی
باد هفت مرتبه کسی را که ندید مرا وایمان آورد بمن روایة کرد این
حدیث را احمد وقال السیوطی فی رسالة اعلام الفرق قال الدار
قطنی حدثنا علی بن عبد الله بن مبشر ثنا احمد بن سنان ثنا یزید
بن هارون اخبرنا حمید الطویل عن الحسن قال قال علی ان وسع الله
علیکم فاجعلوه صاعا من بر وغیره یعنی زکوة الفطر گفت سیوطی در

رسالة الحاوی

رساله اتحاف الفرق گفت دارقطنی حدیث کرد ما را ابو علی ابن
سنان گفت علی حدیث کرد ما را احمد گفت احمد حدیث کرد
ما را ابو یزید گفت یزید خبر داد ما را حمید از حسن گفت حسن گفت
علی رضی الله عنه اگر فراخی کند بر شما الله تعالی پس بگردانید زکوة فطر یک صاع
از گندم و غیره اعلموا ان هذه الاحادیث متصلة عند الدارقطنی
لان الامام الحافظ ابو الحسن علی بن عمر الدارقطنی بین اتصال الحسن
عن علی کرم الله وجهه فی العلل فی مسند ابی هریرة بدانید که این احادیث
متصل اند نزد دارقطنی زیرا که دارقطنی بیان کرد اتصال حسن از علی
کرم الله وجهه در علل در مسند ابی هریره وسئل عن حدیث الحسن
عن ابی هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افطر الحاجم والمحجوم
فقال برواية اختلف فیه علی الحسن و سوال کرده شد از حدیث حسن
بصری از ابی هریره که گفت رسول خدا علیه السلام روزه شکست
حجامت کننده را و حجامت کرده شده را پس گفت دارقطنی که این

حدیث معروف بروایة که اختلاف کرده شده در و بر حسن یعنی از
حسن بصری رواة کثیر آنرا روایة کرده اند و حسن از اصحاب کثیر
آنرا روایة کرده فرواه قتادة من روایة سلام بن ابی جبیرة عن
ابی عروبة عن قتادة عن الحسن پس روایة کرده حدیث مذکور
قتاده از روایة سلام از ابی عروبه از قتاده از حسن و ابو قزعه
من روایة ابن جریج عنه و روایة کرد ابو قزعه و از و ابن جریج و
یونس بن عبید من روایة عبد الوهاب الثقفی و محمد بن راشد عن
یونس عن الحسن عن علی ابن ابی طالب ~~و گفت این حدیث را~~
و روایة یونس از روایة عبد الوهاب و محمد از یونس از حسن از علی رض
قاله ابن القوی عن ابیه عن شعبة عن یونس و گفت این حدیث را
ابن قوی از پدر خود از شعبه از یونس و خالفهم عبید الله ابن تمام
فقال عن یونس عن الحسن عن اسامة بن زید و خلاف کرد آن ها را عبید الله پس
گفت از یونس از حسن از اسامة بن زید یعنی عبید الله روایة حسن

از اسام

از اسامه ذکر کرده و سابق از علی رضه بوده پس روایة یونس از حسن
از علی بدو طریق است و رواه عطا بن السائب و عاصم الاحول
عن الحسن عن معقل بن یسار و روایة کرد حدیث مذکور عطا و
عاصم از حسن از معقل بن یسار و ابو ضمرة عن الحسن عن غیر واحد
من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم و روایة کرد ابو ضمره از حسن
از بسیار اصحاب فان کان حفظه فقد صحت الاقاویل کلها عن
الحسن پس اگر یاد شد غیر واحد یاد و پس صحیح است همه اقاویل
از حسن و رواه المطر الوراق عن الحسن عن علی ابن ابی طالب
و روایة کرد حدیث مذکور مطر الوراق از حسن از علی رضه وقیل
عن مطر عن الحسن عن ابن شداد بن اوس و گفته شد که روایت
مطر از حسن از ابن شداد بن اوس است قال المغیرة بن مسلم
حدثنا محمد بن هارون الحضرمی ثنا هلال بن شریح و حدثنا محمد بن
هارون الحضرمی ثنا محمد بن عمرو بن ابی مذعور گفت مغیره حدث

کرد مارا ابن احمد و حدیث کرد محمد را هلال و محمد بن عمرو و حدثنی قاسم

بن اسمعیل و ابن مجلد قالا حدثنا حفص ابن عمر الرمانی قال حدثنا

عبد الوهاب حدثنی یونس عن الحسن عن ابی هریره تحویل است حدیث

کرد مرا قاسم و ابن مجلد و حدیث این هر دو را حفص و حدیث

کرد او را عبد الوهاب و حدیث کرد عبد الوهاب را یونس از حسن

از ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افطر الحاجم

والمحجوم گفت ابو هریره گفت رسول خدا علیه السلام روزه

شکست حجامت کنند را و کسی را که حجامت کنانید قال الرمانی

عن رسول الله صلی الله علیه وسلم والله اعلم بالصواب یعنی

رمانی لفظ عن بعد ابو هریره ذکر کرده الله تعالی دانا تر است

بر نیکی انتهی ولانه قال الشیخ ابن الحجر العسقلانی

فی فتح الباری فی شرح عباة صحیح البخاری الذی وقع فی باب

الحجامة والقئ الصائم ویروی عن الحسن عن غیر واحد مرفوعا افطر

الحاجم والمحجوم

الحاجم والمحجوم دلیل دیگر است جهة اتصال اسانید مذکور یعنی
حدیث متصل است زیرا که گفت ابن حجر در شرح صحیح بخاری
در قول بخاری که گفته ویروی عن الحسن الی قوله ویروی عن
الحسن الخ این عبارة فتح الباری است که عبارة صحیح بخاری
را به حواله می نویسد وعند النسائی من طریق ابی حرة عن الحسن
وقال علی بن المدینی روی یونس عن الحسن افطر الحاجم والمحجوم عن
ابی هریرة ورواه قتادة عن الحسن عن ثوبان ورواه عطا ابن
السائب عن الحسن عن مغفل بن یسار ورواه مطر عن الحسن عن
علی ورواه اشعث عن الحسن عن اسامة یعنی گفت ابن حجر که حدیث
مذکور نزد نسائی از طریق ابی حرة از حسن است و گفت علی که
روایة یونس از حسن حدیث مذکور از ابی هریره و روایة کرد حدیث
مذکور قتاده از حسن از ثوبان و روایة کرد حدیث مذکور عطا از
حسن از مغفل و روایة کرد مطر از حسن از علی و روایة کرد اشعث

از حسن از اسامه انتهى تمام شد كلام ابن حجر و لان النواوى

قال في شرح الخطبة بصحيح مسلم وكذا قال و حدث و ذكر و شبهها

فكله محمول على السماع والاتصال دليل ديگر است بر اتصال

احاديث مذكوره زيرا كه نواوى گفت در شرح خطبهٔ صحيح مسلم كه چنين

لفظ قال و حدث و ذكر و مانند اينها پس همه اين الفاظ محمول

بر سماع و اتصال اند انتهى تمام شد كلام نواوى و لان ابن اثير قال

في اصول جامع الاصول راوي الحديث لا يخلو في اخذ الحديث

من طرق ست الاول وهي العليا قراءة الشيخ في معرض الاخبار

ليروى عنه وذلك تسليط منه للراوي على ان يقول حدثنا و اخبرنا

و قال فلان و سمعته يقول دليل ديگر است بر اثبات اتصال

احاديثى كه حسن بصرى بلفظ قال و سمعت روايت كرده زيرا كه ابن

اثير در اصول جامع الاصول گفت كه راوى حديث خالى نيست

در اخذ حديث از شش طريق اول كه بالاتر از همه است خواندن

شيخ است

شیخ است در معرض اخبار که تا روایة کنند راوی از شیخ و این قراءة
شیخ مسلط کردن است از شیخ راوی بنیکه بگوید بلفظ حدثنا یا اخبرنا یا
قال و یا سمعته یقول انتهی تمام شد کلام ابن اثیر و این صریح است که
روایة بلفظ قال و سمعت متصل است و قال الحافظ السیوطی فی رسالته
قال الطحاوی ثنا ابن مرزوق ثنا عمرو بن ابی رزین ثنا ساد
بن حسان عن الحسن عن علی رض قال لیس فی مس الذکر وضوء گفت
سیوطی در رساله خود گفت طحاوی که حدیث کرد ما را از اسناد از
حسن از علی گفت علی رض نیست در مس ذکر وضو و یستفاد
من اقوال الائمة التی تقدم ذکرها فی الاتصال ان الاحادیث
التی ذکرها النسائی والطحاوی والدارقطنی والخطیب وابن الاثیر بروایة
الحسن عن علی کرم الله وجهه ای حدثوها بالعنعنة متصل عند الامام احمد
بن حنبل لانه معنعن وکل معنعن عنده متصل و مستفاد میشود
از اقوال ائمه مذکوره در بحث اتصال اینکه احادیث که ذکر کرد

نسائی وطحاوی ودار قطنی وخطیب وابن الاثیر بروایة حسن از علی ص
یعنی بلفظ عن متصل ست نزد امام احمد بن حنبل نیز اکثر معنعن
ست و هر معنعن نزد امام احمد متصل ست وعند مسلم والترمذی
والجمهور ایضا کما یفهم من النخبة وشرحها لمولانا علی القاری وعنعنة
المعاصرة سواء ثبت اللقاء بینهما ام لا عند الجمهور محمولة علی السماع
لان الحسن وعلیا کانا فی عصر واحد لا ریب فیه و متصل ست
نزد مسلم و ترمذی و جمهور محدثین نیز چنانکه مفهوم میشود از نخبه
و شرح ان که از ملا علی قاری ست که عنعنه معاصر برابر ست که
ثابت شود ملاقات هر دو معاصر یا نه نزد جمهور محمول بر سماع است
زیرا که حسن و علی رض در یک زمان بودند بلا شک انتهی تمام
شد کلام سیوطی با کلام شرح نخبه ولا شک ان مسلما ادعی
اجماع العلماء قدیما وحدیثا علی ان المعنعن وهو الذی فیه فلان
عن فلان محمول علی الاتصال والسماع اذا امکن لقاء من اضیفت

العنعنة

المعنعنة الیه و شک نیست که مسلم دعوی کرده اجماع متقدمین
و متاخرین بر اینکه روایة بلفظ عن محمول بر اتصال و سماع است و قتیکه
ممکن باشد که ملاقات کسی روایة کرد از وی بلفظ عن و عند
البخاری ایضاً بعد ملاحظة قول الامام المحدث ابی بکر محمد بن الحسن
الصیرفی و الضیاء المقدسی و القول الاخیر لابن حجر و الشیخ صفی
الدین المشهور بالقشاشی و شیخ ابراهیم الکردی رحمهم الله تعالی
در روایة حسن به عن از علی رضه متصل است نیز نزد بخاری بعد
ملاحظة قول صیرفی و مقدسی و قول اخیر ابن حجر و قشاشی و کردی
رحمت کند الله تعالی ایشان را لان اللقاء مرة واحدة شرط عند
امام المحدثین محمد بن اسمعیل البخاری رح زیرا که ملاقات یک
مرتبه شرط است نزد بخاری و آن ثابت است از تحقیق علماء مذکورین
و ان اعتبر ان البخاری لم یشترط اللقاء فی اصل صحة الحدیث
بل اشترط فی صحیحه کما یفهم من عبارة الحافظ جلال الدین السیوطی

في تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي ومنهم من يشترط اللقا

مرة واحدة وهو قول البخاري وابن المديني الا انه لا يشترط ذلك

في اصل الصحة بل التزمه في جامعه وابن المديني يشترط فيهما فيكون

متصلا عند البخاري بالطريق الاولى واكر اعتبار كرده شود که

بخاري شرط نکرده ملاقات در صحة حديث بلكه شرط كرده در

صحيح خود که روایة بلفظ عن ذکر نمیکند در صحیح مکر وقتی که ملاقات

راوي ثابت باشد با شيخ چنانکه مفهوم میشود از عبارة سیوطی

در تدریب که شرح تقریب است وترجمه عبارة اینست که بعضی

از محدثین شرط میکنند لقا را یک مرتبه واین قول بخاري وابن مدینی

است لکن بخاري لقا را شرط نمیکند در صحة بلکه لازم میکند

لقا در جامع خود وابن مدینی شرط میکند در صحة پس باشد روایة

حسن از علي رضه بلفظ عن متصل نزد بخاري بطریق اولی زیراکه

حدیث صحیح متصل است وان شئت کثرة الاحادیث التی

رواه الحسن

روى الحسن عن امير المؤمنين على المرتضى كرم الله وجهه عليك جميع
ان كتب الجوامع والمسانيد واگر ميخواهى علم بسيارى احاديث
كه روايت كرده حسن از على رضه پس بايد كه رجوع كنى كتابها كه جوامع
ومسانيد است الباب الرابع فى ذكر من ينكر اسماع الحسن عن
على رضه باب چهارم در ذكر اشخاص كه انكار ميكنند سماع حسن را
از على رضه لما تم اتصال الاحاديث المروية عن الحسن عن على رضه
كرم الله وجهه بسبب المعاصرة واللقاء والسماع عند المحدثين و
الحفاظ رضه فاراد محمد المشتهر بفخر الدين ان يبين احوال الاشخاص
الذين ينكرون السماع هرگاه تمام شد بيان اتصال احاديث
كه روايت كرده شده بلفظ عن از حسن از على رضه جهت هم عصر
بودن حسن با على رضه وسماع حسن از على رضه نزد حفاظ ومحدثين
پس اراده كرده محمد مشهور بفخر الدين اينكه بيان كند احوال اشخاص
كه انكار سماع حسن از على رضه ميكنند فوجدت بعد التصفح والتفحص

شرذمة ينكرون السماع بان ينسبون عدم السماع الى انفسهم
ويعبرون بلفظ ما عرفنا ولا نعرف وما سمعنا سماع الحسن عن
علي كرم الله وجهه پس يافت مجد فخر الدين بعد تصفح كتب ومطالع آنها
وتجسس در آن گروهی را که انکار میکنند سماع حسن از علی رض باین
طريق كه نسبت ميكنند عدم سماع سماع حسن را سوی ذوات خود
يعني ما نشنيده ايم كه حسن از علی رض حدیثی را شنیده و تعبیر میکنند
بلفظ که ما نشناخته ایم و نمی شناسیم و نشنیدیم شنیدن حسن حدیث
را از علی رض فلا يلزم من عدم سماعهم سماع الحسن وعدم اللقاء و
عدم السماع في نفس الامر پس لازم نمی آید از نشنیدن ایشان
سماع حسن را عدم ملاقات حسن با علی و عدم سماع حسن از
علی در نفس الامر چیه لازم نیست که هر چیز که در نفس الامر متحقق
شود انسان عالم باشد باو یوشیده نماند که مکرر نوشته شده
که اثبات امر در نفس الامر وظیفه محدث نیست و احکام این

بعض از احوال

مبنی بر احوال رجال اسناد است و قتیکه گویند که حدیث صحیح
است معنیش اینست که رجال اسناد این ثقات اند و باتصال
نقل کرده‌اند و آنکه میگویند که موضوع است یا کذب معنیش این است
که در اسناد این وضاعی و کذابی هست و دروغگو گاه راست
هم میگوید پس میتواند که آن حدیث در نفس الامر صحیح باشد
پس از محدث دعوی امر در نفس الامر و یقین در ان درست نه
مگر که از قبیل متواتر باشد و از تفتیش احوال ناقلین این وقت
سروکاری نباشد و محدثی که دعوی امر در نفس الامر میکند نادانست
محض است که از وظیفه خود واقف نه و نمیداند که اثبات آن مقدور
این نیست خصوصا کسی که دعوی نفی ملاقات دو معاصر با[illegible]
مکان در نفس الامر نماید بوقوف محض است و نمی فهمد که اثبات
آن هرگز ممکن نه پس ظاهر این است که کسی که این دعوی میکند
مراد او هم نفی علم خود باشد و الا کلام او را محمل صحیح نیست الا

ان يقال ان كان سماع الحسن في نفس الامر فيسمعون البتة والا
فلا مگر که گفته شود اگر می بود سماع حسن از علارضه در نفس الامر
پس می شنیدند اهل حدیث آنرا واگر نشنوند سماع پس نیست سماع
در نفس الامر فتامل پس تامل کن در بین شرطیه واین اشاره است
به منع ملازمه که میان شرطیه است زیراکه تحقق شئ در نفس الامر مستلزم
علم مردم که در آن زمان اند نیست وعلم متاخرین را بطریق اولی
مستلزم نباشد واز انتفا علم مردم انتفا تحقق آن در نفس الامر
لازم نمی اید وقليلا مصرا بالبطلان وجريا بالكذب والبهتان على
القائلين بالسماع ويافت محمد فخر الدين جماعه قليل را مصر حکم
کردن به بطلان حکایت ملاقات حسن با علیا رضه وجاری کنند
واطلاق نمایند لفظ کذب وبهتان بر کسانیکه نقل سماع حسن
از علارضه میکنند كعلامة الدوران واعجوبة الزمان احمد بن التيمية
الحنبلي ومن تبعه غفر الله لهم مانند علامه زمان واعجوبه مردمان دوران

احمد بن تیمیه

ابن حمد تیمیه حنبلی وکسی ایکه تابع او میند بیامرز و ضدا انت ازاو لتبیان
عبارته التی دلت علی انکار السماع بل علی بطلان اجتماع الحسن
بعلی کرم الله وجهه ذکر اقوال السلف الصالح لیتضح جلالته علمه و
فور فضله و لحسنه عقیدته والاکتفاء بقوله فقط وجهه بیان عبارة
ابن تیمیه که دلالت میکند بر انکار سماع بلکه بر بطلان اجتماع
حسن با علی رضه ذکر کرد محمد فخر الدین اقوال سلف صالحین که در
حق او گفته اند تا که واضح شود بزرگی علم او و کثرة فضل او و
خوبی عقیده او و اکتفا بقول او فقط و حاصل آنکه نزد سلف
ابن فاضل عقیده فاسد دارد و زیاده کوست اکتفا بر قول او
و تبعه او لایق نه قال الشیخ الامام ابو الفضل ابن الحجر رضه فی المجلد
الاول من الدرر الکامنة فی احوال ابن التیمیه غفر الله له بعد ذکر
مناقبه و زلاته گفت ابن حجر رضه در درر کامنه بعد ذکر مناقب
ابن تیمیه و لغزشهای او و حرمت زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم

وکنسبة امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه
بحب المال وکالقول بعدم صحة اسلام علی کرم الله وجهه لکونه
صبیا ورد الاحادیث الموجودة فی السنن والقانت ضعیفة
ببیان لغزشها وخطاها ابن تیمیه است که ابن حجر ذکر کرده که یکی
ازان حرمت زیارة قبر پیغمبر خدا علیه السلام است ابن تیمیه استنباط
کرده بود از حدیث لا تشدوا الرحال الا الی ثلثة یعنی مکه و بیت
المقدس و مسجد النبی انکه آمدن به نیت زیارة قبر پیغمبر خدا علیه
السلام داخل در حرام است و گناه است و مشاجرة و گفتگو
علما درین مسئله با ابن تیمیه بسیار آمده آخر الامر متفق شده
بیحرمتی کردند دویم آنکه عثمان بن عفان رض را طعن کرده که او
مال را دوست میداشت و پوشیده نماند که حب مال لقی است
باطنی عالم سر و خفیات اوست سبحانه و علما را لایق نیست که از ظواهر
استدلال نموده حکم بر باطن کنند و اکابر را طعن نمایند سیوم انکه
گفته که

گفته که اسلام علی رضه صحیح که در وقت صبی اسلام آورده بود شبهه
نماند که در کتب فقه حنفیه مسطور است که ایمان صبی درست است
زیرا که اسلام امیر المؤمنین علی رضه در کودکی بوده و شعر مشهور شعر
سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی نیز دلالت
بر این میکند و تسلیم کردن ایمان علی رضه در وقت صبی و باز
نادرست گفتن آنرا غلط محض است ولیکن بدانکه وجود اسلام
از صبی عاقل امریست که انکار آن کسی نمی تواند کرد و معنی صحت
اسلام او آنست که احکام دنیا و آخرة بر و مترتب میشود و بعد بلوغ
تجدید اسلام احتیاج نیست و معنی عدم صحتش آنست که احکام دنیا
بر و مترتب نه پس زن کافره او از و جدا نمیشود و در صحت نماز صبی
هیچکس را اختلاف نیست و صحت نماز موقوف بر وجود اسلام است
نیز بر صحت او بمعنی مذکور چهارم آنکه احادیث موجوده در کتب
سنن باد نی ضعف رد میکنند و این خلاف طریقه علمای محققین

ست و اختلاف علماء الکرام فی حقه ای بعد ذکر کردن ابن
حجر اختلاف علما در حق ابن تیمیه گفته انا لا نعتقد فیه عصمة
بل انا نخالفه فی مسائل اصلیة و فرعیة این مقوله ابن حجر ست
که گفته ما معتقد نیستیم عصمة ابن تیمیه را و نمیگوئیم که اقوال او
همه صواب اند بلکه ما مخالفت میکنیم ابن تیمیه را در مسائل اصول
و فروع که او در آن مسائل خلاف علما کرده و از صواب دور
او فتاده و قال الذهبی رح فی التاریخ بعد ذکر فضائله فهو بشر له ذنوب
و خطاء گفت ذهبی رح در تاریخ بعد ذکر فضائل ابن تیمیه پس ابن
تیمیه آدمیست برای او گناه و خطا ست و قال الامام الیافعی
روح الله روحه فی عبرة الیقظان زیادة علی ذلک گفت
امام یافعی رح در تاریخ که نام او عبرة الیقظان ست زیاده بر
مقوله ذهبی و ابن حجر قال اوحد الزمان ابن تیمیه الحنبلی غفر الله
له فی منهاج السنة قال الرافضی و اما علم الطریقة فالیه منسوب

فان الصوفیه

۱۲۹۱

وكان الصوفية كلهم يسندون الخرقة اليه گفت يگانه زمان ابن
تيميه حنبلي در منهاج السنة گفت رافضي يعني ابن حلي اما علم طريقت
پس سوی علی رض منسوب است پس محقق صوفيه همه اسناد ميكنند
خرقه را سوی علی رض كاتب الحروف ميگويد كه اين كلام دلالت ميكند
كه علم طريقه كه مسلك صوفيه است حق است و مستند به علی رض پس طريقه
لعن و طعن صحابه باطل باشد كه هيچ يک صوفيه بآن نرفته و صوفيه
عبارت است از مشايخ كرام سلاسل مشهوره كه اهل علم اند
و بر جاده شريعت مستقيم والجواب ان يقال اولا اما اهل المعرفة
وحقايق الايمان المشهورون في الامة بلسان الصدق فكلهم
متفقون على تقديم ابي بكر وانه اعظم الامة في الحقايق الايمانية و
الاحوال العرفانية جواب از قول رافضي اول اينست كه گفته
شود كه اهل معرفت و اهل حقايق ايمان كه مشهور اند در امت بزبان راست
پس همه آن متفق اند بر تقديم ابي بكر رض و بر اينكه ابي بكر رض بزرگ

امنه است در حقایق ایمانیه و احوال عرفانیه و این من یقدمونه فی
الحقایق التی هی افضل الامور عندهم ای من نسبت الیه لباس الخرقه
و کجاست مرتبه کسی که تقدیم کردند او را اسلاف در حقایق که افضل
امور اند نزد سلف تا مرتبه کسی که نسبت کرده شد بسوی او لباس خرقه
و مراد از لفظ من اول ابی بکر رض و از من ثانی علی رض فقد ثبت فی
الصحیحین عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ان الله لا ینظر الی
صورکم و اموالکم و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم پس ثابت شده در صحیح
بخاری و مسلم از پیغمبر خدا علیه السلام که فرمودند تحقیق خدا نمی بیند
سوی صورتهای شما و اموال شما و جز این نیست که نظر میکند سوی دلهای
شما و اعمال شما و حاصل آنکه حالت دل و اعمال ابی بکر افضل بود
فاین حقایق القلوبیه من لباس الابدان پس کجاست مرتبه
حقایق که بدل منسوب اند از مرتبه خرقه که لباس بدن است
بدانکه عقل ابن تیمیه وقت مقابله و مناظره کم میشود سخن بی ادبانه

متعصبانه

متعصبانه میگوید خرقه بدن مبارک جناب رسالت علیه
السلام را مانند خرقه سایر الناس فهمیده و نشنیده که روزی ام المومنین
عائشه رضه چادر پیغمبر را بر سر کشید و دید الخ دید و مطلب رافضی
هم نفهمید که غرضش آنست که رسیدن خرقه مبارک الجناب دلیل است
بر قرب منزلت باب مدینة العلم و کمالات باطنی نه اینکه مجرد رسیدن
خرقه کمال است و سلاطین که حکام ظاهر اند چون ملبوس خاص خود
بکسی میدهند دال میشود بر قرب منزلت او و کمال معنی او و چون
محبی چیزی که منسوب به محبوب او باشد می بیند چه قدر ذوق
و شوق در وی پیدا میشود و انبساط حاصل میگردد لکن این
فاضل معذور است خراشش بیا عرزد و جواب اول این محض
الفاظ اند که معنی ندارد زیرا که کلام در تقدم بالشرف است
مثل تقدیم عالم بر جاهل و تقدم بشرف چه حقیقة ایمان نیست
مگر مومن را بر کافر و مومنین در حقیقة ایمان برابر اند که ان زیادتی

ونقصان قبول نمی کنند واگر کسی توهم کند که ایمان از کیفیات است
وکیفیات قابل شدة ونقصان اند نزد حکما وجواب این بگو معنی شدید
آنست که امثال اضعف از و منتزع شود واین در مثل سواد و بیاض
که کیفیات موجوده در خارج متصور است وتصدیق باین معنی به
نیست و همه مردم که قیام زید را مشاهده کردند در تصدیق بآن برابر
اند وهمچنین در تصدیق بوجود مکه وبغداد وهمچنین نظریات که
از براهین قطعیه ثابت باشند پس آنچه از امام اعظم منقول است
که ایمان قبول زیاده ونقصان نمی کند سخن درست واستوار
ست وخلاف آن در عقل نمی آید وشاید کسی که بآن رفته مرادش
قوة یقین است از جهة کثرة ادله وبرهان یا جهة امتداد زمان
آن واعتیاد باو مثل مسلم قدیم و نو ولکن این را شدید مثل سواد
شدید نگویند ودر حقیقه سواد خصوصیه شدة یا ضعف
معتبر نه پس حقیقه ایمان بالفرض اگر قابل شدة وضعف باشد

اختلاف

اختلاف مومنین در حقیقهٔ ایمان از جهة ان نباشد و این
فاضل هدایة بالیت که مراد از حقایق ایمانیه و احوال عرفانیه
بیان میکرد بعد از ان ثابت میکرد که ان در علی رضه بود و
در دیگران بوده تا مقصود او ثابت میشد و هیچکس از صحابه
دعوی افضلیة در صفة علم از هر قسم که باشد از باب مدینة
العلم نکرده و کسی بآن نرفته و حضرت عمر رضه بارها فرمودند لولا
علی لهلک عمر و مثل مشهورست هذه قضیه لا ابا حسن لها و کلمات
طیبات قدسی سمات که دال بر کمال علم باطن و حکم و مواعظ
و عرفان و فصاحت و بلاغت اند از جناب ولایت بکثرة منقول اند
که احصای ان دشوار و ایتان بامثال آن از کسی منقول نشده
و لهذا علماء اهل سنت و جماعت که بافضلیة شیخین رضه قایل اند
افضلیة را بمعنی کثرة ثواب و اجر تفسیر کرده اند و اثبات
افضلیة کسی بر علی رضه بمعنی وجود صفتی در و که آن را از فضائل

در عرف شمرند و عدم آن در علی رض خیلی دشوار است و کسی
متصدی این امر نشده و ظاهر اینست که تقدیم سلف حضرت
ابا بکر رض را جهة کبر سن باشد و افضلیت بمعنی کثرة ثواب صحابه را
بالعموم از قرآن و حدیث ثابت است حق تعالی در سورهٔ حدید
فرموده لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی
و پیغمبر خدا علیه السلام فرموده لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم انفق
مثل اُحد ذهبا ما بلغ مُد احدهم ولا نصیفه رواه البخاری و مسلم یعنی
انفاق یکی از صحابه مُد را و نیم مد را افضل است از انفاق غیر ایشان
زر را بقدر کوه اُحد و فضایل صحابه بخصوص الخ در صحاح است
هم صحیح و درست است لیکن افضلیت بمعنی کثرة ثواب هر یک صحابی
را بخصوصیته بر دیگری از معلومات فقیر کاتب الحروف نیست
لکن چون بزرگان گفته اند البته سندی خواهد بود و در فتح الباری

شرح صحیح

شرح صحیح بخاری اند و قرطبی شارح صحیح مسلم نقل کرده که مسئله
افضلیت ظنیست و تحقیق آنست که همه مسائل اعتقادیه که در آن
اختلاف فرق اسلامیه است ظنیست و لهذا اصحاب تحقیق
و تدقیق امام ابوحنیفه رح فرموده لا نکفر احدا من اهل القبلة و
محققین علمای شافعیه نیز درین متفق اند و شافعی گفته اقبل
شهادة اهل الاهواء الا الخطابیة لانهم یرون الشهادة بالزور
و نواوی قول بعدم تکفیر فرق اسلامیه را صواب و صحیح نوشته
و سلف و خلف همیشه جاری میکردند بر جمیع فرق اسلامیه
احکام مسلمین از مناکحة ایشان و موارثت و نماز بر ایشان
و در فتح القدیر همین روایة را تحقیق و تصحیح نموده و صاحب
بحر الرائق از فتح القدیر در مبحث امامة نقل کرده و گفته که سب
شیخین موجب تکفیر نیست اگرچه در بعض روایات فقه
خلاف این آمده لیکن روایة اصول که در علم کلام مبرهن است

قول بعدم تکفیر است و همه فرق اسلامیه طالب صواب و جویای
حق بودند و سعی و کوشش ها درین کردند اگرچه اصابت حق نصیب
اهل سنت و جماعت شد پس موافق قواعد اسلام همین است
که هیچکس را تکفیر نباید کرد و بدانکه حب و تعظیم آل محمد علیهم السلام
و اصحاب رضا از حیثیت استناد ایشان با آن جناب داخل
در تعظیم پیغمبر خدا علیه السلام است و جز ایمان است و بدون این
حیثیت و قطع نظر از آن جز ایمان نه پیغمبر خدا علیه السلام بیست
و سه سال دعوة اسلام فرمودند و کفار بیشمار هزاران هزار آمده
مشرف باسلام شدند و در هیچ کتابی از کتب سنیه و شیعه ندیدیم
که پیغمبر خدا علیه السلام وقت بیعت اسلام سوای تصدیق کلمه لا اله
الا الله محمد رسول الله در حقیقت ایمان چیزی افزوده پس کسی که تصدیق
معنی این کلمه کرد و ندانست دیگری را که در عالم موجود شده باشد
در ایمان و نجات او هیچ شبهه و تردد نیست پس اکثر گفتگوها که

مردم اوقات

مردم اوقات خود را در آن صرف میکنند از زوائد است و عاقل آنکس که بعد تصدیق بخدا و رسول او در امتثال اوامر و نواهی کوشد و مشغول عبادت و ریاضت شود و در گفتگو و مجادله بی فائده اوقات ضایع نکند و کسی را بخصوصیته بلعن و طعن یاد نکند در کلینی نوشته قال ابو جعفر رضه ان اللعنة اذا خرجت من صاحبها ترددت بینهما فان وجدت مساغا و الا رجعت علی صاحبها و مولوی جامی سے ترجمه این کرده هر کسی را ضد اش لعنة کرد نیست لعن من و تو اش در خورد و ر بفضل و کرم شده ممتاز لعن ما جز بما نگرده باز و هیچ جا در کلینی امر بلعن کسی بخصوصیته منقول از ائمه رضه نشده و اگر بالفرض از ائمه رضه لعن کسی بخصوصیته ثابت شود پس دیگری را تقلید آن درست نیست زیرا که حجت بالاتفاق امر و قول است و معهذا نقل فعلی از اخبار احاد خواهد بود پس تردد محال است و ارتکاب

چیزیکه ضررش محتمل باشد از عاقل درست نه و اگر کسی را
اعتقاد این باشد که بدون لعن تکمیل ایمان نه پس در جوابش بگو
که لعن کسانیکه مستحق لعن اند در قرآن موجودست پس تلاوت
قرآن و گفتن لعنة الله علی الظالمین والکافرین و مانند آن
کفایت میکند و بالجمله باید که لعن کنند باین طور اللهم العن علی
من هو مستحق اللعن فی علمک و زبان درازی در حق کسانیکه
در جناب پیغمبر خدا علیه السلام به بیعت و رفاقت و محبت و بذل مال
اوقات گذاردند و از جان هم دریغ نداشتند و تربیت و کمال
ظاهر و باطن یافتند و ملکه اعمال صالحه پیدا کردند و فضایل و بزرگی
ایشان حضرت پیغمبر علیه السلام بیان فرمودند نکنند که محض
ضلالت است و گمراهی و در اعمال و احوال خود همیشه ناظر و محاسب
باشد که این نافع است و آن محض ضار و جائز نیست که ملکه
تقوی و ایمان یک دفعه زایل شود زیرا که کیفیات راسخه دفع
بتدریج

د میشن

در ممتنع است پس کسی که ملکهٔ تقوی و پرهیزکاری داشته باشد اگر
از و گناهان صغیره و کبیره بطریق خطا و سهو و نادانسته واقع
شود البته از و توبه خواهد کرد و نهایت سخن شیعه اثبات عصیان
از خلفاء ثلثه و اصطلاح برینکه عاصی به کبیره و صغیره مومن نه
اگرچه مسلم است و از توبه با آن داخل در ایمان میشود و این اصطلاح
در کلینی از امام ابی عبد الله رض نقل کرده و گفته جمیع فرق اسلامیه
در اسلام شریک اند و باسلام حقن دماء و مواریث و جواز نکاح
میشود و هیچکس را مجال انکار ملکهٔ تقوی خلفاء ثلثه در زمان جناب
پیغمبر علیه السلام و مجال اثبات عصیان در آن زمان نیست
و یقال ثانیا الخرقة متعددة اشهرها خرقتان خرقة الی عمر و خرقة
الی علی فخرقة عمر رض لها اسنادان اسناد الی اویس القرنی و
اسناد الی ابی مسلم الخولانی و گفته میشود در جواب ثانیا که
خرقه متعدد است و مشهورترین خرقه دو است یک خرقه سوی عمر

دیگر خرقه سوی علی رضه پس خرقه عمر را دو سند است یکی
سوی اویس قرنی و دیگر اسناد سوی ابی مسلم خولانی و اما الخرقة
المنسوبة الی علی کرم الله وجهه فاسناده الی الحسن البصری والمتاخرون
یصلونه بمعروف الکرخی فان الجنید رحمه صحب السری والسری
صحب المعروف الکرخی بلاریب اما خرقه که منسوب بعلی رضه پس
اسناد او سوی حسن بصری است و متاخرون وصل میکنند
خرقه را به معروف کرخی پس جنید صاحب و مرید سری سقطی است
و سری مرید معروف کرخی است بی شبهه و اما الاسناد من جهة
معروف فمنقطع و از جهة معروف کرخی منقطع است یعنی
شیخ معروف کرخی از اسناد ساقط است در بعض سلاسل
شیخ معروف کرخی را مرید علی بن موسی رضا نوشته و در بعض
داود طائی که شیخ داود طائی مرید حبیب عجمی و این فاصل بود در شیخ
معروف و شیخ داود تردد است و آنچه در سلاسل مذکور شده

از اکثر

آنرا کذب گفته فقائدة یقولون ان معروفا صحب علی بن موسی
رضا حسن کمایی میگویند که معروف کرخی مصاحب و شاگرد علی
ابن موسی رضاست وهذا باطل قطعا لم یذکره المصنفون لاخبار
معروف بالاسناد الثابت للمتصل کابی نعیم وابی الفرج ابن
الجوزی فی کتابه الذی صنفه فی فضایل معروف واین قول مصاحبت
معروف به علی موسی رضا باطلست قطعا که ذکر نکرده کسانیکه
تصنیف کردند اخبار معروف کرخی را باسناد ثابت که برای
متصلست مثل ابی نعیم وابی الفرج جوزی در کتابی که تصنیف
کرده در فضایل معروف کرخی پوشیده نماند که از عدم ذکر این مردم
بطلان قطعی آن قول لازم نمیشود ومعروف کان منقطعاً
فی الکرخ وعلی بن موسی کان المامون قد جعله ولی العهد بعده
وجعل شعاره لباس الخضرة ثم رجع بعد ذلک واعاد شعار
السواد ومعروف کرخی در کرخ بعبادت وریاضت مشغول

بوده و منقطع از خلایق و علی بن موسی را بادشاه مامون ولی

عهد خود کرده و شعار او لباس سبز گردانید بعد از رجوع کرد ازین

و لباس او سیاه گردانید در قاموس نوشته که کرخ محله ایست به

بغداد [illegible] نوشته انکه که مامون برد علی بن موسی را از مدینه سوی

مرو بر طریق بصره و فارس پس هر گاه خارج شد مامون و رفت

سوی بغداد و رفت علی با او و پس وفات یافت در بن و نیز نوشته اند

هر گاه مستقیم شد امر مامون را نوشت سوی رضا رض که بیاید سوی

خراسان پس تعلل کرد امام رضا و همیشه مامون مکاتبه در این

امر میکرد تا که امام دانست که ازین مخلصی نیست و مامون ترک

این امر نخواهد کرد پس خارج شد امام پس نوشت مامون که از

راه بصره و فارس و اهواز بیایند تا ملاقات با هم در مرو شد

پس عرض کرد مامون که خلافت را قبول کنند پس امام علیه السلام ابا کرد

ازین پس گفت که ولایة العهد را قبول کنند پس امام فرمود که بشرط

کم ما سوال

که ما سوال میکنیم پس گفت مامون سوال کن هر چه خواهی پس گفت
رضا ع که کار داخل میشوم در ولایت عهد بدین شرط که امر و نهی و افتا
و قضا نکنم و کسی را عزل و نصب نکنم و هیچ چیز تغییر ندهم از چیزیکه
باشد پس اجابت کرد مامون شروط پس هرگاه عید آمد گفته فرستاد
ملعون سوی رضا ع و سوال کرد که سوار شود به مصلا و نماز و خطبه
خواند پس گفته فرستاد رضا ع که میدانی شروط که میان ما و تو بود
در دخول این امر پس گفته فرستاد مامون که ما اراده میکنیم ازین
اینکه مطمئن شوند دلهای مردم و بدانند فضل و بزرگی تو پس امام
گفته فرستاد یا امیر المومنین اگر عفو کنی مرا ازین امر پس محبوب
ترست نزد من و اگر عفو نکنی پس خارج میشوم مانند طوریکه
خارج شده رسول خدا علیه السلام پس گفت خارج شو بهر طوریکه
خواهی و امر کرد مامون مردم را و فرمود که سوار شده بر در خانه
امام حاضر شوند پس هرگاه طلوع کرد آفتاب امام رضا ع غسل کرد

و دستار سفید از پنبه بست یک شمله بر صدر و یک شمله میان
کتفین گذاشت و همه موالی را فرمود که همچنین طور که ما کردیم بکنید
پس بدست گرفت عکازه را پس خارج شد و ما همه میان هر دو
دست او بودیم و امام برهنه پا بود و سراویل را تا نصف ساق
تشمیر کرده و بر وی ثیاب مشمره بودند پس هرگاه مشی کرد و ما هم
پیش او مشی کردیم بلند کرد سر را سوی آسمان و تکبیر گفت چهار تکبیر
پس خیال کرده شده سوی ما که آسمان و دیوارها اجابت میکنند و مردم
و قواد بر دروازه مسلح و مزین با حسن زینت حاضر بودند پس هرگاه طلوع
کردیم ما بر مردم با این صورت و طلوع کرد رضا رضا توقف کرد بر
دروازه و گفت الله اکبر الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا
من بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا و ما همه با این کلمات آوازها
بلند میکردیم پس گفت راوی از همه آواز گریه و شور بلند شد
پس هرگاه دیدند مردم امام رضا را برهنه پا است و بود که ده قدم میرفت
و توقف میکرد

و توقف میکرد و تکبیر سه مرتبه میگفت گفت یاسر راوی [illegible]
میشنیدیم که آسمان و زمین و کوهها اجابت میکنند و
او از گریه و حرکات اندر دم زیاده میشد و این خبر رسید سوی
مامون پس گفت مامون را فضل بن سهل ذو الریاستین
ای امیر المومنین اگر امام رضا رضه باین نهج بمصلا برسد مردم هم
مفتون او خواهند شد مصلحت اینست که او را نزد خود بطلبید
پس مامون گفته فرستاد که شما رجوع کنید و نزد ما بیائید
پس طلبید امام موزه را و پوشید و سوار شد و رجوع کرد و

معروف لم یکن ممن یجتمع بعلی بن موسی ولا نقل عنه ثقة
انه اجتمع به او اخذ شیئا بل ولا یعرف انه رواه ولا کان
معروف بوابه ولا اسلم علی یدیه فهذا کله کذب و نبود معروف
از کسانیکه مجتمع میشدند با علی بن موسی و نه نقل کرده اند
معروف ثقه که معروف مجتمع شده با علی رضا رضه یا اخذ کرده

از علی رضا شیء را بلکه معلوم نشده که معروف دیده است علی
رضا را و نبود معروف دربان علی رضا و نه اسلام آورده
بدست علی رضا پس این همه اخبار که مشهور اند دروغ است
واما الاسناد الآخر فیقولون ان معروفا صحب داود الطائی و هذا
ایضا لا اصل له واما اسناد دیگر پس میگویند که معروف ملازم
داود طائی است و این نیز اصل ندارد و لیس فی اخباره المعروفة
ما یذکر فیها اخذه عن داود الطائی شیئا و نیست در اخبار معروف
که مشهور اند آنچه ذکر کرده شود در آن اخبار اخذ کردن معروف
از داود طائی چیزی را و انما نقل عنه الاخذ عن بکر بن خنیس
العابد الکوفی و جز این نیست که نقل کرده شده از معروف
نزد اخذ کردن او از بکر بن خنیس عابد کوفی و فی اسناد الخرقة
ایضا ان داود الطائی صحب حبیب العجمی و هذا ایضا لم
یعرف له حقیقة و در اسناد خرقه نیز مذکور است که داود طائی

مصاحب حبیب عجمی ست وحقیقت این نیز معلوم نیست
وفیها ان حبیبا العجمی صحب الحسن البصری وهذا صحیح ودر اسناد
خرقه ست که حبیب عجمی مصاحب حسن بصری ست واین
صحیح ست فان الحسن کان له اصحاب کثیرون مثل ایوب
السختیانی ویونس بن عبید وعبد الله بن عون ومثل محمد بن
واسع ومالک بن دینار وحبیب العجمی وفرقد السبخی وغیرهم من عباد
اهل البصرة پس تحقیق حسن بصری را اصحاب ست بسیار
از عباد اهل بصره مانند مردم که نام هاء ایشان مذکور ست وفی الخرقة
ان الحسن صحب علیا وهذا باطل باتفاق اهل هذه المعرفة فانهم
متفقون علی ان الحسن لم یجتمع بعلی رضه وانما اخذ عن اصحاب
علی رضه ودر اسناد خرقه نیز مذکور است که حسن بصری مصاحب
علی رضه بوده ست واین باطل ست باتفاق اهل معرفت پس اهل المعرفة
متفق اند که حسن ملاقات نکرد علی را رضه وجز این نیست

که اخذ کرد احادیث را از اصحاب علی رضہ اخذ عن الاحنف بن
قیس و غیرہ قیس بن عباد و غیرہما عن علی رضہ و ہکذا رواہ اہل الصحیح
اخذ کرد احادیث حسن از احنف و قیس و غیرہ که از شاگردان
علی رضہ بودند و ہمچنین روایت کردہ اہل صحیح والحسن البصری
ولد لسنتین بقیتا من خلافة عمر رضہ و حسن بصری پیدا شدہ وقتیکہ
که دو سال از خلافہ عمر باقی ماندہ و قتل عثمان وہو بالمدینة و گفتہ
شد عثمان رضہ در حالیکہ او بمدینہ بود کانت امہ امة لام سلمة رضہ
و بود مادر حسن کنیز ام سلمہ رضہ فلما قتل عثمان احمل الی البصرة و
کان علی بالکوفة والحسن فی زمنہ صبی من الصبیان لا یعرف فلا لہ
ذکر پس ہرگاہ کہ کشتہ شد عثمان بردند حسن را سوی بصرہ و بود
علی در کوفہ و حسن در آن زمان کودک بود از جملہ کودکان کہ
مشہور نبود و نہ او را ذکر بود انتہی تمام شد کلام ابن تیمیہ قولہ
فہذا کلہ کذب یعنی قول ابن تیمیہ کہ گفتہ اسلام آوردن معروف

بردست علی رضہ الخ

بر دست علی رضا کذب است غلط است زیرا که امام یافعی و
ابن حجر اسلام او بدست علی رضا رض ذکر کرده و ثقه کاذب را
در کتاب ذکر نمیکنند مگر که تصریح کنند بکذب آن که تا مردم در غلط
نیفتند قال الامام الیافعی فی مراة الجنان عبرة الیقظان فی احوال
معروف الکرخی گفت امام یافعی در تاریخ خود در احوال معروف
کرخی مطلع الانوار و منبع الاسرار مظهر الآیات مقر الکرامات ذو
المقامات العلیه و الاحوالات السنیه ابو محفوظ معروف الکرخی
من موالی علی بن موسی الرضا یعنی بود معروف مطلع انوار و چشمه
اسرار و مظهر آیات و مقر کرامات صاحب مقامات علیه و احوال
سنیه کنیتش ابو محفوظ از موالی علی رضا و مراد از موالی مولی عتاقه
نیست زیرا که معروف بر رضا و رغبت خود اسلام آورده و حر
بود نه رقیق و کان ابواه نصرانیین فاسلماه الی مودب و هو
صبی و کان المودب یقول له قل ثالث ثلاثه فیقول معروف

بل هو الله الواحد القهار فضربه المعلم یوما علی ذلک ضربا مبرحا فهرب
منه و بود مادر و پدر معروف نصرانی پس سپردند معروف را سوی
استاد مودب پس گفت استاد معروف را بگو که الله یکی از سه
پس گفت معروف بلکه الله یک است و قهار است پس زد معروف
را معلم روزی زدنی سخت پس گریخت معروف
از معلم و کان ابواه یقولان لیته یرجع الینا علی ای دین شاء فنوافقه
علیه و بود مادر و پدر معروف میگفتند کاشکی که معروف بیاید
نزد ما بر دینی که خواهد پس موافقت میکنیم بر آن دین ثم انه اسلم
علی ید علی بن موسی الرضا و رجع الی ابویه فدق الباب فقیل له
من بالباب فقال معروف فقیل علی ای دین فقال علی الاسلام
فاسلم ابواه پس معروف اسلام آورد بر دست علی رضا و رجوع
کرد سوی مادر و پدر پس کوفت در را پس گفته شد کیست بر دروازه
پس جواب داد که معروف است پس گفته شد که بر کدام دین هستی
گفت بر اسلام

گفت بر اسلام پس از اسلام آورد پدر و مادر او و قال شیخ المحدثین
ابو الفضل ابن الحجر فی الصواعق المحرقة فی احوال علی الرضا بن
موسے الکاظم رضی الله عنهما و من موالیه معروف الکرخی استاد
السری سقطی لانه اسلم علی یده و گفت ابن حجر در صواعق محرقه
که از موالی علی رضا رض معروف کرخی ست که استاد سری سقطی
ست زیرا که معروف اسلام آورد بر دست علی رضا رض و کسی
که اسلام آید بر دست کسے او از موالی اوست قوله و هذا باطل
باتفاق اهل المعرفة فانهم متفقون علی ان الحسن لم یجتمع بعلی ای
اهل الحدیث متفقون و قول ابن تیمیه که گفته که بر عدم اجتماع حسن
با علی رض اتفاق اهل حدیث ست نیز غلط است زیرا که اجتماع
حسن با علی رض نزد اکثر اهل حدیث ثابت ست و تفصیل مذکور
شده و اینجا هم بطریق اجمال بیان آن میشود بعد الحمد والمنة ذکر
المزی فی التهذیب عنعنته الی ابی النعیم الذی هو مستند و ثقة

كما يفهم من عبارته السابق كه ابي نعيم حنذار است حمد ومنة ذكر
كرد مزي در تهذيب عنعنه خود سوي ابي نعيم كه مستند ابن تيميه وثقه
اوست چنانكه معلوم ميشود از عبارة ابن تيميه كه سابق است
وان عبارت كه ابي نعيم است ومراد از عنعنه ذكر شيوخ كه متوسط اند
ميان مزي وابي نعيم و قال حدثنا ابونعيم قال حدثنا ابو القاسم عبد
الرحمن بن العباس بن زكريا الاطروش قال حدثنا ابو حنيفة محمد
بن حنفية الواسطي قال حدثنا محمد بن الموسي الجرشي حدثنا تمام
بن عبيدة حدثنا عطية بن محارب عن يونس بن عبيد قال سالت
الحسن قلت يا ابا سعيد انك تقول قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم وانك لم تدركه الخ گفت شاگرد ابونعيم كه حديث كرد
ما يا نزا ابونعيم وابن اسناد تمام سابق مذكور شده ومراد آنست
كه اين روايت دلالت ميكند بر اجتماع حسن با علي رض نزد ابونعيم
كه ثقه است نزد ابن تيميه وايده بطرق آخران نشستم تفصيل

الطرق

الطرق فليرجع الى كتاب التهذيب و تائيد کرده مر طریق
مذکور بطریق دیگر و اگر میخواهی تفصیل طرق معلوم کنی پس رجوع کن
سوی کتاب تهذیب و صرح الدارقطنی فی العلل و تصریح کرده
اجتماع حسن با علی رضه دارقطنی در علل و تبین الحافظ زین الدین
العراقی فی شرح الترمذی و بیان کرد عراقی ملاقات حسن را با علی
در شرح ترمذی و صدر القاضی ابی بکر فی عارضة الاحوذی فی شرح
ترمذی و ترجمه این عبارت گذشت و عبر ابن الاثیر فی اسماء
الرجال لجامع الاصول وان قال بلفظ قیل و تعبیر کرده ابن
اثیر ملاقات را اگرچه گفت بلفظ قیل و عبارة آن این است
وقیل انه لقی علیا بالمدینة واما بالبصرة فان رؤیته اياه لم يصح
لانه کان فی وادی القری متوجها نحو البصرة حین قدم علی نحو البصرة
وبین الضياء المقدسی فی المختارة فانه قال قال الحسن بن ابی
الحسن البصری عن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه وقيل لم

یسمع منه و بیان کرد ضیا مقدسی ملاقات حسن با علی رض و در

مختاره پس گفت که گفت حسن بصری از علی رض و گفته شد که

سماع نکرده حسن از علی رض و غیر ذلک من المحدثین الکبار انکار حسن

و اجتماع او معه علی المرتضی کرم الله وجهه و بیان کرد غیر ضیا از

محدثین کبار ملاقات حسن و اجتماع او را با علی رض فی یعلم مراده

غفر الله له بلفظ الاتفاق پس معلوم نمیشود مراد ابن تیمیه از لفظ

اتفاق یعنی غلط است مقوله غفر الله له باتفاق اهل الحدیث

علی عدم الاجتماع کرده الاحادیث الموجوده فی الکتب المعتمده

المشهوره بالکذب بانه یقول هذا الحدیث کذب موضوع فی

تکذیب المقابل سواء کان من اهل السنة او لا و ان کان فیه تکذیب

مقتدا اهل السنة پس قول ابن تیمیه و گفتن او که اتفاق اهل حدیث

بر عدم اجتماع است مانند رد کردن ابن تیمیه احادیثی را که در کتب

معتبره هستند باین طور که میگوید که این حدیث موضوع است

و کذب است

وکذب است در تکذیب کردن مقابل و مناظر خود برابر است
آن شخص مقابل از اهل سنة بود یا نه اگرچه در تکذیب آن احادیث
تکذیب مقتدا از اهل سنة لازم آید پروا از این ندارد پوشیده نماند
که بارها گفته ام بار دگر میگویم که حکم محدث بر حدیث که موضوع است
معنیش آنست که در اسناد او کذاب هست پس اگر اسناد ذکر
کرده بیان نماید که فلان کذاب در این اسناد هست سخنش قابل
شنیدن باشد و بعد تفتیش اگر همچنان است که گفته پس آن
حدیث موضوع است بمعنی اصطلاحی اگرچه احتمال دارد که در
نفس الامر صحیح باشد و دروغگو گاه راست هم میگوید و اگر چنانکه
گفته نباشد یا اسناد ذکر نکند و گوید که کذب است پس سخنش
پوچ است قابل شنیدن نه مثلا ان کان المقابل سنیا واورد
الحدیث فی مواجهته غایته ما فی الباب کان الحدیث ضعیفا
فیکذب الحدیث ویحمل علی الوضع او لا مثلا اگر مقابل سنی باشد

و وارد کنند در مقابله او حدیث را نهایت آنکه حدیث ضعیف
باشد پس تکذیب میکنند حدیث را و حمل میکنند بر وضع اصلا بعضی
میگویند که این حدیث موضوع است کما صرح فخر المحدثین هادی
الصراط المستقیم الشیخ ابراهیم الکردی روح الله روحه مقولته فی
رسالته المسلک الواسط الدانی الی الدر الملتقط للصغانی
چنانکه تصریح کرده شیخ ابراهیم کردی مقوله ابن تیمیه را در رساله
مسمی به مسلک الواسط است قال السخاوی رح فی المقاصد
الحسنة فی الاحادیث المشهورة علی الالسنة حدیث ان الله
لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال و عزتی
ما خلقت خلقا اشرف منک فبک آخذ و بک اعطی گفت سخاوی
رح در مقاصد حسنه که در بیان احادیثی است که دایر بر زبانها
است این حدیث را که هرگاه الله تعالی پیدا کرد عقل را گفت
عقل را اقبال کن پس آمد رو برو پس گفت پشت کن یعنی ادبار

کرد پس

کرد پس گفت قسم بعزت من که پیدا نکردم هیچ کس اشرف از تو
پس با تو اخذ و بتو بخشش میکنم قال ابن تیمیه و تبعه غیره انه کذب
موضوع بالاتفاق گفت ابن تیمیه و تابع شدند او را غیر او که
حدیث مذکور کذب موضوع است باتفاق اهل حدیث انتهی
تمام شد عبارت سخاوی و بین الشیخ ابراهیم الکردی بعد ذکر الاسانید
والبحث فیها فی هذا الحدیث و بیان کرد شیخ ابراهیم کردی بعد
ذکر کردن اسانید آن حدیث و بحث در آن اسانید از تحقیق
این حدیث مذکور والحاصل ان الحدیث قد روی مرفوعا عن
عائشة و ابی هریرة و ابی امامة و مرسلا عن الحسن البصری بسندین
رجال احدهما ثقات و معضلا عن الاوزاعی حاصل آنست که این
حدیث مرفوع است روایة کرده شد از عایشه و ابی هریره و
ابی امامه و بطریق ارسال مرویست از حسن بصری بدو سند
رجال یکی ثقه اند و بطریق اعضال از اوزاعی و قد قال الحافظ ابن

ابن الحجر في القول المسدد ان كثرة الطرق اذا اختلف المخارج
يزيد المتن قوة وان كان رواة الحديث ممن لا يعرف حاله گفت
ابن حجر در قول مسدد که کثرة طرق وقتیکه مختلف شوند مخارج زیاده
میکنند متن حدیث را قوة اگرچه راویان حدیث کسانیکه باشند
که حال شان معلوم نبود انتهی تمام شد کلام ابن حجر فالحدیث
اما حسن او تقارب له فلا یصح الحکم بوضعه بناء علی قواعد الفن والله
اعلم پس حدیث مذکور یا حسن است یا قریب اوپس صحیح نیست
حکم کردن بوضع آن حدیث بر قواعد فن حدیث انتهی کلام الشیخ
ابراهیم الکردی تمام شد کلام ابراهیم کردی فلینظر المنصف المعتقد
لاهل السنة الفاظه غفر له الکذب والموضوع والاتفاق وحمل هذه
الالفاظ علی الحدیث پس باید که نظر کند منصف که معتقد اهل سنة
است الفاظ ابن تیمیه را که بر خلاف احادیث که او نفی سخن در آن
باشد حمل میکند لفظ موضوع و کذب را و میگوید که در کذب او

الفاق اهل

اتفاق اهل حدیث حجت و حال انکه اتفاق نیست و الکلام المقابل
رافضیا مویدا مذهبه بالحدیث الذی ذکره اهل السنة فی کتبهم
فما لاحظ الحدیث بانه صحیح او ضعیف عند اهل السنة بان حمل
الوضع علی الحدیث الکلام ضعیفا لا یجوز عند جمهور المحدثین
گو اگر باشد مقابل مناظر ابن تیمیه رافضی که آن حدیث نزد اهل
سنت صحیح است یا حسن است یا ضعیف و ملاحظه نمیکند که حمل
کردن وضع بر حدیث ضعیف جایز نیست نزد جمهور محدثین
و ما لاحظ ان فی تکذیب الحدیث الذی رواه اهل السنة فی کتبهم
تکذیب اهل السنة و ملاحظه نکرده ابن تیمیه اینکه در تکذیب حدیثی
که روایت کرده آنرا اهل سنت در کتب خود تکذیب اهل سنت است
فیقول هذا کذب موضوع جزاف الکلام است پس میگوید ابن تیمیه
در مقابله که حدیث که تو ذکر کردی موضوع است کذب است
کما قال فی هذا الکتاب فی جواب چنانکه گفت در کتاب منهاج السنة

در جواب رافضی قال الرافضی الثانی الخبر المتواتر عن النبی صلی الله

علیه وسلم انه لما نزل قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک

من ربک الخ گفت رافضی که دلیل دوم بر خلافت علی رض خبرست

که منقول شد از نبی علیه السلام که وقتی که نازل شد قول خدای رسول

علیه السلام تبلیغ کن چیزی را که نازل شد بسوی تو از رب تو تا

آخر قصه لکن حدیث الموالاة قد رواه الترمذی واحمد فی مسنده عن

النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من کنت مولاه فعلی مولاه واما

الزیادة وهی قوله اللهم وال من والاه وعاد من عاداه الی آخره فلا

ریب انه کذب لکن حدیث موالاة روایه میکرده ترمذی واحمد

در مسند خود از پیغمبر علیه السلام که فرمودند کسی را که باشم من

مولا او پس علی مولای اوست واما زیاده این یعنی قول یا خدا

دوست دار کسی را که دوست دارد علی را رض ودشمن شو کسی را

که دشمنی کنند علی را پس شک نیست که این زیاده کذب است

ونقل الاثر

ونقل الاثرم فی سننه عن الامام احمد ان العباس سئله عن حسین
الاشقر وانه حدث بحدیثین احدهما قوله لعلی انک ستقام بضعا
ویعرض علیک علی البراءة فلا تبرا والآخر اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه فانکر ابو عبد الله جدا ولم یشک فی ان هذین الحدیثین
کذب ونقل کرد اثرم در سنن خود از امام احمد که عباس سوال
کرد احمد را از احوال حسین اشقر وحسین حدیث کرد بدو حدیث
یکی قول پیغمبر خدا علیه السلام علی را که بتحقیق تو بر پا کرده خواهی شد
چندی پس بیزار پس بیزار مشو یعنی تبرا نخواهی کرد ودوم اللهم
وال الخ که مذکور شد پس انکار کرد او را ابو عبد الله یعنی امام
احمد انکار سخت وشک نکرد امام احمد در اینکه این هر دو حدیث
دروغ است انتهی تمام شد کلام ابن تیمیه پوشیده نماند که
سوال عباس از حال اشقر بود پس انکار کرد امام احمد اشقر
را که او ثقه نیست واز بن انکار حدیث که از روایة غیر اشقر

نیز ثابت باشد لازم نمی آید پس قول لم ینسک بوی استنباط
اثرم است یا ابن تیمیه از انکار امام احمد این شعر را و غلط است
قوله لا ریب انها کذب اکد تاکیدین واتم السند بنقل الاثرم
قول ابن تیمیه لا ریب انها کذب تاکید کرد ابن تیمیه بدو تاکید
یکی لفظ ریب دوم ان و تمام کرد سند را بنقل اثرم لکن العجب
عن الامام احمد بن حنبل رح مع تیقنه بالکذب کما یفهم من مقولة
الاثرم ادرج قول الکذب اللهم وال من والاه الخ فی مسنده
لکن عجب است از امام احمد که باوجود تیقن او بکذب اللهم وال
من والاه الخ درج کرد این قول را در مسند خود قال حدثنا عبد الله
حدثنا ابی حدثنا عثمان حدثنا حماد بن سلمة اخبرنا علی بن زید
عن عدی بن ثابت عن براء بن عازب گفت ابو بکر حدیث کرد
ما یان را عبد الله گفت عبد الله حدیث کرد ما یان را پدر من یعنی امام
احمد گفت احمد حدیث کرد ما یان را عثمان و حدیث کرد عثمان را

حماد و خبر

حماکو خبر داد حماد از علی بن زید از عدی از براء بن عازب
قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر فنزلنا بغدیر
خم فنودینا الصلوة جامعة وکسح لرسول الله صلی الله علیه وسلم
تحت شجرتین فصلی الظهر واخذ بید علی رضی الله عنه فقال الستم
تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون
انی اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال فاخذ بید علی فقال من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقیه
عمر رضه بعد ذلک فقال هنیئا یا ابن ابیطالب اصبحت وامسیت
مولی کل مؤمن ومؤمنة گفت براء بن عازب بودیم با رسول
الله علیه السلام در سفر پس فرود آمدیم نزدیک غدیر خم
پس ندا کرده شدیم به نماز و موذن گفت الصلوة جامعة
و جاروب کرده شد برای رسول خدا علیه السلام زیر دو درخت
پس نماز خواند پیغمبر ظهر را و گرفت دست علی را پس گفت پیغمبر

ایا نیستید شما که میدانید که ما اولی هستم به مومنین از نفوس

ایشان همه گفتند آری چنین است گفت پیغمبر ایا نیستید شما که

میدانید که ما اولی هستم بهر مومن از ذات او همه گفتند آری

چنین است پس گرفت دست علی را پس گفت رسول خدا

علیه السلام کسی را با شم من مولی او پس علی مولی اوست ای

خدا دوست دار کسی را که علی را دوست دارد او و دشمن دار

کسی را که علی را دشمن دارد پس ملاقات کرد علی را عمر رض بعد

گفتن پیغمبر قول مذکور را پس گفت عمر رض خوشی باد ای پسر

ابی طالب صبح کردی و شام کردی در حالی که مولی هر مومن و مومنه

هستی قال قال ابو عبد الرحمن ثنا هدبة بن خالد ثنا حماد بن سلمه

عن علی بن زید عن عدی بن ثابت عن براء بن عازب عن النبی صلی

الله علیه وسلم گفت راوی که گفت ابو عبد الرحمن حدیث

کرد ما را هدبة گفت هدبه حدیث کرد ما را حماد از علی از عدی از براء

از نبی علیه السلام

از نبی علیه السلام و صاحب المشکوة مع وفور علمه و ورعه و اهتمام

بعد ذکر الاسماء الذین مدون عنهم فی هذا الکتاب بقوله فی مقدمة

المشکوة انی اذا نسبت الحدیث الیهم کانی اسندت الی النبی

صلی الله علیه وسلم مالاحظ مذهب الامام احمد بن حنبل فی هذا

الحدیث کما نقل الاثرم و بین الحدیث راویا الی عن براء بن عازب

و زید بن ارقم الخ و قال رواه احمد و ما قال نقلت عن مسند الامام

حتی لنسب الی الالحاق فی المسند و گفت صاحب مشکوة با

وفور علم و ورع و اهتمام او بعد ذکر اسماء رواة که در آن کتاب

ست بقول خود در مقدمه مشکوة که تحقیق تا وقتیکه نسبت کنم

حدیث سوی آن رواة پس گویا که اسناد کردم سوی پیغمبر خدا

علیه السلام ملاحظ نکرده مذهب امام احمد بن حنبل در این حدیث

چنانکه اثرم نقل کرده یعنی حکم احمد بکذب این زیاده ملحوظ

صاحب مشکوة نیست و بیان کرد صاحب مشکوة حدیث

مذکور را در حالیکه روایة کرده از براء بن عازب و زید بن
ارقم و گفت که روایة کرده او را احمد و نگفت که نقل کردم از
مسند امام احمد تا که نسبة کرده شود به الحاق در مسند و صاحب
مشکوة مبتدا است و ما لاحظ خبر او و بقوله متعلق باهتمام و
الطیبی استاد صاحب المشکوة ما ذکر فی شرح هذا الحدیث
کذب هذه الزیادة و غفل عن مذهب الامام ایضا و طیبی که استاد
صاحب مشکوة است ذکر نکرده در شرح این حدیث مذکور
کذب این زیاده و غافل شد از مذهب امام احمد نیز و العجب
کل العجب عن قدوة الحفاظ و المحدثین ابی عبد الله محمد بن یزید بن
ماجة القزوینی ما التفت الی کذب هذه الزیادة و ادرج فی سننه
و بسیار عجب است از ابن ماجه که التفات نکرد بسوی کذب این زیاده
و درج کرد این زیاده در سنن خود و قال حدثنا علی بن محمد ثنا
ابو الحسین اخبرنی حماد بن سلمة عن علی بن زید بن جدعان عن

عدی بن ثابت

عدی بن ثابت عن براء بن عازب قال اقبلنا مع رسول
الله صلی الله علیه و سلم فی حجة التی حج فنزل فی بعض الطریق
فامر الحدیث وگفت ابن ماجه حدیث کرد ما را علی بن محمد
و حدیث کرد علی را ابو الحسین و خبر داد ابو الحسین را حماد از
علی بن زید از عدی از براء بن عازب گفت براء آمدیم ما با
رسول خدا علیه السلام در حجی که حج کرده پس فرود آمد رسول خدا
علیه السلام در بعض راها پس روان کرد ابن ماجه تمام حدیث
را و حاصل آنکه حکم کردن بکذب زیاده اللهم وال الی مردود است
نزد علمای محققین چنانکه ابن حجر در صواعق تصریح کرده وقال رئیس
المحدثین ابن الحجر المکی فی الصواعق المحرقة فی رد الشبهة
الحادی عشر من الرافضی گفت ابن حجر در صواعق محرقه در رد
شبهه یازدهم از رافضی و جواب هذه الشبهة التی هی اقوی
شبههم یحتاج الی مقدمة و هی بیان الحدیث و مخرجیه و جواب

و اما جواب این شبهه که اقوی شبهها روافض است محتاج است بتمهید
مقدمه و آن مقدمه بیان حدیث و بیان کسانیکه این حدیث
در کتب خود آوردند و بیان آنکه حدیث صحیح لا مریة فیه و بیان
آن حدیث که آن حدیث صحیح است هیچ شک نیست در وی وقد
اخرجه جماعة کالترمذی والنسائی واحمد بتحقیق خارج کردند جماعه
مانند ترمذی و نسائی و احمد وطرقه کثیرة جدا و طرق و اسانید این حدیث
بسیار اند ومن ثم رواه ستة عشر صحابیا و از جهت کثرة طرق
روایة کردند آن حدیث را شانزده صحابه و فی روایة لاحمد
انه سمعه من النبی صلی الله علیه وسلم ثلثون صحابیا وشهدوا به
لعلی لما نوزع فی ایام خلافته کما مر وسیاتی و در روایة احمد است
که تحقیق شنیدند این حدیث را از نبی علیه السلام سی صحابه
و شهادت دادند آن صحابه جهت علی رضه هرگاه نزاع کرده شد
در ایام خلافة او چنانکه گذشت و بیاید و لا التفات لمن
قدح فی صحته

ولا لرد من

وکثیر من اسانید صحاح وحسان وبسیاری از اسانید این حدیث
صحاح وحسان اند ولا التفات لمن قدح فی صحته ونیست لایق
التفات کسی که قدح کرد در صحت این حدیث ولا لمن رده بان
علیا کان بالیمن لثبوت رجوعه منها وادراکه الحج مع النبی صلی
الله علیه وسلم ونیست التفات به کسی که رد کرد این حدیث
باین طور که بود علی رضی در یمن جهت ثبوت رجوع علی رضی از یمن و
یافتن علی حج را با نبی علیه السلام وقول بعضهم ان زیادة اللهم وال
من والاه الخ موضوعة مردود فقد ورد ذلک من طرق صحح الذهبی
کثیرا منها وگفتن بعض که زیادة اللهم وال من والاه الخ مردود است

موضوع

پس تحقیق وارد شد این زیاده از طرق بسیار که صحیح کرده
ذهبی بسیاری ازان طرق را قوله هکذا رواه اهل الصحیح ان ارید به
انه اهل الصحیح رووه فی الصحاح روایة الحسن بواسطة الا صنف وغیر
ذلک ای وجد فی الصحاح روایة الحسن بواسطة وما وجد فی الصحاح

روایة الحسن بلاواسطه لعلی کرم الله وجهه فهذا الوجدان لا یفید
الانحصار المطلوب من قوله وانما اخذ الخ والا یلزم محذورات قول
ابن تیمیه که اهل صحیح روایة حسن از علی بواسطه کردند اگر اراده کرده از ان
قول که روایة کردند اهل صحیح در صحاح روایة حسن بواسطه احنف
وغیرها یعنی در صحاح یافته شده روایة حسن بواسطه و یافته نشده
بلاواسطه پس این یافتن مفید انحصار روایة حسن از علی در
روایة بواسطه نیست و انحصار مطلوب است دلالة میکند بر قول
ابن تیمیه وانما اخذ الخ واگر مفید باشد لازم آید محذورات یعنی الخ
در کتب صحاح نباشد صحیح نبود و هیچکس بآن قایل نیست وان ارید
ان اهل الصحیح ذکر عدم الاحتجاج بعلی وانحصار الاخذ عن اصحاب علی
فلا یخلو اما ان یکون اقوال اهل الصحاح فی انحصار الاخذ فی
الصحاح او فی تصانیفهم غیر الصحاح والصحاح الستة موجودة بفضل
الله ولیس فیها رائحة الانحصار وان کان فی تصنیف آخر سوی الصحاح

فنوان

۱۸۰

فینبغی ان یذکر حین اسم الکتاب الذی حررا اہل الصحاح فیہ واگر
ارادہ کردہ شدہ باین قول اینکہ اہل صحیح ذکر کردند عدم اجتماع حسن
با علی وانحصار روایۃ حسن در روایۃ بواسطہ واخذ حسن از اصحاب
علی فقط پس خفائی نیست کہ این سخن در کتب صحاح است یا در تصنیف
دیگرست اگر در صحاح ستہ موجود است و در آن ذکر انحصار نیست واگر
در تصنیف دیگرست پس بیان باید کرد نام او تا معلوم شود قال امام
الحفاظ والمحدثین محمد اسمعیل البخاری رحمۃ اللہ تعالی فی تاریخہ الصغیر
سمع علی بن زید عن الحسن رای علیا والزبیر التزما وگفت امام بخاری
در تاریخ صغیر کہ شنید علی بن زید از حسن کہ دید حسن علی و زبیر را
کہ باہم التزام موافقہ کردند یعنی زبیر بیعۃ با علی کرد بحضور حسن فقولہ
مع وجود روایۃ البخاری والدارقطنی والضیاء المقدسی وغیرہم بخلافہ
یکون حجۃ علی من یکون وقول ابن تیمیہ بعدم اجتماع حسن با علی
با وجود روایۃ بخاری و دارقطنی وضیاء مقدسی وغیرہ بخلاف آن

قول باشد آن قول حجة بر کسی که باشد یعنی بر ما و بر کسانیکه امام
بخاری وغیره را معتبر دانند قول ابن تیمیه حجة نیست اگر بر مخالف
ما که این رساله در رد او نوشته شده باشد قوله والحسن
فی زمنه صبی من الصبیان ان اراد به ان الحسن ما کان سنه بان
یاخذ الحدیث فلا نسلم لان عمره فی خلافة علی المرتضی کرم الله وجهه
موافق مقولته یکون اربعة عشر سنة ولاریب عند البخاری ومسلم
وغیرهم من اهل الحدیث فی صحة اخذ الحدیث فی خمس سنین قول ابن
تیمیه اینکه حسن در زمان علی کودک بود از کودکان اگر اراده کرده
باشد که حسن در زمان علی لایق اخذ حدیث نبود پس این مسلم نیست
وممنوع است زیراکه عمر حسن موافق قول ابن تیمیه در خلافة علی
چهارده ساله بود و اخذ حدیث در پنج سالگی صحیح است نزد بخاری
ومسلم وغیره کما تدل علیه حدیث محمود ابن الربیع چنانچه دلالت میکند
بر صحة اخذ حدیث در پنج سالگی حدیث محمود و آن گذشت والله اعلم

ان الحدیث

ان الحديث الذي روى الحسن عن عثمان رضي الله عنه بلفظ رأيت
عثمان في صغر سنه كما ذكر في الاستيعاب قبل خلافته على صحيح معتمد
عليه والحديث الذي روى الحسن عن علي كرم الله وجهه لا يوخذ لسبب
صغر سنه ونميدانم وجه اينكه حديثي كه روايت كرد حسن از عثمان رض
در صغر سن قبل خلافت علي بلفظ رأيت عثمان صحيح درست باشد
وحديثي كه روايت كرد از علي رض اخذ كرده نشود بسبب صغر سن وحال
آنكه درين وقت سن حسن زياده است قوله لا نعرف ولا له ذكر
ان اراد به ان الحسن ما كان له شرف كما كان شرف الصحابة
رضي الله عنهم او كما وهب الحق سبحانه بسبب صحبة الاصحاب
والتابعين شرفا او كما لاويس بخير التابعين في البصرة في
آخر العمر في سن اربعة عشر فصحيح مسلم لا ريب فيه قول ابن تيميه
كه حسن را در زمان خلافت علي كسي نشناخت وذكر ان نبود
اگر اراده كرده بان كه حسن را نبود در سن چهارده سالگي

شرف مثل شرف صحابه یا مثل شرفی که حق تعالی بخشید حسن را
در آخر عمر نامیده شد بخیر التابعین ببرکة صحبة اصحاب و تابعین
پس این مسلم است و صحیح است شک نیست درو والا فعرفان
شرفه وذکره بل امتیازه من الاقران ظاهر لتربیته فی حجر ام المؤمنین
ام سلمة رضی الله عنها وشرب اللبن منه وارسال ام المؤمنین
الحسن الی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ودعا امیر
المؤمنین عمر الفاروق رض فی حقه اللهم حببه الی الناس وتحنکه
واگر اراده مذکور نکرده پس مطلق شرف حسن و ذکر او در
خوردی بلکه امتیاز او از اقران ظاهر است جهته پرورش او در
کنار ام سلمه رض و نوشیدن شیر از وی و فرستادن ام سلمه رض
حسن را سوی اصحاب و دعا کردن عمر رض در حق حسن
به قول اللهم الخ ای خدا دوست کن حسن را سوی مردم و تحنک
عمر رض حسن را و تحنک آنست که خرما سائیده یا خائیده بر حنک

طفل بمالند

طفلکی بالند وقتی ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد التمیمی البستی
غفر الله له فی تاریخه وهو متاخر من مولانا علی القاری کما یفهم
من کتابه فی احوال الامام المومن الحسن البصری انه ما شافه بدریا
قط الا عثمان وعثمان لم یشهد بدرا چون حضرت مولانا فارغ
شدند از رد اقوال ابن تیمیه شروع کردند در ذکر ابوحاتم که او هم
انکار ملاقات حسن با علی رضی میکنند گفت ابوحاتم در تاریخ خود
در احوال حسن بصری که حسن ملاقات نکرده صحابی را که در بدر
حاضر بودند مگر عثمان را و عثمان در بدر حاضر نشد و ابوحاتم متاخر
است از ملا علی قاری چنانکه مفهوم میشود از کتاب او ولتنقیح
احوال هذا المورخ نبین بعض ما کتب فی تاریخه فی حق الاشخاص
سوی الحسن لیقاس ویعلم ما کتب فی حق الحسن و برای اینکه
واضح شود احوال این مورخ یعنی ابوحاتم بیان میکنیم بعض چیزیکه
نوشت ابوحاتم بیان میکنم در تاریخ خود در حق اشخاص سوای

حسن تا که قیاس کرده شود و دانسته شود آنچه نوشته در حق حسن

یعنی آنچه در حق حسن و غیره نوشته غلط است و مخالف کتب معتبره

قال ابو حاتم فی حق خیر التابعین الاویس القرنی رضه اختلفوا فی

موته فمنهم من زعم انه مات علی جبل ابی قبیس بمکة و منهم من زعم

انه مات بدمشق و فی موته یحکون و قد کان بعض اصحابنا ینکرون

کونه فی الدنیا گفت ابو حاتم در حق اویس قرنی که اختلاف کردند

مردم در موت اویس پس بعض گفتند که در مکه بر جبل ابی قبیس وفات

یافت و بعض گفتند که در دمشق و در موت او حکایتها میکنند

و بعض اصحاب ما انکار میکنند پیدا شدن اویس در دنیا انتهی

تمام شد کلام ابو حاتم و لا نعلم احوال احباب هذا المورخ الذین لا

یرون صحیح مسلم النیسابوری بل لا یلاحظون المشکوة و ینکرون

کون اویس القرنی الذی قال النبی صلی الله علیه و سلم فی حقه خیر

التابعین فی الدنیا و نمیدانم احوال دوستان این مورخ که بلفظ

اصحاب تعبیر

اصحاب تعصب که [illegible] نمی بینند صحیح مسلم را بلکه مشکوة را نیز ملاحظه
نمی کنند و انکار میکنند بودن اویس قرنی در دنیا و پیغمبر خدا علیه
السلام فرموده که اویس خیر التابعین است فی المشکوة عن عمر
ابن الخطاب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان رجلا
یاتیکم بالیمن یقال له اویس لا یدع بالیمن غیر ام له قد کان به
بیاض فدعا الله فاذهبه الا موضع الدینار او الدرهم فمن لقیه
منکم فلیستغفر لکم در مشکوة از عمر بن خطاب روایة کرده که
رسول خدا علیه السلام فرمودند که یک مرد بیاید شما را از یمن
گفته میشود او را اویس نمیگذارد به یمن سوای مادر تحقیق بود
با او برص پس دعا کرد خدا را پس دور کرد از و حق تعالی برص
مگر بقدر دینار یا درهم پس کسیکه ملاقات کند اویس را پس
باید که طلب مغفرة کند برای شما و فی روایة قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول خیر التابعین رجل یقال له اویس

وله والدة وكان به بياض فمروه فليستغفر لكم [illegible] مسلم وور

روايتيست كفت راوى شنيدم رسول خدا را عليه السلام كه

ميكفت بهترين تابعين مرديست كه كفته ميشود او را اويس و او را

مادريست و بود باو برص پس امر كنيد او را پس بايد كه مغفرت

طلبد از خدا براى شما روايت كرد مسلم وقال ابن الاثير في اسماء الرجال

لجامع الاصول اويس بن عامر بن جز بن مالك بن عمرو بن سعد

بن عصوان بن قرن القرنى ادرك زمن النبى صلى الله عليه وسلم

ولم يره وبشر به وراى عمر بن الخطاب رضه ومن بعده وكان

مشهورا بالزهد والعزلة قتل بصفين وابن اثير در اسماء رجال

جامع الاصول نسب اويس را ذكر كرده وكفت اويس يافت

زمان پيغمبر را عليه السلام و بشارة داده شده باويس و ديد اويس

عمر را و كسانيكه بعد عمر اند و بود اويس مشهور به زهد و عزلة كشته

شد در صفين وقال ابو حاتم غفر الله له في حق يونس بن عبيد

الذى هو

الذی هو تلمیذ الحسن البصری فی تاریخه یونس ابن عبید بن دینار مولی
عبد القیس من اهل البصرة کان من اهل الکوفة ونشا بالبصرة یروی
عن الحسن وابن سیرین ولم یسمع من الحسن شیئا گفت ابو حاتم در
تاریخ خود در حق یونس که شاگرد حسن بصری است یونس بن
عبید بن دینار مولی عبد القیس است بود از اهل کوفه و پرورش
یافت در بصره روایت میکند از حسن وابن سیرین و نشنید
یونس از حسن هیچ حدیثی را فانصف ایها اللبیب قول هذا
المورخ لا یعلم احواله بدون هذا التاریخ با قوال المحدثین الکبار بجا
شئت پس انصاف کن ای عاقل قول این مورخ معلوم
نمیشود حال او از اقوال محدثین بزرگان بلکه قول او در همین
تاریخ است و بس و حکم کن بهر قولی که خواهی از اقوال بزرگان
یا قول این مورخ یعنی سخن این مخالف بزرگان است قال امام
المحدثین محمد بن اسماعیل البخاری فی باب الحجامة والقی للصایم

داحکم

من صحیحه قال فی عباس حدثنا عبد الاعلی حدثنا یونس عن الحسن
گفت امام بخاری در باب حجامه کردن وقت صائم را در صحیح خود
که گفت مرا عباس گفت عباس حدیث کرد مرا عبد الاعلی گفت
عبد الاعلی حدیث کرد مرا یونس از حسن وقال ابن الحجر العسقلانی
فی شرح هذه العبارة فی فتح الباری قوله حدثنا یونس هو ابن عبید
عن الحسن وقد اخرجه البخاری فی تاریخه والبیهقی عن طریقه وشروط
البخاری فی صحیحه ظاهر علی من له خدمة هذا الفن المبارک وگفت
ابن حجر در شرح بخاری که این یونس بن عبید است از حسن روایة
میکند آورده بخاری این روایة یونس در تاریخ خود وآورد بیهقی
از طریق یونس وشروط بخاری در صحیح ظاهر است که سوای احادیث
متصل ذکر نکرده قال ابن الاثیر فی اسماء الرجال لجامع الاصول
یونس بن عبید البصری مولی عبد القیس سمع الحسن وابن سیرین
گفت ابن اثیر در اسماء رجال یونس بن عبید البصری است

مولی عبد القیس

هو الا عبط القفی [illegible] عنده احادیث از حسن و ابن سیرین و
قال جمال الدین المزی فی التهذیب قال عثمان بن سعید
الدارمی قلت لیحیی بن معین یونس بن عبید احب الیک فی
الحسن او حمید یعنی الطویل فقال کلاهما گفت مزی در تهذیب
که گفت عثمان بن سعید که گفتم یحیی بن معین را که یونس
بن عبید سوی تو دوست زیاده است در روایت از حسن یا حمید
طویل پس گفت یحیی هر دو دوست اند نزد من و قال علی بن
المدینی یونس بن عبید اثبت فی الحسن من ابن عون و قال ابو زرعه
یونس ابن عبید احب الی فی الحسن عن قتاده لان یونس من اصحاب
الحسن و گفت ابو زرعه که یونس دوست تر است سوی من در روایت
از حسن از قتاده زیرا که یونس از اصحاب حسن است و قال
محمد بن موسی الحرشی حدثنا ثمامة بن عبیده قال حدثنا عطیة
بن محارب عن یونس بن عبید قال سالت الحسن قلت یا با

و گفت علی بن المدینی که یونس بن عبید ثبت تر است از ابن عون
در روایتش از حسن

سعید انک تقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انک

لم تدرکه قال یا ابن اخی لقد سالتنی عن شیء ما سالنی عنه احد

قبلک ولولا منزلتک منی اخبرتک انی فی زمان کما تری وکان

فی عمل الحجاج کل شیء سمعتنی اقوله قال رسول الله صلی الله علیه و

سلم فهو عن علی ابن ابی طالب ترجمه این در باب ثانی گذشت

[illegible] نورد فیها احادیث تبرکا و ذکری ذکر میکنیم چند احادیث

را در خاتمه برای تبرک و پند و نصیحت فی جامع الترغیب والترهیب

للامام زکی الدین عبد العزیز المصری عن جابر رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم علمان علم فی القلب

فذلک العلم النافع وعلم علی اللسان فذلک حجة الله علی ابن ادم

رواه الحافظ ابوبکر الخطیب فی تاریخه باسناد حسن و در جامع ترغیب

زکی الدین مصری از جابر رض روایه کرده که گفت جابر که گفت

رسول خدا علیه السلام که علم دو قسم است یکی در دل است آن

علم نافع است

علم نافع است [illegible] علم بر زبان است و این حجت خداست بر
ابن آدم روایت کرد این را ابوبکر خطیب باسناد حسن بدانکه علم
به معنی دانستن است و محل او دل است نزد اهل حدیث و دماغ
است نزد حکما و تحقیق آنست که محلش نفس ناطقه است که روح
الهی است و قلب هم نام همین است در حقیقت و تقلبات از
نشان اوست و تعلق او اولا بروح حیوانی و منبع روح حیوانی
عضو صنوبری الشکل لهذا او را قلب نامیدند باطن تو حقیقت
دل تست هرچه جز باطن تو باطل تست الخ آن دل که وقت
هیچ جا هیچ اندرو جز خدا نگنجد هیچ نه چنانکه دل که از پی تلبیس
هست مرزار گلخن ابلیس اصل نزل و مجاز دل نبود خانه
حرص و آز دل نبود دل یکی مظهریست ربانی خانه دیو را چه
دل خوانی آنکه دل نام کرده بمجاز رو به پیش سگان کوی انداز
و شرح لطیفه دل در مجلدات هم نمیگنجد پس سخن کوتاه باید

والسلام . وانچه بر زبان ست دلیل ست آنچه در دل ست واز
دل آمده لهذا به علم معتبر شد و رواه ابن عبد البر النمری فی کتاب
العلم عن الحسن مرسلا باسناد صحیح عن انس رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم علمان فعلم ثابت فی القلب
فذلک العلم النافع وعلم فی اللسان فذلک حجة الله علی عباده
و حدیث مذکور روایة کرد ابن عبد البر مرسل از انس و لفظ ثابت
زیاده کرده بدل علی ابن ادم علی عباده گفته رواه ابو منصور الدیلمی
فی مسند الفردوس والاصبهانی فی کتابه و روایة کرد او را ابو
منصور در مسند فردوس و اصبهانی در کتاب خود و رواه البیهقی
عن فضیل ابن عیاض من قوله غیر مرفوع عن ابی هریره رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من العلم کهیئة المکنون
لا یعلم الا العلماء بالله عز وجل فاذا انطقوا به لا ینکره الا اهل العزة
بالله عز وجل روایة کرد بیهقی غیر مرفوع از ابی هریره که گفت

ابی هریره کم

١٨٢

ابی هریره که گفت رسول خدا علیه السلام که از جمله علم مانند هیئه
مروارید صدف است که نمی دانند آنرا مگر علما بخدا پس اگر بگویند
او را انکار نکنند آنرا مگر اهل عزت بخدا رواه ابو منصور الدیلمی
فی المسند و ابو عبد الرحمن السلمی فی الاربعین التی فی التصوف
روایه کرد آنرا ابو المنصور در مسند و سلمی در چهل حدیث که در
تصوف است قال الشیخ الجامع بین الحدیث والتصوف الشیخ
شهاب الدین السهروردی فی العوارف حدثنا شیخنا ابو
النجیب السهروردی قال اخبرنا الرئیس ابو علی بن نبهان قال
اخبرنا الحسن بن شاذان قال نا دعلج بن احمد قال اخبرنا عبید القاسم
بن سلام قال حدثنا حجاج عن حماد بن سلمه عن علی بن زید عن الحسن
یرفعه الی النبی صلی الله علیه و سلم قال ما نزل من القران آیه الا و لها
ظهر و بطن و لکل حرف حد و لکل حد مطلع قال فقلت یا با سعید
ما المطلع قال قوم یعملون به گفت شیخ شهاب الدین سهروردی

نازل نشده از قرآن آیه مگر که برای او ظاهر است و باطن و برای
هر حرف حدیست و برای هر حدی مطلعی آن مکان بلند شدن است
که بلند میشوند بآن و از معرفة علم در قاموس این حدیث بالفاظ
مذکور نوشته و معنی مطلع بضم میم و تشدید طا و فتح لام نوشته ای
مصعد یصعد الیه من معرفة علمه انتهی گفت علی گفتم یا با سعید
حیث مطلع گفت حسن قومی که عمل میکنند به قرآن و قال المحدث
المستقیم الشیخ ابراهیم الکردی فی رسالة مطلع الجود اخبرنا شیخنا
العارف بالله صفی الدین احمد بن محمد المدنی قدس سره بسنده
الی الطبرانی قال ثنا جعفر بن محمد ابن ماجه البغدادی ثنا محمد بن علی
بن الحسن بن شقیق المروزی ثنا ابراهیم بن الاشعث الخراسانی
صاحب فضیل ابن عیاض عن الفضیل بن عیاض عن هشام ابن
حسان عن الحسن عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من انقطع الی الدنیا وکله الله الیها گفت شیخ

ابراهیم کردی

ابراهیم کرزیست مذکورست که گفت رسول خدا علیه السلام که
منقطع میشود دل بسوی دنیا و متوجه باشند در طلب او وجب ید الله
تعالی او را بسوی دنیا اللهم انا نسالک بشفیع المذنبین وخاتم
النبیین صلی الله علیه وسلم واله الطاهرین واصحابه الطیبین
واتباعهم الصادقین وعباده الله الصالحین رضی الله عنهم
اجمعین ایمانا دایما واسلاما باقیا واحسانا مستمرا وعیشا دایما
وخدا رطبا فی حبک وحب رسولک والنجاة فی فتنة المحیا والممات
وشهادة فی سبیلک وموتا فی بلد رسولک انه علی کل شی قدیر
وبالاجابة جدیر وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد واله واصحابه واتباعهم
واحبابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین.
کاتبه محمد عبید کمترین غلامان جناب حضرت فخر الحق والملة والدین
که مخاطب از جناب خواجه خواجگان خواجه بزرگ معین الحق و
الدین بخطاب محب نبی است اللهم اغفره ولوالدیه ولجمیع المومنین

و المؤمنات و المسلمین و المسلمات بحرمة النبی علیه التحیة و الصلاة

برای خاطر شریف حافظ حسن صاحب که از یاران مقبول حضرت

صاحب اند نوشته شد اللهم احشرنی فی زمرة و محبة شیخنا قدس سره

اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد کما تحب و ترضی بان

تصلی علیه